

داستان زندگی پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ)

تألیف: نجاح الطائی

اهدا

این پژوهش را به همه عاشقان حقیقت ، جویندگان واقعیت و دوستداران با اخلاص  
حضرت ختمی مرتبت هدیه می کنم .

از آنجا که مطمئنم نمی خواهم به شخصیت هیچ انسانی آسیب برسانم ، بلکه می  
خواهم سیره مبارکه نبوی را بدون هیچ تغییری آنگونه که هست ، مطرح نمایم ؛  
امیدوارم که خداوند تبارک و تعالی آنرا از من قبول فرماید .

مؤلف

## داستان زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

پیش گفتار ..... ۸

فصل اول : ..... ۱۶

تровер پیامبران ..... ۱۶

تровер هابیل به دست برادرش قابیل ..... ۱۶

تلاش برای تровер پیامبر بزرگ الهی ابراهیم (علیه السلام) ..... ۱۸

تровер پیامبران به دست یهودیان ..... ۱۹

تلاش برای تровер پیامبر خدا موسی (علیه السلام) ..... ۱۹

تلاش برای تровер پیامبر خدا عیسی (علیه السلام) ..... ۲۱

کشتن زکریا و یحیی (علیهمما السلام) ..... ۲۳

فصل دوم : ..... ۲۷

تلاش برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در مکه ..... ۲۷

نسب پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ..... ۲۷

آیا یهود ، عبدالله فرزند عبدالملک را تровер کرده است ؟ ..... ۲۸

اهتمام سیف بن ذی یزن به زنده ماندن رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ). ..... ۲۹

یقین ابوطالب به ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) از سوی قریش ..... ۳۱

تلاش برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در مکه ..... ۳۴

تلاش نمایندگان قبائل قریش

برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در مکه ..... ۳۷

### فصل سوم :

تلاشهای که برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

در مدینه صورت گرفت ..... ۴۳

تلاش ابو سفیان برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ..... ۴۳

تلاش صفوان بن امیه برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ..... ۴۸

تلاشهای دیگر برای قتل پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ..... ۵۳

تلاش شیبیه بن عثمان برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ..... ۵۴

### فصل چهارم :

کوشش های یهود برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ..... ۵۷

تلاش یهود برای قتل رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در شام ..... ۵۷

تلاش یهود بنی نضیر برای قتل پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ..... ۵۸

تلاش یهود خبیر برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ..... ۶۰

ابن مسعود : پیامبر غذای مسموم خیر را نخورد ..... ۶۵

### فصل پنجم :

۶۹ ..... فتنه و خیانت

۷۳ ..... انواع سم

۷۵ ..... کتابهایی که درباره سم‌ها نوشته شده است

۷۶ ..... پاره‌ای از وقایع خیانت

### فصل ششم :

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) قبل از رحلت خود جانشین تعیین می کند... ۸۳

خشم حزب قریشی به سبب مدح پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

از علی (علیه السلام) در حدیبیه ..... ۸۳

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) قبل از رحلت خود جانشین تعیین می کند.. ۸۴

منزلت او مانند منزلت هارون نسبت به موسی است ..... ۸۶

### فصل هفتم :

تلاش برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در عقبه ..... ۹۱

رواياتی درباره تلاش برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در عقبه..... ۹۶

روایت حذیفه در کتاب (المحلی) ..... ۱۰۲

آیا ابو موسی اشعری از منافقین است؟ ..... ۱۰۸

## فصل هشتم :

لشگر اسامه ..... ۱۱۸

خبر دادن پیامبر از وفات خود ..... ۱۱۸

فرا خوانده شدن گروه قریش برای شرکت در لشگر اسامه ..... ۱۲۳

مخالفت گروه قریش با حمله اسامه به شام ..... ۱۲۴

اهم کارهای گروه قریش علیه رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ)

قبل و بعد از شهادت آنحضرت ..... ۱۲۶

خشم پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

بر گروه قریش و سخنان او درباره آنها ..... ۱۳۰

آیا گروه قریش کسی از مسلمانان را کشته است؟ ..... ۱۳۳

## فصل نهم :

حقایقی تحریف شده ..... ۱۴۰

عایشه و حفظه همسران پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

چه کسانی توسط ام المؤمنین کشته شدند؟ ..... ۱۴۵

کشته شدن جن توسط همسر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)! ..... ۱۵۲

پیامبر آرزوی مرگ زود هنگام همسرش را می کند ..... ۱۵۴

حقایقی تحریف شده ..... ۱۵۶

حدیثهای فضیلت ..... ۱۶۲

محفل مشهور شراب ..... ۱۶۳

هدف از ورود برخی به اسلام ..... ۱۶۶

## فصل دهم :

چه وقت و چطور رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) مسموم شد؟ ..... ۱۸۴

چه وقت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) مسموم شد و چرا؟ ..... ۱۸۴

چه کسانی مرگ پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بوسیله سم را تایید کرده اند. ..... ۱۸۶

چه کسی رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را کشته است؟ ..... ۱۸۹

تعدادی از روایات مربوط

به دارو دادن به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ..... ۱۹۱

بر حذر نمودن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

حاضران را از خوراندن دارو به وی ..... ۱۹۳

چگونه پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ترور شد؟ ..... ۱۹۵

قریش عباس را به خوراندن دارو متهم می سازد ..... ۱۹۷

چرا نزدیکان پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

۱۹۹ ..... در دارو دادن به وی شرکت نکردند

۲۰۱ ..... انجام دهنده این کار یک گروه بودند

## فصل یازدهم :

۲۰۷ ..... تب و دردهای ناشی از سم

۲۰۸ ..... رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) کار آنها را شیطانی می خواند

۲۰۹ ..... چرا پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) قاتل خود را معرفی نکرد؟

چرا فوت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

۲۱۱ ..... را در اثر سم خیبر اعلام کردند؟

۲۱۲ ..... دو ترور در یک هفته

نسبت هذیان گویی به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

۲۱۳ ..... پس از مسموم کردن او

۲۱۵ ..... چرا شایعه عدم فوت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را ساختند؟

آیا رسول خدا در منزل حضرت فاطمه(علیها السلام)

۲۲۴ ..... یا در منزل عایشه دفن شده است؟

## فهرست منابع :

## پیش گفتار

رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) در شرایط دشوار و آزار دهنده ای در مکه و مدینه زیست . شرایطی که تحمل آن برای افراد دیگر غیر ممکن یا بسیار دشوار است اما آنحضرت خود را برای تحمل دشواری ها آماده کرده بود .

هنگامی که آن بزرگوار بعثت مبارک نبوعی را اعلام فرمود اشرار قدرتمند علیه او بپا خاسته و بر او هجوم آوردند در نتیجه مصیبت ها بزرگتر و سختیها و رنجها فراوانتر گردید .

سرکردگان ستم و جهالت ، انواع ترفندها را بکار گرفتند تا نور خدا را خاموش کنند و لذا خاتم پیامبران (صلی الله علیه وآل‌ه) آماج انواع آزارها و محرومیت ها و ... قرار گرفت .

سران کفر ، به تلاش ها و کارهای خود برای نابودی اسلام و پیروان آن اکتفا نکردند بلکه زنان و فرزندان خود را نیز در اینراه بسیج نمودند . نمونه ای بارز از این دست را می توان در ( حماله الحطب ) یعنی همسر ابو لهب مشاهده کرد ؛ خداوند می فرماید:

( تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ سَيِّصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةُ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حِبْلٌ مِنْ مَسَدٍ ) (۱)

بعضی دیگر ، آرامش و آسایش رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را - حتی در حریم حرم الہی و سحرگاهان که آنحضرت در کنار خانه خدا مشغول عبادت بود - به هم ریخته و به وی حملهور می شدند تا جائیکه یک بار رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به یکی از آنان فرمود : ای (فلان) روز و شب دست از آزار من بر نمی داری ؟

کافران نیز به کشتار مؤمنان پرداختند ; ابتدا (سمیّہ) را شهید کردند و بعد همسرش (یاسر) را و ... سپس شهیدی از پی شهیدی دیگر بر خاک غلتید و کاروان شهادت و شهیدان به راه افتاد ...

بسیاری از مسلمانان ، جان و مال خود را در راه خدای بزرگ و در این مسیر مقدس قربانی کردند .

فرعون های قریش به این جنایات اکتفا نکرده و پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) و بنی هاشم را در (شعب ابوطالب (علیه السلام)) محاصره اقتصادی و اجتماعی نمودند تا کار بجائی رسید که قطعه ای نان چون کالایی ارزشمند و کمیاب بشمار می رفت .

در همان زمان که بنی هاشم ، هر چه داشتند - ارزشمند و بی ارزش - همه را در راه اعلای کلمه الہی به پیشگاه خداوند تقدیم می داشتند ، جهال قریش تمام دارائی خود را در راه بتھایشان صرف می نمودند .

مؤمن گرانقدر قریش یعنی حضرت أبوطالب (علیه السلام) و اُم المؤمنین خدیجه (علیها السلام) قربانیان شهید این تحریم اقتصادی و محاصره ناجوانمردانه اند .

تنش میان مؤمنان و کافران تا آنجا افزایش یافت که مسلمانان به ناچار دوبار به حبشه مهاجرت کردند تا جان و ایمان خود را از چنگال ستمگران قریش برهانند .

و بالاخره خداوند متعال ، فَرَج و گشایش خود را با اسلام و هدایت شهر یشرب ، ارزانی مسلمین فرمود و پرچم اسلام با پیروزی توحید ، به اهتزاز درآمد .

اما کافران ، همچنان به تلاش خود جهت خاموش کردن نور خداوند ادامه می دادند : ( يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمٌّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ) (۲)

اینجا بود که بعضی از کافران از روی دروغ و نفاق به اسلام گرویدند و پس از آن همراه با افزایش توان اسلام ، تعداد منافقان نیز رو به فزونی نهاد .

منافقان همان کسانی هستند که از روی دروغ ، ادعای مسلمانی می کنند و کفر خویش را پنهان می دارند . به همین سبب ، خداوند یک سوره کامل درباره آنها نازل فرموده که نام آن نیز منافقین است .

پس از فتح مکه که تعداد منافقان بسیار زیاد شد . تحرکات مشکوک در جامعه مسلمین نیز رو به افزایش نهاد که از مهمترین آنها می توان به عملکرد آنها در جنگ حنین و حمله تبوك اشاره کرد .

در جنگ حنین ، منافقان ، خیانتکارانه عقب نشینی خطرناکی کردند که چون شبیه هزیمت و فرار بود باعث هزیمت و فرار تازه مسلمانان دیگر و پیروزی چشمگیر نیروهای دشمن کافر ( قبیله هوازن ) گردید .

این فرار را ابوسفیان و سران سابق قریش ، رهبری و سازماندهی می کردند و اگر یاری خداوند متعال نبود تبدیل به بزرگترین هزیمت و شکست در تاریخ و سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) می شد .

دوّمین تحرک نیروهای منافقین در حمله تبوك بروز و ظهرور کرد :

در این حرکت خائنانه که ابوسفیان در آن شرکت داشت ، هدف اصلی نقشه شوم آنها شخص رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بود .

پیش از آن هم کافران و منافقان و یهود . بارها تلاش کرده بودند تا رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را ترور کنند اما موفق نشدند از جمله :

- چندین بار در مکه و مدینه کوشش کردند تا با شمشیر آنحضرت را ترور کنند و نافرجام ماند .

- و در کنار قلعه یهود ( بنی نصیر ) با انداختن سنگ بزرگی از پشت بام بر سر آنحضرت که موفق نشدند .

- در کنار قلعه ( خیبر ) با دادن غذای مسموم که خوشبختانه مکر و حیله آنها افشا و امیدشان به یأس مبدل شد .

- در ( تبوک ) منافقان کوشیدند تا از نقشه جدیدی استفاده کنند که امکان موقیت ایشان را افزایش می داد و آن انداختن رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از فراز صخره های گردنه تبوک به اعماق دره بود .

گرچه این یک نقشه شیطانی موقیت آمیز بشمار می رفت که درصد پیروزی آن بالا بود ولی خداوند متعال بار دیگر ، امید آنان را به نومیدی تبدیل کرد و رسول خدا را از تصمیم شوم گروه منافقین آگاه فرمود .

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) هم به حذیفه بن یمان دستور داد تا منافقان را ترسانده و نقشه ایشان را بهم زند . حذیفه همین کار را کرد و منافقین هراسان گریختند .

با همه این حرفها ، دشمنان خداوند ، از جستجو و یافتن راههای جدید برای خاموش کردن نور خدا و کشتن رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) دست بر نداشتند .

دو سال پس از این تاریخ بود که شیطان شان آنها را به روش جدیدی برای ترور رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) راهنمایی کرد و آن ریختن شربتی مسموم در هنگام بیماری رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در دهان آنحضرت بود .

موقّیت این نقشه را قطعی یافتند زیرا با نقشه های قبلی تفاوت داشت :

اما در دسیسه خیر ، غذای مسموم به سخن درآمد و رازشان را فاش کرد .

و اگر در تبک ، خداوند متعال نقشه مهلك ایشان را به پیامبر خبر داد و رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از آن جلوگیری نمود . . .

اما نقشه جدید می توانست شبهه و سوءظن را از ایشان دور کند زیرا ظاهری خیرخواهانه و صالح داشت و باطنی فاسد و پلید . . . چه بهتر از این ، زیرا ظاهراً می خواهند به رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) دوا دهند و در واقع او را مسموم می نمایند !

اقدامات خطرناک و پلید علیه پیامبران خدا چندان است که به شماره در نمی آید و سبب شهادت بعضی از ایشان شده است .

اکثر پیامبران بزرگ در معرض عملیات ترور تبهکارانه از سوی مخالفین نظام الهی و سنت های آسمانی قرار گرفته اند .

این قرآن کریم است که درباره برخی از آن وقایع با ما سخن می گوید و این پیامبران الهی هستند که پرده از برخی دیگر برای ما بر می دارند .

و تمام این قضایا در چنبره یک تعبیر می گنجد که خداوند آنرا در این آیات شریفه بیان می فرماید :

( إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلْهُمْ رُوَيْدًا ) (۳)

( وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ) (۴)

نگاه کنید به زمانی که حلیمه سعدیه از کرامات نبی اکرم ( که دوران کودکی خود را می گذراند ) به یهود خبر داد و آنها گفتند : او را بکشید ! و گفتند : آیا او یتیم است ؟ حلیمه گفت : نه ، این پدر اوست و من مادرش هستم . گفتند : اگر یتیم بود او را می کشیم . (۵)

و زمانی که حلیمه با پیامبر در بازار عکاظ گام می سپرد و کاهنی بانگ برداشت : این نوجوان را بکشید که سلطنتی بزرگ خواهد یافت .. حلیمه از بیم ، راه خود را کج کرده و از مسیر دیگری پیامبر را بُرد و خدا ایشان را نجات داد . (۶)

و نیز در گذر حلیمه از مسیر نجران ، دانشمندان مسیحی درباره ظهور پیامبر ( که در آغوش حلیمه بود ) هشدار دادند و شیطان ، آنان را برانگیخت که پیامبر را بکشند اما آتشی بزرگ بین حلیمه و آنان حایل گردید و آنها را سوزاند . (۷)

از آغاز تاریخ ، بسیاری از مردم به عملیات ترور پرداخته و در پوشاندن وسائل و مدارک آن کوشیده اند . اوّلین تروریست جهان قابیل بود که برادرش هابیل را گشت امروزه هم متأسفانه عملیات ترور در جهان قدم به مرحله خطرناکی نهاده است و در اشکال مختلف از ترورهای شخصی تا وسایل کشتار جمعی از ویروسهای کشنده تا .. به صورت بسیار فنی و ماهرانه بروز و ظهور یافته است .

من در این بررسی می کوشم سوء قصد هایی که به منظور ترور رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) در سراسر زندگی آنحضرت علیه او بکار گرفته اند را یافته و پژوهش نمایم؛ با این هدف که غبار از چهره حقیقت در فرازی چند از فرازهای زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآل‌ه) بزدایم و در این راه از خدای متعال آرزوی توفیق دارم و ما توفیقی الا بالله . . .

## نجاح الطائی

[۱] . ( زیانکار باد دستان ابو لهب و خود او هم زیانکار شد . مالش و دستاوردهش به کارش نیامد . زودا که به آتشی شعلهور درآید . و زنش که هیزم کش است . و ریسمانی از لیف خرمای تافه بر گردن دارد ) . سوره مسد آیات ۱ - ۵ .

[۲] - می خواهند تا نور الهی را با سخنان خویش خاموش کنند و حال آنکه خداوند کمال بخش نور خویش است ولو آنکه کافران ناخوش داشته باشند . ( سوره صف آیه ۸ ) .

[۳] - آنان مکر می ورزند و ( من نیز ) مکر می ورزم . پس اندکی کافران را مهلت ده . سوره طارق آیات ۱۷ - ۱۵

[٤] - آنان (با خدا) مکر می‌ورزند و خدا نیز (با ایشان) مکر می‌کند و خداوند بهترین مکر کنندگان است . سوره انفال ، آیه ٣٠ .

[٥] - السیرة الحلبیة / ١ / ٩٥

[٦] - السیرة الحلبیة / ١ / ٩٥

[٧] - البحارۃ / ١٥ / ٣٧٥

## فصل اول

### تُرُور پیامبران

#### تُرُور هابیل به دست برادرش قابیل

از آنجا که پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) کشته شدن پیامبران و اوصیای ایشان را بدست کافران تأیید کرده و فرموده است : ( ما مِنْ نَبِيٌّ أَوْ وَصَّيٌّ إِلَّا شَهِيدٌ ) یعنی هیچ پیامبر یا وصی پیامبری نیست مگر آنکه شهید باشد . (۸)

و نیز فرموده است : ( مَا مِنَا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ ) یعنی هیچیک از ما ( معصومین ) نیست مگر آنکه یا مسموم است و یا مقتول . (۹)

بر آن شدیم تا از تُرُور بعضی از انبیای الهی در اینجا یادی کنیم :

قرآن کریم از کشته شدن هابیل فرزند حضرت آدم بوسیله برادرش قابیل چنین می گوید :

( وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأً أَبْنَىٰ أَدَمَ بِالْحَقِّ اذْ قَرَبَا قِرْبَانًا فَتُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ \* لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أُنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لَأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ \* إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ

بائُمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذِلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ \* فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ) یعنی بخوان برایشان ای پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) از روی حق و راستی حکایت دو فرزند آدم را که قربانی پیشکش (خداآوند) کردند . پس از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد . (قابیل به هابیل) گفت من تو را خواهم کشت هابیل گفت خداوند فقط از پرهیزکاران (قربانی) می پذیرد . اگر تو به کشتن من دست برآوری من هرگز به کشتن تو دست دراز نخواهم کرد زیرا من از خدا که پروردگار جهانیان است ، می ترسم . می خواهم که گناه (کشتن) من و گناه (مخالفت) تو هر دو به خودت بازگردد و از اهل آتش شوی که آن آتش جزای ستمکاران است . پس هوای نفس (قابیل) او را به کشتن برادرش (هابیل) واداشت و لذا او را کشت و به همین سبب از زیانکاران گردید . (۱۰)

نزاع بر سر هرچه بوده ، قرآن فقط قسمت اخیر آنرا که قربانی کردن برای دانستن نظر خداوند است بیان می کند و چون یکی به حکم خدا گردن می نهد و با تقوا است از او پذیرفته می شود و دیگری چون تقوا ندارد از او پذیرفته نمی شود . در اینجا در صدد نیستیم به روایات مختلف در اینباره رجوع کنیم زیرا نیازی نیست . اما آنچه شایسته توجه است اینست که او لاً مقتول به سبب ترس از خداوند از تعدی به برادرش خودداری می ورزد ، نه عوامل دیگر مانند ترس یا ضعف یا . . . و ثانیاً انگیزه این ترور هرچه بوده ( همسر زیبا یا مال دنیا یا . . . ) قطعاً به اندازه انگیزه دستیابی به حکومت مسلمانان و سوشه انگیز نبوده است اما چنانچه می بینیم پیامبرزاده بزرگوار چون هابیل را - که خداوند به تقوا و صلاح و شایستگی اش شهادت داده - به خاک و خون می کشد .

## تلاش برای ترور پیامبر بزرگ الهی ابراهیم (علیه السلام)

مخالفان ابراهیم (علیه السلام) برای یاری خدایان خود یعنی بتها تلاش کردند تا او را که صاحب آئینی جدید بود از بین ببرند . زیرا پیروزی ابراهیم به معنای از دست رفتن پادشاهی و حکومت و از دست دادن مکانت و موقعیت و از هم پاشیدن جمعیت کفر و نابودی هوای نفسانی شان بود . لذا تصمیم به کشتن او گرفتند .  
قرآن در اینباره می فرماید :

( قَالُوا حَرَّقُوهُ وَأَنْصُرُوا الْهَتَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ) یعنی ( کافران ) گفتند ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر می خواهید کاری انجام دهید . (۱۱)  
کشتن با آتش نوعی از انواع قتل و ترور است و یکی از اشکال حمله به اصلاح طلبان و امنیت خواهان است و گرنه کلام را باید با کلام پاسخ داد نه با آتش .

ابراهیم (علیه السلام) برای آنها عدم فایده بتها و پرستش آنها را اثبات کرد و آنها می بایست اگر پاسخی دارند بیان کنند و خطای او را آشکار سازند نه آنکه او را در آتش اندازنند . البته خداوند ، پیامبر گرامی اش ابراهیم را از این مهلکه رهاند ، چنانچه خود می فرماید :

( قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَاماً عَلَى إِبْرَاهِيمْ ) یعنی گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش . (۱۲)

پس انگیزه مخالفان برای کشتن ابراهیم (علیه السلام) انگیزه ای دینی - سیاسی بوده است .

## تُرُورٌ پیامبرانِ به دست یهودیان

یهودیان ، بسیاری از انبیای الهی و صالحان را کشته اند و قویترین دلیل در اینباره فرموده خود خداوند است که می فرماید :

( فِيمَا نَقْضَيْهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرُهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلُهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلُهُمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ  
بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ) یعنی به سبب پیمان شکنی و کافر شدن به آیات خدا و کشتن پیامبران ( الهی ) به ناحق ( به این عذر ) که گفتند قلبهای ما در حجاب است ( چنین نیست ) بلکه خداوند به سبب کفرشان بر دلهایشان مهر زده است پس جز اندکی ایمان نمی آورند . (۱۳)

ابن کثیر گفته است : یهودیان جمع زیادی از پیامبران را کشته اند . (۱۴)

قمی در تفسیرش گفته است : این یهودیان پیامبران را نکشته اند بلکه نیاکانشان و نیاکان نیاکانشان انبیاء را کشته اند اما اینان به عمل آنها راضی و خشنودند و لذا خداوند عمل اجدادشان را بر ایشان حمل نمود و همینگونه است هر کس که به کاری راضی باشد با آن خواهد بود هر چند آنرا انجام نداده باشد . (۱۵)

## تلاش برای تُرُورٌ پیامبر خدا موسی (علیه السلام)

تا آنجا که قرآن و تاریخ نشان می دهد حداقل سه بار فرعون برای کشتن موسی (علیه السلام) کوشیده اما تلاشش بی نتیجه مانده است :

یکی قبل از بدنیا آمدن موسی برای دست یابی به او و نابود کردنش زیرا پیشگویان تولّد کسی را که بنیان ستم فرعونی را درهم می پیچید پیشگویی کرده بودند لذا فرعون دستور داده بود تا پسران نوزاد بنی اسرائیل را کشته و دختران را زنده نگهداشند . اما اراده خداوند موسی را از این توطئه حفظ کرد .

دوّم هنگامیکه موسی آئین خود را تبلیغ می فرمود ، فرعون و یارانش تصمیم گرفتند او را بکشند و دین او را بکلی نابود سازند و البته مانند هر حکومت دیگری که به سبب داشتن جاسوس ، لشگر ، امکانات و تجربه می توانند از راههای گوناگون و پیچیده برای ترور دشمنان استفاده کنند فرعون نیز می خواست به هر شکل ممکن او را از پای درآورد . قرآن در اینباره می فرماید مردی از تبار فرعونیان که باطنًا ایمان داشت ولی ایمان خود را پنهان می کرد در برابر این توطئه ایستاد و گفت : ( وَقَالَ رَجُلٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ . . . ) آیا مردی را به جرم آنکه می گوید پروردگار من خدادست می خواهید بکشید ؟ در صورتی که با معجزه و نشانه های روشن از سوی خدا آمده است . . . (۱۶)

اما فرعون به تلاش خود برای کشتن موسی و یارانش ادامه داد زیرا در فرهنگ او واژه هایی از قبیل گفتگو ، بحث و تبادل نظر وجود نداشت .

سوم هنگامیکه بنی اسرائیل را با لشگریانش تعقیب نمود و آنانرا دید که به معجزه الهی از دریا می گذرند . قرآن می فرماید : ( فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشَيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ) یعنی فرعون و سپاهیانش از پی آنها تاختند اما دریا آنانرا بطور کامل در خود کشید - و غرق کرد - (۱۷) .

و چنین بود که موسی از ترورهای فرعون ، سالم ماند تا رسالت الهی خود را به پایان رساند .

### تلاش برای ترور پیامبر خدا عیسی (علیه السلام)

یهودیان عملیات ترور پیامبران و دروغ بستن به ایشان ( و به بستگان و شاگردان آنان ) را پس از حضرت موسی نیز همچنان ادامه دادند چنانچه به مریم مقدس دختر عمران برای کاستن از منزلت فرزند برومندش عیسی تهمت بستند .

آنها نسبت زنا به وی دادند چنانچه قرآن می فرماید : ( قَالُوا يَا مَرْيَمَ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرَّيْأً \* يَا أُخْتَ هَرُونَ مَا كَانَ أُبُوكِ امْرًا سَوْءٌ وَمَا كَانَتْ أُمْكِ بَغِيًّا ) یعنی گفتند ای مریم کاری قبیح کرده ای . ای خواهر هارون نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زنی بدکاره . (۱۸)

و در آیاتی دیگر قرآن می فرماید : ( وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًاً عَظِيمًاً ) یعنی و به واسطه کفرشان و گفتارشان که بر مریم بهتان عظیمی بستند . (۱۹) البته ظاهراً مراد بهتانی است مربوط به اعتقاد غلط مسیحیان درباره الوهیت مسیح و مریم که خود عیسی و مریم از آن تبری جسته اند و قرآن تبری آندو از این بهتان را بیان فرموده است : ( وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ إِنَّكَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأَمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلُمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ) و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم فرمود : آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را بجای الله به خدایی گیرید ؟ ( عیسی ) گفت : منزه‌ی تو ای پروردگارا ، مرا نشاید که چیزی گوییم که شایسته آن نباشم . اگر من چنین چیزی گفته بودم تو خود از آن

آگاه بودی زیرا تو به آنچه در خمیر من می گذرد دانایی ولی من از آنچه در ذات تو  
است بی خبرم . براستی که تو داناترین کسان به غیب هستی . (۲۰)

از ابن عباس نقل شده است که به مریم عمران تهمت زنا زدند و سدّی و جویبر و  
محمد بن اسحاق و چند نفر دیگر نیز همین را گفته اند و آن از ظاهر آیه مشخص  
است و دشمنان ، مریم و پسرش را به گناهان بزرگ متهم ساختند . (۲۱)

سپس یهودیان کوشیدند تا پیامبر خدا عیسی بن مریم را بگشند حتی بر اینکار  
اصرار ورزیده و چون به خیال خود او را کشتند از این عمل اظهار شادمانی نموده و  
به آن افتخار کردند . اما حقیقت چیز دیگری بود :

عیسی (علیه السلام) دوازده حواری (شاگرد خاص) داشت که تعالیم او را از وی فرا  
می گرفتند و به مردم می رساندند یکی از ایشان به نام یهودای اسخربوطی فردی  
منافق بود که به خداوند ایمان نداشت و تظاهر به دینداری می کرد . زمانی او و  
بعضی دیگر از حواریون از عیسی خواستند که از خداوند بخواهد تا از آسمان غذای  
بهشتی نازل کند . عیسی از خداوند درخواست کرد و خداوند فرمود : من آنرا نازل  
می کنم ولی هر که از شما از آن پس کافر شود چنان عذابش می کنم که هیچیک  
از مردم جهان را آن چنان عذاب نکرده باشم . (۲۲) حواریون از آن غذای بهشتی  
خوردند و بر ایمانشان افزوده شد اما یهودا ایمان نیاورد و جز بر کفرش افزوده نشد و  
تصمیم گرفت تا عیسی را به لشگریان روم تسلیم کند و مبلغی دریافت دارد . اما  
هنگامی که پیشانی لشگریان به محل اقامت حضرت عیسی وارد شد ، خداوند  
عیسی را به آسمان برد و یهودا را به شکل عیسی درآورد . لشگریان یهودا را به جای  
عیسی دستگیر کرده و با خواری و ذلت فراوان و پس از شکنجه بسیار به دار  
کشیدند . قرآن در اینباره می فرماید :

( وَقَوْلِهِمْ إِنَا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَاتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبَّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعُ الظَّنِّ وَمَا قَاتَلُوهُ يَقِيْنًا \* بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا )

و گفتارشان که گفتند ما مسیح پسر مریم پیامبر خدا را کشتمیم و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد . هر آینه آنان که درباره او اختلاف می کردند خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند و تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند . بلکه خداوند او را به نزد خود بالا برد و خدا پیروزمند و حکیم است . (۲۳) البته دشمنی یهود با عیسی و دین او - حتی پس از به دار کشیدن شبیه وی - تا قرنها ادامه یافت و این دشمنی از سخنان وهب بن منبه درباره عیسی بخوبی پیداست . (۲۴)

## کشن زکریا و یحیی (علیهم السلام)

این بحث بیانگر استمرار طرح طاغوتها و تبهکاران برای کشن پیامبران و اوصیای ایشان و صالحان است .

خداوند در قرآن می فرماید : ( يَا زَكَرِيَا إِنَا نَبَشَّرُكَ بِغُلامٍ إِسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا .. وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ) ای زکریا ما تو را به فرزندی که نامش یحیی است و قبل از این همنام او کسی را قرار نداده ایم بشرط می دهیم : و به او در همان کودکی مقام نبوت بخشیدیم . (۲۵)

علیرغم معجزات الهی فراوان که خداوند سبحان به دست زکریا و مریم و عیسی و یحیی پدید آورد ، باز هم طاغوتها بر طغيان و گناه خود ادامه دادند و به انجام کارهای حرام و کشتن انسانهای شایسته پرداختند .

از آن زمرة است حاکم روم شرقی (هیرودس) که بی پروا دستور قتل زکریا (علیه السلام) و یحیی (علیه السلام) را صادر کرد .

در انجیل برنابا آمده است که مسیح (علیه السلام) به یهود فرمود : به زودی خون پیامبرانی که کشته اید با کشتن زکریا بن برخیا که او را بین هیکل (معبد یهود) و مذبح به قتل رساندید دامنگیر شما خواهد شد .

مفسّران گفته اند که زکریا نیز در همان حادثه ای که پرسش یحیی در آن سر بریده شد به قتل رسید و طاغوت‌های زمان از این مسئله خوشحال شدند . اما کیفر الهی در راه بود :

هنگامیکه بخت نصر رهبر حکومت بابل وارد بیت المقدس شد و محل کشته شدن یحیی را مشاهده کرد ، دید که از آنجا خون می جوشد . وی علت آن را جویا شد . به وی گفتند : اینجا خون پیامبران ریخته شده و آرام نمی گیرد مگر آنکه هفتاد هزار نفر از ستمگران به عنوان قصاص کشته شوند . پس بخت نصر این تعداد از آنان کُشت تا خون از جوشش باز ایستاد .

ابن عباس گفته است : بخت نصر پیران و نوزادان و زنان را به عنوان قصاص نگشت بلکه او فقط سپاهیان و فرماندهان ایشان را قتل عام کرد . (۲۶)

- [٨] - بصائر الدرجان ، ص ١٤٨ و بحار الأنوار ، ج ١٧ ، ص ٤٠٥ و ح ٤٠ ، ص ١٣٩ .
- [٩] - كفاية الأثر ، خزّاز قمي ، ص ١٦٢ و وسائل الشیعه ، ج ١٤ ، ص ٢ و ح ١٤ ، ص ١٨ و بحار الأنوار ، مجلسی ، ج ٤٥ ، ص ١ و من لا يحضره الفقيه ، ج ٤ ، ص ١٧ و اعلام الورى ، ص ٣٤٩ و تاريخ غيبة الصغرى ، ص ٢٣٠ .
- [١٠] - سوره مائدہ ، آيه ٢٧ - ٣٠ .
- [١١] - سوره انبیاء ، آيه ٦٨ .
- [١٢] - سوره انبیاء ، آيه ٦٩ .
- [١٣] - سوره نساء ، آيه ١٥٥ .
- [١٤] - تفسیر ابن کثیر ، ج ١ ، ص ٩٠٩ و تفسیر التبیان ، شیخ طوسی ، ج ٣ ، ص ٣٨٢ .
- [١٥] - تفسیر القمی ، در ذیل همین آیه و تفسیر نورالثقلین ، حویزی ، ج ١ ، ص ٥٦٩ .
- [١٦] - سوره غافر ، آیه ٢٨ .
- [١٧] - سوره طه ، آیه ٧٨ .
- [١٨] - سوره مریم ، آیه ٢٧ و ٢٨ .
- [١٩] - سوره نساء ، آیه ١٥٦ .

[۲۰] - سوره مائدہ ، آیه ۱۱۶ .

[۲۱] - تفسیر ابن کثیر ، ج ۱ ، ص ۹۰۹ .

[۲۲] - سوره مائدہ ، آیه ۱۱۵ .

[۲۳] - سوره نساء ، آیه ۱۰۸ و ۱۵۷ .

[۲۴] - تفسیر ابن کثیر ، ج ۱ ، ص ۹۱۱ و ۹۱۲ . وهب بن منبه از یهودیانی است که در اواخر زندگی پیامبر اکرم اسلام آورد و بخش مهمی از روایات ساختگی که در حوزه معارف دینی به ( اسرائیلیات ) مشهور است توسط وی به اسلام وارد گردیده است .

[۲۵] - سوره مریم ، آیه ۷ و ۱۲ .

[۲۶] - مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۵ ، ص ۱۶۰ .

## فصل دوم

تلاش برای کشتن پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) در مگه

نسب پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ)

به دلالت قرآن و حدیث ، پدران و مادران پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) همه مؤمن بوده اند .

پیامبر فرمود : (من از زمان آدم (علیه السلام) تاکنون ، ثمره ازدواج حلال و پاکیزه ام و حاصل زنا نبوده ام ) .

و فرمود : ( پیوسته خداوند مرا از صلب پاکان به ارحام مطهر انتقال می داد تا سرانجام بدون آلوگی به پلیدیهای جاهلیت ، در این جهان شما متولد فرمود ) (۲۷).

این در حالی است که خداوند متعال درباره مشرکان فرموده است : همانا مشرکان ، نجس هستند . (۲۸)

و دلیل قرآنی بر طهارت پدران و مادران پیامبر این فرموده پروردگار است : ( آن خدائی که چون برمی خیزی تو را می نگرد و از انتقال تو در سجده کندگان آگاهست ) (۲۹)

و عبدالملک در زمان جاهلیت ، ازدواج فرزندان با همسران پدر را حرام کرده بود  
(۳۰).

## آیا یهود ، عبدالله فرزند عبدالملک را ترور کرده است ؟

يهودیان در صدد قتل رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بودند ; چه آن زمان که در  
صلب پدرش عبدالله بود و چه زمانی که در شکم مادرش آمنه قرار داشت و بویژه  
پس از تولد وبعثت نیز :

۱ - کاهنان و احبار یهود تلاش کردند تا عبدالله را بکشند . بزرگشان به نام ربيان  
گفت : غذای فراهم کنید و آغشته به سم مهلك نمایید و آنرا نزد عبدالملک ببرید  
. یهودیان چنین کردند و آن را توسط زنانی که صورت خود را پوشانده بودند به خانه  
عبدالملک فرستادند .

همسر عبدالملک بیرون آمد و خوشامد گفت . آنها گفتند : ما از بستگان عبد مناف  
و فامیل دور تو هستیم . عبدالملک به خانواده اش گفت : بیایید و از آنچه  
بستگانتان برایتان آورده اند بخورید . هنگامی که خواستند از آن بخورند ، غذا به  
سخن آمد و گفت : از من نخورید که مرا مسموم کرده اند . خانواده عبدالملک از  
غذا نخوردند و به جستجوی آن زنان برخاستند ولی اثری از ایشان نیافتند . ( این  
یکی از نشانه های پیامبری رسول خدا است ) (۳۱).

۲ - بار دیگر گروهی از احبار یهود در لباس تجّار از شام به مکّه آمدند تا عبدالله بن عبدالطلب را به قتل برسانند . آنها شمشیرهای آغشته به سم همراه خود داشتند و متصرّد فرصتی مناسب بودند تا نقشه پلید خود را به مرحله اجرا درآورند .

عبدالله به قصد شکار از مکّه خارج شد و یهودیان فرصت را غنیمت دانسته ، او را محاصره کردند و خواستند او را بکشند اما خداوند به وسیله گروهی از بنی هاشم که از راه رسیدند او را نجات داد . گروهی از احبار کشته و بعضی دیگر هم به اسارت درآمدند . (۳۲)

عبدالله بن عبدالطلب در سن ۱۷ یا ۲۵ سالگی به طرز مشکوکی از دنیا رفت .

کازرونی در کتابش (المنتقی) می نویسد :

(۲۴) سال از پادشاهی کسری انوشیروان گذشته بود که عبدالله متولد شد . وقتی ۱۷ ساله شد با آمنه ازدواج کرد و هنگامی که آمنه به رسول خدا باردار شد ، عبدالله در مدینه وفات کرد . (۳۳)

انگشت اتهام در وفات عبدالله متوجه یهود است و آنها متهم به مسموم کردن او هستند ؛ زیرا آنها بارها در مکّه کوشیدند تا علیرغم موانع او را بکشند ، پس اگر پای عبدالله به مدینه می رسید ، چگونه رفتار می کردند ؟!

البته هدف رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) بود و قربانی ، عبدالله !

اهتمام سیف بن ذی یزن به زنده ماندن رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) وقتی سیف بن ذی یزن بر یمن غلبه کرد ، عبدالطلب به همراه عدّه زیادی از قوم خود نزد او رفتند . سیف ، عبدالطلب را بر همه آنها مقدم داشت و احترام کرد و

چون با او خلوت کرد مژده رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را به او داد و اوصافش را برای وی بیان کرد .

عبدالمطلب تکبیر گفت و دانست آنچه سیف گفته درست است و به سجده افتاد . سیف به او گفت : مگر درباره آنچه گفتم چیزی مشاهده کرده ای ؟

عبدالمطلب گفت : آری . پسرم دارای فرزندی شده است و اوصافی را که شما بر شمردی در او دیده ام .

سیف گفت : او را از یهود و قوم خودت حفظ کن و بدان که قوم تو از یهود برای او بدترند . البته خدا امر خودش را به کمال می رساند و دعوت خویش را بلند آوازه خواهد کرد .

اهل کتاب از زمان تولّد رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) این مطالب را به عبدالمطلب می گفتند و شادی او از شنیدن این سخنان پیوسته افزون می گشت .<sup>(۳۴)</sup>

از آن پس پیوسته بر اهتمام عبدالمطلب در نگهداری و بزرگداشت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) افزوده می شد .

یعقوبی می نویسد : برای عبدالمطلب در کنار کعبه فرشی می گستردند و کسی حق نزدیک شدن به آنرا نداشت اما رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) که کودک بود از راه می رسید و از روی سر عموهای خود می گذشت و اگر عموهای او یعنی فرزندان عبدالمطلب مانع می شدند عبدالمطلب می گفت : فرزندم را واگذارید . همانا برای این فرزندم مقامی والاست .<sup>(۳۵)</sup>

## یقین ابوطالب به ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) از سوی قریش

عبدالمطلب به زندگی رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) اهمیت فراوانی می داد و در راه حفاظت از حیات پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) تا آنجا می کوشید که از فدا کردن خود و اولاد و سایر بستگانش ابایی نداشت.

وقدی گفته است : بزرگان و سرشناسان قریش (یعنی عتبه و شیبہ فرزندان ربیعه و ابی بن خلف و ابوجهل و عاص بن وائل و مطعم و طعیمه فرزندان عدی و منبه و نبیه فرزندان حجاج و اخنس بن شریق ثقی ) با ابوطالب سخن گفتند و پیشنهاد دادند که ابوطالب رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را به آنها بدهد و در عوض آنها عمّاره بن ولید مخزومی را تحويل او دهند .

ابوطالب برآشافت و گفت : شگفتا ، برادرزاده ام را به شما بدهم تا بکشید و فرزندتان را بگیرم تا او را بپرورم !؟

سران قریش گفتند : ظاهراً برای ما عاقبت خوشی ندارد که اینگونه محمد را بکشیم. اتفاقاً چون شب فرا رسید ، ابوطالب ، رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را نیافت و ترسید که او را ترور کرده باشند لذا جوانان دلیر بنی عبد مناف و بنی زهره و غیره را فراهم آورد و امر کرد تا هر یک شمشیری با خود بردارند و همراه او به جستجوی رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بپردازنند .

چیزی نگذشت که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را دید و گفت : برادرزاده کجا بودی ؟ آیا سالمی ؟!

پیامبر فرمود : آری بحمدالله .

صبح فرا رسید و ابوطالب همراه همان دلیران به سراغ مجالس قریش رفت و گفت :  
به من چنین و چنان خبر داده اند . به خدا قسم اگر خراشی بر او وارد کنید یکتن از  
شما را زنده نخواهم گذاشت .

و در تاریخ آمده است :

ابوطالب از پسران و وابستگان خود خواست تا هنگام صبحدم در مسجدالحرام  
بایستند و چنانچه صبح شد و خبری از رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به دست  
نیامد و یا خبر ناخوشایندی درباره اش شنیده شد به آنها اشاره خواهد کرد تا دست  
به کشتار قریش بگشایند . آنها اطاعت کردند . اما رسول خدا آمد و ابوطالب شاد شد  
و به پسران و وابستگان خود گفت : دستهایتان را از زیر لباسهایتان بیرون آورید .  
وقتی قریش چنین دیدند ترسیدند و از ابوطالب گله کردند و درخواست نمودند که با  
ایشان مدارای بیشتری کند اما ابوطالب اهمیتی به آنها نداد . (۳۶)

سران قریش عذرخواهی کرده و گفتهند : تو آقا و سور ما و بهترین ما در میان ما  
هستی . (۳۷)

تاریخ نویسان آورده اند :

ابوطالب در طول مدت اقامت در شب ، هر شب از رسول خدا (صلی الله علیه  
وآلہ) می خواست تا در بستر خود بخوابد تا اگر کسی سوء قصدی نسبت به پیامبر  
دارد مکان او را شناسایی کند آنگاه وقتی مردم به خواب می رفتند به یکی از  
فرزندان یا برادرزادگان یا عموزادگان خود امر می کرد تا جای خود را با پیامبر عوض  
کند و در بستر رسول خدا بخوابد و از رسول خدا هم می خواست تا در بستر دیگری  
استراحت کند . آنان در تمام سه سال پیوسته چنین می کردند . (۳۸)

ابوطالب در اشعار می گوید :

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّا لَا مُكَذِّبٌ \*\*\* لَدَيْنَا وَلَمْ يَعْبُأْ بِقُولِ الْأَبَاطِيلِ

وأَبِيسْ يَسْتَسْقِي الغَمَام بِوجْهِه \*\*\* ثَمَال الْيَتَامَى عَصْمَة لِلْأَرَامِلِ

آیا ندانسته اید که فرزند ما نزد ما تکذیب شده نیست و اهمیتی به سخنان باطل  
نمی دهد ؟

او آن زیبارویی است که ابرها از چهره او طلب آب می کنند . او پدر یتیمان و حامی  
بی سرپرستان است .

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) هنگام وفات ابوطالب (علیه السلام) فرمود :

ای عمو پیوند خویشاوندی را نیکو پاس داشتی ; خدایت جزای خیر دهد . هر آینه  
سرپرستی کردی و تحت تکفل قرار دادی مرا هنگامی که کودک بودم و تقویت و  
یاری کردی مرا هنگامی که بالیدم .

سپس روی مبارک با مردم کرد و فرمود :

به خدا قسم شفاعتی برای عمومیم خواهم کرد که جن وانس از آن به شگفت آیند  
(۳۹).

و زمانی از رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) درباره ابوطالب سؤال شد و آنحضرت  
فرمود :

برای او همه گونه خیر از پروردگارم امید دارم . (۴۰)

آری چنین بود ابوطالب . . همواره پاسدار حضرت رسول و مدافع او تا آنگاه که پس از محاصره شعب به لقای پروردگارش شتافت . او مسلمانی مجاهد در راه خدا بود که زندگی افراد قبیله اش را برای حفظ و بقای رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به مسلح عشق برده بود .

### تلاش برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در مکه

از جمله تلاشهايی که به منظور کشتن رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در مکه صورت گرفت ، تلاش عمر بن خطاب است :

از أنس بن مالك نقل شده که عمر شمشیر برداشته و بیرون آمد و به مردی از بنی زهره برخورد آن مرد گفت : آهنگ کجا داری ای عمر ؟!  
گفت : می خواهم محمد را بکشم .

مرد گفت : فرضًا محمد را به قتل رساندی چگونه از شمشیرهای بنی هاشم و بنی زهره جان سالم به در خواهی برد ؟!

عمر گفت : می بینم متمایل شده و آئینی را که بر آن بودی ، رها کرده ای ؟  
مرد گفت : ای عمر نمی خواهی امر عجیبی را به تو نشان دهم ؟ شوهر خواهر و خواهرت به اسلام متمایل شده و آئینی که تو بر آنی را رها کرده اند .

و از ابن عباس نقل شده است که عمر گفت : به خانه - ارقم بن أبي الأرقم - آدم .  
حمزه و یارانش در آن بودند و رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) هم در خانه بود . در  
زدم . کسانی که آنجا بودند ترسیدند . حمزه گفت :

شما را چه می شود ؟

گفتند : عمر بن خطاب است .

حمزه گفت : عمر باشد . در را باز کنید . اگر به دین ما گروید ، او را می پذیریم و  
اگر روی برگرداند ، او را می کشیم .

رسول خدا صدای آنان را شنید و فرمود : شما را چه می شود ؟

گفتند : عمر بن خطاب است .

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بیرون آمد و با دست مقداری از لباس مرا چنگ زده  
و مرا به تندي عقب زد به طوريکه تعادل خود را از دست داده و روی زمين افتادم .

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : بس نمی کنی یا عمر ؟ !

گفتم : اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وأشهد انَّ محمداً عبده و رسوله  
(۴۱).

يعنى عمر شمشير به کمر بسته و خارج شده و گفته می خواهم محمد را بکشم و  
پس از زدن خواهرش ، شمشير از خود دور نکرده و با همان حال نزد رسول خدا  
رفته تا او را بکشد زيرا آمده است که :

وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) جلوی عمر قرار گرفت گوشه ای از لباسها و  
حمایل شمشير عمر را گرفت و فرمود :

آیا بس نمی کنی ای عمر تا اینکه خداوند رسوایی و خواری بر تو فرود آورد همانند  
آنچه درباره ولیدبن مغیره نازل فرمود؟ (۴۲)

از این نصّ به وضوح می توان دریافت که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) و حمزه یقین  
داشتند که آمدن عمر برای قتل پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بوده است . همچنین به  
زودی با دلیل می بینید که عمر پیش از اسلام و بعد از آن سعی داشت که پیامبر  
(صلی الله علیه وآلہ) را از بین ببرد . ابن اسحاق آورده است که : به رسول خدا (صلی  
الله علیه وآلہ) خبر رسید که عمر در پی اوست تا او را به قتل رساند . (۴۳)

عمر در مگه رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را بسیار آزار می داد تا جائیکه پیامبر  
(صلی الله علیه وآلہ) به او فرمود : ای عمر ، نه شب و نه روز دست از آزار من بر نمی  
داری ؟ ! (۴۴)

و جای دیگر به او فرمود : آیا بس نمی کنی ای عمر ؟ ! (۴۵)  
در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه چه کسی عمر را فرستاده تا پیامبر (صلی الله  
علیه وآلہ) را بکشد ؟.

محمدبن اسحاق می نویسد که قریش ، عمر بن خطاب را فرستاد تا پیامبر را بکشد و  
او هم شمشیرش را برداشت . (۴۶)

و ابن عساکر می گوید : عمر بن خطاب در مگه و ایام جاهلیّت کوشید تا پیامبر (صلی  
الله علیه وآلہ) را به امر قریش به قتل رساند ولی شکست خورد . (۴۷)

## تلاش نمایندگان قبائل قریش برای ترور پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ)

### در مگه

پس از تلاش ناموفق عمر ، قریش همچنان به نقشه های خود برای ترور پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) ادامه داد ؛ آمده است که :

« قریش بر ترور پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) مصمم شد و گفتند : امروز دیگر کسی نیست که او را یاری کند - ابوطالب درگذشته بود - پس همگی هم رأی شدند که از هر قبیله ای جوانی چالاک بیاورند و دسته جمعی بر او هجوم بردند او را آماج شمشیرهایشان سازند تا بنی هاشم نتواند با همه قبائل درگیر شوند .

چون این خبر به رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) رسید که علیه او توطئه کرده اند در تاریکی همان شب از مگه خارج شد » .

همان شب ، پروردگار به جبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من مرگ را بر یکی از شما دو نفر مقدّر کردم ؛ کدام یک از شما ایثار کرده ، دوستش را بر خود ترجیح داده و مرگ را انتخاب خواهد کرد ؟ ! اما هر دو زندگی را انتخاب کردند .

خداآند به آن دو وحی فرمود : چرا چون علی بن ابیطالب نیستید که بین او و محمد پیمان برادری افکندم و زندگی یکی را از دیگری طولانی تر ساختم و علی مرگ را برگزید و زندگی اش را برای محمد ، ایثار کرد و اینک در بستر او خفته است . فرود آئید و او را از دشمن حفظ کنید .

جبرئیل و میکائیل فرود آمدند و یکی بالای سر و دیگری کنار پای او قرار گرفتند تا از او در برابر دشمنانش پاسداری کرده و آسیب سنگ هایی که می افکندند را از او بگردانند . جبرئیل در این حال می گفت :

مبارک باد بر تو ای پسر ابوطالب . چه کسی مانند توست . خداوند به وجود تو بر فرشتگان هفت آسمان مباهاات می فرماید .

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) علی را در مکه جانشین خود قرار داد تا امانتهایی را که نزد آنحضرت بود به صاحبانش باز گرداند و خود به غار رفت و در آنجا مخفی شد .

قریش چون به سراغ بستر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) آمد .

تنها علی را یافت و چون پرسیدند که محمد کجاست ؟ علی گفت : به او گفتید از پیش ما برو و او نیز از نزد شما رفت . قریش در پی ردپای پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) شتافت امّا او را نیافت . خداوند دیدگانشان را از دیدن ردپای رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بازداشت و آنان بر در غار ایستادند .

گفتند : هیچ کس در این غار نیست ، و رفتند .

پیامبر نیز به سمت مدینه حرکت فرمود و در راه به امّ معبد خزاعی برخورد و نزد او مهمان شد .

سپس بی آنکه توقف نماید یکسره طی طریق فرمود تا به قبا نزدیک مدینه رسید . همه اقامت آنحضرت در مکه از بعثت تا هجرت ، سیزده سال بود .

بعضی روایت کرده اند که : قریش نمی دانست که پیامبر به کجا رفته است تا آنکه ندائی از فراز کوههای مکه شنیدند که می گفت :

فَإِنْ يُسْلِمِ السَّعْدَانِ يُصْبِحُ مُحَمَّدٌ \* \* \* بِمَكَّةَ لَا يَخْشَى خَلَافَ الْمُخَالِفِ  
هر گاه دو ( سعد ) اسلام بیاورند دیگر محمد در مکه بیمی از مخالفت مخالفین خود  
نخواهد داشت .

ابوسفیان گفت : از ( سعد ) ها ، یکی سعد هذیم است و دیگری سعد تمیم و سومی  
سعد بکر .

در اینحال همان صدا را شنیدند که می گفت :  
فِيَا سَعْدُ سَعْدَ الْأَوْسَ كَنْ أَنْتَ نَاصِرًا \* \* \* وَيَا سَعْدُ سَعْدَ الْخَزَرِجِينَ الْغَطَارِفِ  
ای سعد اوس و ای سعد خزرجی ها قهرمان او را یاور باشد .  
به سوی راهنمای هدایت باز آیید و از خداوند ، آگاهانه بهشت را درخواست کنید .  
در اینجا بود که قریش دانست که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به سوی شهر یشرب  
رفته است .

چون رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به آبهای (بنی مدلج) رسید ، سراقه بن  
جشع مدلجی او را تعقیب کرد و چون به نزدیک آنحضرت رسید پیامبر (صلی الله  
علیه وآلہ) فرمود : خداوندا شر (سراقه) را بگردان .

بلافاصله چهار دست و پای اسب سراقه در شن های صحراء فرو رفت . سراقه فریاد زد  
اسب مرا نجات دهد . به جانم سوگند که اگر چنین کنید اگر خیر من به او نرسد  
قطعاً شر من نیز به او نخواهد رسید .

پیامبر دعا کرد و سرaque به مکه بازگشت و جریان را به قریش باز گفت اما آنها او را تکذیب کردند و دروغگو خواندند و کسی که بیش از همه او را تکذیب می کرد ، ابوجهل بود . سرaque خطاب به او گفت :

ابا حکم والله لو کنت شاهدا \*\*\* لامرِ جوادی حیث ساخت قوائمه  
علمت و لم تشكك بـأنَّ محمـداً \*\*\* رسول و برهـان فـمنْ ذـا يـكـاتـمـهـ(٤٨)

ای ابو حکم ( لقب ابوجهل ) بخدا قسم اگر ناظر ماجرای اسbum بودی که چگونه دست و پایش در زمین فرو رفت .

می دانستی و شک نمی آوردی که محمد رسول و برهان خداوند است . و هیچ کس نمی تواند این مطلب را بپوشاند .

کسانی که به خانه پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) هجوم آورده عبارتند از :

ابوجهل ، حکم بن أبي العاص ، عقبة بن أبي معيط ، نضر بن حارث ، امية بن خلف ، ابن غيطله ، زمعة بن أسود ، طعيمه بن عدى ، ابولهبا ، أبي بن خلف ونبيه و منبه پسران حجاج . (٤٩)

ترور و گشتن ، آسان ترین روش ستمکارانه ای است که تبهکاران برای رسیدن به اهداف پلید خود به کار می گیرند و سریع ترین روش برای خاموش کردن صدای حق و عدالت نیز هست .

طرح و برنامه قریش برای پایان دادن به زندگی رسول اکرم (صلی الله علیه وآلہ) شبیه طرح و برنامه یهودیان برای پایان دادن به زندگی عیسی بن مریم (علیه السلام) است . بلکه دقیقاً همان طرح خیانت کارانه یهود جزیره العرب است .

[٢٧] - رجوع فرماید به بحار الأنوار ، ج ١٥ ، ص ١١٧ - ١٢٢ و دلائل النّبوة ابونعيم ، بخش نسب النّبى و دلائل النّبوة بيهاقى و الدرج المنيفه فى الآباء الشّريفه از سیوطى و نيز المقام السنديه فى النّسب المصطفويه اثر سیوطى .

[٢٨] - سوره توبه ، آيه ٢٨ .

[٢٩] - سوره شعرا ، آيه ٢١٨ و ٢١٩ .

[٣٠] - بحار الأنوار ، ج ١٥ ، ص ١٢٧ .

[٣١] - بحار الأنوار ، ج ١٥ ، ص ٩٠ ، ٩١ .

[٣٢] - بحار الانوار ، ج ١٥ ، ص ٩٠ ، ٩١ .

[٣٣] - البحار ١٥ / ١٢٤ ، ١٢٥ ، المنتقى ، الكازرونى ، فصل پنجم ،طبقات ، ابن سعد ١ / ٩٩ .

[٣٤] - سيره ابن هشام ، ج ١ ، ص ١٠٩ .

[٣٥] - تاريخ يعقوبى ، ج ٢ ، ص ١٢ ، چاپ ليدن .

[٣٦] - طبقات ابن سعد ، ج ١ ، ص ١٨٦ ، و الحجّة على الذاهب ، ص ٦١ .

[٣٧] - انساب الأشراف ، بلاذرى ، ج ٢ ، ص ٣١ .

[٣٨] - عيون الأثر ، ابن سيدالناس ، ج ١ ، ص ١٦٦ و السيره النبوية ، ابن كثير ، ج ٢ ، ص ٤٤ .

- [٣٩] - الحجۃ علی الذّاهب ، ص ٦٧ ، الدّرجنات الرّفیعه ، ١٦١ .
- [٤٠] - شرح نهج البلاغه ، ج ٣ ، ص ٣١ ، الدّرجنات الرّفیعه ، ص ٤٩ ، اسنی المطالب ، ص ٢٤ .
- [٤١] - مختصر تاريخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ١٨ ، ص ٢٦٩ و سیرہ ابن اسحاق ، ج ٢ ، ص ١٨١ .
- [٤٢] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ٣ ، ص ٢٦٨ و ٢٦٩ ، صفوۃ الصّفوۃ ، ابن جوزی ، ج ١ ، ص ٢٦٩ .
- [٤٣] - سیرہ ابن اسحاق ، ص ١٨٣ .
- [٤٤] - حلیة الاولیاء ، ج ١ ، ص ٤٠ .
- [٤٥] - حلیة الاولیاء ، ج ١ ، ص ٤٠ .
- [٤٦] - سیرہ ابن اسحاق ، ص ١٦٠ .
- [٤٧] - مختصر تاريخ دمشق، ابن عساکر ، ج ١٨ ، ص ٢٦٩ و الطبقات ، ابن سعد ، ج ٣ ، ص ١٩١ .
- [٤٨] - تاریخ یعقوبی ، ج ٢ ، ص ٤٠ ، چاپ لیدن و اسدالغابه ، ابن اثیر ، ج ٤ ، ص ١٩ و تاریخ ابن خلدون ، ج ٣ ، ص ١٥ .
- [٤٩] - طبقات ابن سعد ، ج ١ ، ص ٢٢٧ و ٢٢٨ .

## فصل سوم

تلاش‌هائی که برای ترور پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) در مدینه صورت گرفت

### تلاش ابو سفیان برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

ابوسفیان در رأس ستم پیشگان کافری بود که قبل و بعد از فتح مکه تلاش می کردند نور اسلام را خاموش کنند؛ اما پس از اعلام مسلمانی خود، وسائل و روش‌های او برای کشتار مردم و اشاعه کفر، تغییر چهره داد و اگر تا دیروز به صراحت و آشکار جنایت می کرد امروز اما به پنهانکاری و دسیسه های مخفیانه، توطئه می ورزید.

کوشش او برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در مکه و تلاش او برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در مدینه، مؤید نقش او در تلاش‌های پیاپی برای قتل رسول خدا در عقبه و در مدینه است و دخالت او در عملیات ترور ابوبکر برای حفظ مصالح عثمان را نیز تأیید می کند.

وی عملاً توانست در طرح بنی امیه در ترور ابوبکر و رساندن عثمان بن عفان به خلافت - روی حساب ابو عبیده جراح که کاندیدای خلافت پس از عمر بن خطاب بود - موقّق شود . (۵۰)

بیهقی آورده است که :

«ابوسفیان بن حرب به یکی از قریشیان در مکه گفته بود : آیا کسی محمد را ترور نمی کند تا ما به خونخواهی خود برسیم . او در بازارها به آسودگی راه می رود .

مردی اعرابی بر ابوسفیان وارد شد و گفت : اگر مرا تقویت کنی می روم و او را ترور می کنم من به راهها بسیار واردم و همراهم خنجری است که چون چنگال عقاب تیز است .

ابوسفیان گفت : تو یار ما هستی . بعد یک شتر و مقداری زاد و توشه به او داد و گفت : امر خود را پوشیده دار زیرا مطمئن نیستم که کسی آنرا بشنود و به محمد خبر ندهد .

اعرابی گفت : هیچ کس از آن مطلع نخواهد شد .

شب هنگام اعرابی بر شتر خود نشست و پس از طی پنج روز راه در صبح روز ششم به پشت وادی (حره) در مدینه رسید . پس در حالیکه از این و آن سراغ پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را می گرفت وارد مصلی شد . کسی به او گفت : رسول الله (صلی الله علیه وآلہ) به سوی قبیله بنی عبدالأشهل رفته است . اعرابی شترش را به طرف آن قبیله راند و در آنجا شترش را خواباند و در حالیکه با چشم خود رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را می جست او را در جمع اصحابش یافت که در مسجد برای آنها سخن می گفت . همینکه اعرابی وارد شد و چشم رسول خدا (صلی الله

علیه وآل‌ه) بر او افتاد به اصحابش فرمود : این مرد در صدد حیله است ولی خداوند بین او و آنچه می خواهد مانع خواهد شد .

اعرابی جلو آمد و گفت : کدامیک از شما فرزند عبدالطلب است ؟ رسول خدا فرمود : من فرزند عبدالطلب هستم . اعرابی پیش آمد و روی پیامبر (صلی اللہ علیہ وآل‌ه) خم شد مانند آنکه می خواهد رازی را با وی در میان بگذارد . اسید بن حضیر او را گرفت و بسوی خود کشید و گفت : از رسول خدا دور شو و در همانحال دستش به داخل لباس او خورد و متوجه خنجر شد .

رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآل‌ه) فرمود : این حیله گر و خائن است . اعرابی خود را باخت و شروع کرد به التماس کردن : خونم را نریز ، خونم را ببخش ای محمد و اسید بن حضیر همچنان به او آویخته بود .

پیامبر فرمود : به من راست بگو ، کیستی ؟ و برای چه آمده ای ؟ اگر راست بگویی ، راستگویی ات به تو فایده خواهد داد و اگر دروغ بگوئی ، من از قصد تو باخبرم .

اعرابی گفت : آیا در امان هستم ؟  
پیامبر (صلی اللہ علیہ وآل‌ه) فرمود : (آری) تو در امانی .

اعرابی قضیه ابوسفیان و مقداری که از او دریافت کرده بود همه را برای پیامبر (صلی اللہ علیہ وآل‌ه) بازگو کرد .

پیامبر (صلی اللہ علیہ وآل‌ه) امر فرمود تا او را نزد اسید بن حضیر زندانی کردن و فردای آنروز او را خواست و به وی فرمود : به تو امان داده ام ، یا به هر کجا که می خواهی برو یا یک چیز بهتر از آن . . .

اعرابی گفت : آن چیست ؟

فرمود : اینکه شهادت بدھی که خدایی جز خداوند یکتا نیست و من رسول خدایم .

اعرابی گفت : شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و تو رسول خدایی .  
بخدا قسم ای محمد بین مردان تو هیچ فرقی نمی دیدم اما همینکه چشمم به  
سیمای تو در بین آنان افتاد ، حیران شده و ناتوانی ، جانم را در نوردید ، بعد هم از  
ماجرای من که هیچکس از آن آگاه نبود ، مطلع شدی . این بود که دانستم تو  
حمایت شده و بر حق هستی و حزب ابوسفیان ، حزب شیطان است . پیامبر (صلی  
الله علیه وآلہ) تبسم فرمود .

سپس چند روزی ماند و بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) اجازه گرفت و از نزد  
آنحضرت خارج شد و دیگر خبری از او شنیده نشد .

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به عمر بن امية ضمری و سلمة بن اسلم بن حریش  
فرمود به طرف ابوسفیان بروید و اگر او را غافل یافتید بکشید . عمرو می گوید : من  
و همراهم تا بطن (یاجج) (۵۱) رفتیم و شترهای خود را بستیم . دوستم گفت : ای  
عمرو دوست داری به مگه برویم و هفت دور طواف کرده و دو رکعت نماز بخوانیم ؟

به او گفتم : اسب سیاه و سفید مرا در مگه می شناسند و اگر مرا ببینند خواهند  
شناخت و من هم اهل مگه را می شناسم وقتی که عصر می شود جلوی در خانه  
هایشان می نشینند . دوستم قبول نکرد ، ناچار به اتفاق به مگه رفتیم و هفت بار  
طواف کردیم و دو رکعت نماز خواندیم همینکه خارج شدیم با معاویه بن ابی سفیان  
روبرو شدیم و او مرا شناخت و فریاد زد : عمر بن امية (واحزناء) سپس پدرش را  
خبر کرد و مردم مگه را صدا زد .

گفتند : عمرو برای امر خیر نیامده است - عمرو در جاهلیّت مردی بی باک و خونریز بود - اهل مگه جمع شدند و عمرو و سلمه گریختند .

مردم مگه برای یافتن آنها سخت در کوهها به جستجو پرداختند . من داخل غاری شدم و از چشم آنها مخفی گردیدم . صبح شد و آنها تمام شب را در کوه به دنبال ما می گشتند و انگار خداوند سبحان چشمهای آنها را از دیدن شترهای ما در راه مدینه نایینا کرده بود .

فردا ظهر عثمان بن مالک بن عبیدالله تیمی را دیدیم که داشت برای اسپش علف جمع می کرد . به سلمه بن اسلم گفتم : اگر ما را ببیند به اهل مگه خبر خواهد داد . اهل مگه از ما ناالمید شده بودند . عثمان به در غار نزدیک و نزدیکتر می شد تا جایی که روی ما قرار گرفت . بیرون پریدم و یک ضربه محکم به شکمش زدم . او فریاد زد و افتاد . مردم مگه که پراکنده شده بودند صدایش را شنیده و دوباره جمع شدند . داخل غار شدم و به رفیقم گفتم : حرکت نکن . اهل مگه آمدند تا به عثمان بن مالک رسیدند و گفتند : چه کسی تو را زد ؟

به زحمت گفت : عمرو بن امیه .

ابوسفیان گفت : می دانستم که امر خیر ، عمرو بن امیه را به اینجا نیاورده است .

عثمان بن مالک نتوانست به آنها بگوید که ما کجا هستیم زیرا فقط رمی برایش مانده بود و سپس مرد . اهل مگه هم به جای گشتن به دنبال ما مشغول حمل جسد او شدند . (۵۲)

## تلاش صفوان بن امیه برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) درباره اهل بیت خود فرموده است : اهل بیت مرا دوست نمی دارد مگر کسی که جد او اهل سعادت و حلال زاده باشد و دشمن نمی دارد مگر کسی که جد او اهل شقاوت و حرامزاده باشد . (۵۳) به شهادت تاریخ ، این کلام الهی درباره آنان که برای ترور رسول خدا و اهل بیت او می کوشیدند ، صادق است .

دیسیسه های قریش علیه خاتم پیامبران به همان شکل و شدت که در مگه یا قبل از جنگ بدر بود ، ادامه داشت و همه سران ستمگر قریش در آنها شرکت داشتند .

ابن اسحاق می گوید : محمد بن جعفر بن زبیر از عروة بن زبیر روایت کرده که گفت : عمیر بن وہب جمحي با صفوان بن امیه کنار حجرالأسود نشسته بودند و این اندکی پس از شکست قریش در جنگ بدر بود .

عمیر بن وہب ، شیطانی از شیاطین قریش و از کسانی بود که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) و اصحاب او را در مگه می آزرد . پسر او وہب بن عمیر از اسرای جنگ بدر بود .

ابن هشام گفته است : مردی از قبیله بنی زریق بنام رفاعة بن رافع او را اسیر کرد .

عمیر از کسانی یاد کرد که پس از کشته شدن در چاه (قلیب) ریخته شدند و مصیبت آنان را یادآور شد .

صفوان (۵۴) گفت : پس از آنها خیری در زندگی نیست .

عمیر گفت : بخدا راست گفتی . اگر به خاطر وامی که بر عهده دارم و نمی توانم پرداخت کنم و اهل و عیالم که بعد از خودم بر نابودی آنان بیمناکم نبود ، سوار می شدم و می رفتم تا محمد را بکشم چرا که من از آنها زخم خورده ام و فرزندم در دست آنها اسیر است .

صفوان این فرصت را غنیمت شمرد و گفت :

وام تو بر عهده من و من آن را ادا خواهم کرد و خانواده ات را نیز چون خانواده خودم تا زمانی که زنده اند نگهداری خواهم کرد . چیزی در توانم نخواهد بود مگر آنکه آنها از آن برخوردار خواهند بود .

عمیر گفت : پس این مسأله را بین من و خودت مخفی نگهدار .

صفوان گفت : قبول است .

عمیر دستور داد تا شمشیرش را تیز کرده و به سم آغشته نمایند . سپس راهی شد تا به مدینه وارد گردید و چون به نزدیک پیامبر رسید گفت : صبحگاهان در نعمت باشید ( این سلام در زمان جاهلیت بین اعراب متداول بود ) .

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : خداوند به سلامی بهتر از سلام تو ما را اکرام فرموده است ; به سلام اهل بهشت .

عمیر گفت : بخدا قسم ای محمد من به سلام و تحيیت شما تازه آشنا شده ام .

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : برای چه کاری آمده ای ای عمیر ؟

عمیر گفت : بخاطر این اسیر که در دستهای شماست ; در حق او نیکی کنید .

رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) فرمود : پس آن شمشیر که حمایل کرده ای چیست  
عمیر گفت : خدا چهره شمشیرها را زشت گرداند - یعنی آنها را نابود سازد - آیا در  
چیزی ما را بی نیاز کرده است ؟

پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) فرمود : به من راست بگو، برای چه کارآمده ای؟

عمیر گفت : جز برای همان که گفتم نیامده ام .

رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) فرمود : چنین نیست بلکه تو و صفوان بن امیّه در  
کنار حجرالأسود نشسته بودید و یاد کشتگان فرو افتاده در چاه (قلیب) کردید و تو  
گفتی :

اگر وام بر عهده ام نبود و اگر عیالم نبود می رفتم تا محمد را بکشم . صفوان  
پرداخت وام و نگهداری عیالت را به عهده گرفت تا تو بیایی و مرا به قتل رسانی ..  
اما خداوند بین تو و خواسته ات حاصل گردیده است .

عمیر گفت : شهادت می دهم که تو رسول خدایی . پیش از این تو را درباره اخبار  
آسمانی و وحی الهی تکذیب می کردیم اما این موضوع فقط بین من و صفوان اتفاق  
افتد و هیچ کس از آن خبر نداشت . بخدا قسم حالا می فهمم که جز خدا آنرا به تو  
خبر نداده است . خدا را سپاس که مرا به اسلام هدایت کرد و به این راه سوق داد .  
سپس کلمه شهادتین را بر زبان راند .

رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) فرمود : برادرتان را به امور دینی اش آشنا کنید و  
قرآن برایش بخوانید و اسیرش را نیز آزاد کنید . اصحاب آنحضرت چنین کردند .

عمیر عرضه داشت : یا رسول الله ، پیش از این من بسیار برای خاموش کردن نور خدا می کوشیدم و هر که را که بر دین خدای عز و جل بود بسیار می آزرم ; حالا می خواهم اجازه فرمایی به مگه بروم و مردم را به خدای متعال و رسول او و اسلام دعوت کنم شاید خداوند آنها را هدایت کند و گرنه آنها را آزار خواهم کرد همانطور که اصحاب تو را آزار می دادم .

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به او اجازه داد و او به مگه بازگشت .

صفوان بن امیه هنگامیکه عمیر بن وهب از مگه خارج شد به مردم گفت : مژده می دهم شما را به حادثه ای که همین روزها خبرش به شما می رسد و تلخی واقعه بدر را از خاطرتان خواهد بُرد .

صفوان پیوسته از سوارانی که از راه می رسیدند سراغ عمیر را می گرفت تا اینکه سواری آمد و خبر اسلام آوردن عمیر را آورد . صفوان قسم خورد که هرگز با او سخن نگوید و هیچ سودی به او نرساند .

ابن اسحاق می گوید : عمیر به مگه بازگشت و در مگه ماند و به اسلام دعوت می کرد و هر که مخالفت می کرد او را شدیداً می آزد و مردم زیادی به دست او مسلمان شدند .

ابن اسحاق می نویسد : عمیر بن وهب برایم نقل کرد که ابلیس را هنگام شکست جنگ بدر دیده که می گریخت . به او گفتم : کجا ای سراقه ؟

خداوند تبارک نیز در اینباره این آیه را نازل فرموده :

( وَذَرْزِينَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنَّى جَارٌ لَكُمْ )  
( ۵۵ )

و یادآور - ای پیامبر - وقتی را که شیطان کردار زشت ایشان را در نظرشان بیاراست و گفت : امروز احدی بر شما غلبه نخواهد کرد و من هنگام سختی یاور شما خواهم بود .

در این آیات به نحوه همراهی گام به گام ابلیس با کفار و شbahت او به سرaque بن مالک اشاره شده است . ( ۵۶ )

صفوان بن امیه همچنان دشمن خدا و رسول باقی ماند تا آنکه در فتح مکه به اجبار مانند ابوسفیان و معاویه و حکیم بن حزام و غیره تن به اسلام داد .

بعدها امویان کوشیدند تا فضایلی را برای سرکردگان کافر قریش ساخته و پرداخته کرده و آنان را از مسلمانان مهاجر ، برتر جلوه دهند ; آنها روایاتی مجعلو پدید آوردند که از ریشه و اساس دروغ بوده و هیچ مبنایی ندارد خداوند تبارک و تعالی می فرماید :

( إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ) ( ۵۷ )

( همانا خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند ) .

آری اینان همان کسانی هستند که پس از اسلام آوردن اجباری شان ، منافقانه اقدام به کشاندن مسلمانان به فرار و شکست در جنگ حنین کردند . ( ۵۸ )

## تلاش‌های دیگر برای قتل پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

در قرآن کریم آمده است :

( وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا يُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَذْلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكُمْ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرُ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَابًا رَحِيمًا ) (۵۹)

و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او فرمانبرداری شود و اگر هنگامی که به خویشتن ستم کردند به نزد تو می آمدند و از خداوند آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای ایشان آمرزش می خواست ، خداوند را توبه پذیر مهربان می یافتد .

ابوبکر أصم درباره شأن نزول این آیه گفته است :

( گروهی با هم همدست شدند تا در حق پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) حیله ای بکار برنند و بر رسول خد وارد شدند جبرئیل نزد پیامبر آمده و او را باخبر ساخت .

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : گروهی آمده اند و هدفی را می جویند که به آن دست نمی یابند پس برخیزند و از خدا آمرزش طلبند تا من هم برایشان آمرزش خواهم . اما کسی بلند نشد .

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : آیا بر نمی خیزید ؟ باز هم برنخاستند .

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : بلند شو ای فلانی .. بلند شو ای فلانی .. و تا دوازده نفر را برشمرد .

آنها برخاستند و گفتند : ما تصمیم بر آنچه گفتی داشتیم اما از ستمی که برخود کرده ایم به نزد خداوند توبه می کنیم تو نیز برای ما استغفار کن .

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : اکنون بروید ، من به آمرزش خواهی در آغاز نزدیکتر بودم و خدا نیز به استجابت دعا نزدیکتر بود . از پیش من خارج شوید . (۶۰)

از این متن به خوبی روشن است که کسانی که اینجا در تلاش برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) شرکت داشتند از ستونهای حزب قریش بودند به طوریکه راوی یا ناشر ، نامهای آنها را به جای ابوبکر و عمر و عثمان به فلان و فلان و فلان تغییر داده است . این گروه ، همان گروه عقبه است و این حادثه پس از جریان عقبه اتفاق افتاده است .

### تلاش شیبۀ بن عثمان برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

در جنگ حنین بعضی از برده‌گان آزاد شده خواستند پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را به قتل رسانند که موفق نشدند یکی از آنها شیبۀ بن عثمان بن أبي طلحه هم پیمان قبیله بنی عبدالدار است که پدرش در جنگ احده به دست علی (علیه السلام) کشته شده است . (۶۱)

آری کفار قریش بار دیگر علیه اسلام حیله انگیختند در حالیکه علناً اسلام آوردن خود را اعلام کرده بودند . یعقوبی در این باره می نویسد :

بعضی از قریش آنچه در دل خود مخفی داشتند، آشکار کردند. ابوسفیان گفت: بخدا قسم تا دریا خواهند گریخت... و کلدۀ بن حنبل گفت: امروز جادو باطل شد. و شیبۀ بن عثمان گفت: امروز محمد را می‌کشم.

شیبۀ به رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) حمله ور شد تا آنحضرت را به قتل رساند اما پیامبر (صلی الله علیه وآل‌ه) حربه او را گرفت و آن را در سینه او جای داد.

آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) به عباس فرمود: مسلمانان را صدا بزن و بگو ای گروه انصار، ای بیعت کنندگان رضوان ای اصحاب سوره بقره... - عباس صدا زد - و مردم دوباره جمع شدند و خداوند پیامبرش را پیروز فرمود و او را با سپاهیانی از فرشتگان یاری کرد و علی بن ابیطالب به سوی پرچمدار قبیله هوازن رفت و او را از پای درآورد و شکست در میان دشمنان افتاد. (۶۲)

از این متن بر می‌آید که پیامبر (صلی الله علیه وآل‌ه) حربه را از شیبۀ بن عثمان وقتی به زور گرفت که شیبۀ به پیامبر (صلی الله علیه وآل‌ه) حمله‌ور بود. بنابراین پیامبر (صلی الله علیه وآل‌ه) ناچار به گرفتن حربه از دست شیبۀ و فرو بردن آن در قلب وی گردیده است

---

[۵۰] - نگاه کنید به کتاب (اغتیال الخليفة ابی بکر والسیده عائشة) به قلم مؤلف کتاب حاضر.

[۵۱] - زیادی از کتاب البداية والنهاية است.

[٥٢] - دلائل النبوه : بيهقى ، ج ٣ ، ص ٣٣٣ - ٣٣٧ ، چاپ دارالكتب العلميه ، بيروت و تاريخ الطبرى ، ج ٢ ، ص ٢١٧ ، چاپ مؤسسه الأعلمى ، بيروت و البداية والنهائية ، ج ٤ ، ص ٧٩ - ٨١ ، چاپ مؤسسه التاريخ العربى ، بيروت .

[٥٣] - مقتل الحسين ، علليلى ، ج ٢ ، ص ١٦ .

[٥٤] - صفوان بن اميّه يکی از سران کفر در مگه که نظیر ابوسفیان بود .

[٥٥] - سوره انفال ، آيه ٤٨ .

[٥٦] - سيره ابن هشام ، ج ٢ ، ص ٣١٦ - ٣١٩ و التبيان فى تفسير القرآن ، ج ٣ ، ص ٤٦٣ ، و حلية الأبرار بحرانى ، ج ١ ، ص ١١٣ .

[٥٧] - سوره انعام ، آيه ١٤٤ .

[٥٨] - تاريخ اليعقوبى ، ج ٢ ، ص ٦٢ ، چاپ ليدين .

[٥٩] - سوره نساء ، آيه ٦٤ .

[٦٠] - تفسير الفخر الرّازى ، ج ٤ ، ص ١٢٦ ، چاپ دار احياء تراث عربى ، بيروت و المنظم ابن جوزى ، ج ٦ ، ص ٣ .

[٦١] - تاريخ الخميس ، ج ٢ ، ص ١٠٣ و ١٠٤ و تهذيب الکمال ، ج ١٢ ، ص ٤٠٤ و طبقات ابن سعد ، ج ٥ ، ص ٤٤٨ .

[٦٢] - تاريخ اليعقوبى ، ج ٢ ، ص ٦٢ و ٦٣ ، چاپ ليدين .

## فصل چهارم

کوشش های یهود برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

تلاش یهود برای قتل رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در شام

پس از رسیدن ابوطالب و پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به شام ، راهبی مسیحی به نام بحیرا به ابوطالب گفت : با برادر زاده ات به شهر خود بازگرد و از یهود نسبت به او بر حذر باش ، بخدا قسم اگر او را ببینند و آنچه من می دانم درباره او بدانند علیه او شرّ و فتنه خواهند انگیخت . این برادر زاده ات دارای شأن و مقام بزرگی است . او را به سرعت به شهرش باز گردان .

ابوطالب چون از کار تجارت خود در شام فارغ شد سریعاً پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را به مگه بازگرداند . بر طبق آنچه مردم روایت کرده اند افرادی از اهل کتاب به نامهای (زریر) و (تمام) و (دریس) آنچه را که بحیرا در پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) دیده بود ، دیدند و خواستند او را به قتل برسانند اما بحیرا مانع شده و خدا را به یاد آنها آورد و آنچه از صفات و نام او در کتاب الهی آمده بود به ایشان گوشزد کرد و گفت اگر با هم اتفاق هم بکنید به خواسته تان درباره او نخواهید رسید .

بحیرا پیوسته این مطالب را برای ایشان تکرار می کرد تا آنکه گفته هایش را باور کرده و او را رها کرده و رفتند. (۶۳)

انسان از شنیدن اینهمه تلاش های گوناگون و فراوان برای کشتن رسول خدا به دهشت می افتد . چه زیباست سروده آن شاعر که گفته است :

أَرِيدُ حَيَاةً وَ يَرِيدُ قَتْلِيْ \* عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مَرَاد

مِنْ زَنْدَگِيْ أَوْ رَا مِنْ خَواهِمْ دَرْ حَالِيكَهْ أَوْ قَتْلِ مَرَا مِنْ جَوِيدْ .. چه کسی از قبیله مُراد عذر خواه تو و دوست تو است ؟

و رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : هیچ یهودی با مسلمانی تنها نشد مگر آنکه خواست مسلمان را بکشد. (۶۴)

یهودیان در گذشته و حال به عملیات ترور اهتمام ورزیده و اهمیّت زیادی داده اند تا آنجا که پیامبر خودشان موسی را نیز متّهم کردند که برادرش هارون را با سم کشته است. (۶۵) اینک نمونه هایی دیگر از این تلاشها را با هم پی می گیریم .

### تلاش یهود بنی نصیر برای قتل پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

با رسیدن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به مدینه ، تلاش طوایف مختلف یهود برای کشتن آنحضرت شدت یافت . یهودیان بنی نصیر نقشه کشیدند که هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) برای دیدار آنها به قلعه می آید سنگ بزرگی را بر سر او انداخته و او را بکشند و این در سال چهارم هجری بود اما خداوند به پیامبرش (صلی الله علیه وآلہ) خبر داد (۶۶) ; آمده است که :

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به سوی بنی نصیر رفت تا در پرداخت دیه از آنها کمک بگیرد . یهودیان گفتند : آری ای ابوالقاسم ما تو را در آنچه می خواهی یاری می کنیم . سپس بعضی از آنها با بعضی دیگر خلوت کرده و گفتند :

شما دیگر هرگز این مرد را در چنین وضعیتی نخواهید یافت .. و رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) این هنگام کنار دیوار یکی از خانه های یهود نشسته بود .

یهودیان گفتند : چه کسی جرأت دارد که بالای بام برود و سنگ بزرگی را روی سر او بیندازد و با کشتن او ما را از دست وی خلاص کند . عمرو بن جحاش بن کعب گفت : من حاضرم و بر بام برآمد تا همانطور که گفته بود سنگی بر سر آنحضرت بیفکند . در اینحال رسول خدا با چند نفر از اصحابش از جمله ابوبکر و عمر و علی بود .

پس خبری از آسمان آمد و تصمیم قوم یهود را برای پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) باز گفت . آنحضرت برخاست و به اصحاب خود فرمود : نروید ، و خود به سوی مدینه بازگشت .

وقتی یاران پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) دیدند که آنحضرت دیر کرده است بلند شدند و به جستجوی او پرداختند . سپس مردی را دیدند که از سمت مدینه می آمد . از او سراغ رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را گرفتند و او گفت : او را دیدم که وارد مدینه می شد . اصحاب رسول خدا آمدند تا به نزد پیامبر رسیدند و آنحضرت قضیه خیانت یهود را بازگو نموده و دستور حرکت به سوی آنها و جنگیدن با آنها را صادر فرمود . آنگاه مردم را حرکت داد تا در اطراف قلعه های یهود فرود آمده و آنجا را به محاصره خود درآوردند .

ابن عباس روایت کرده است که : رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) آنقدر آنها را در محاصره نگهداشت تا مستأصل شدند و هرچه از آنها خواست به او دادند . پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) با آنها مصالحه کرد مبنی بر اینکه خونشان محفوظ باشد ولی از سرزمین و املاکشان تبعید شوند و به بخش هایی از سرزمین شام بروند . (۶۷)

من فرمان و دستور رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در اینباره و رفتن یهود به منطقه (أذرعات) در شام را بعید می دانم زیرا آنجا در دست رومی هایی بود که مخالف وجود یهود در شام بودند . (۶۸)

مهاجرت یهود به شام در زمان عمر و پس از اسلام آوردن کعب الأحbar و درخواست او آغاز شد . (۶۹)

### تلاش یهود خبیر برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

یهودیان به تلاش های خود برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ادامه می دادند چنانچه آمده است :

(در سال هفتم و پس از جنگ خبیر ، زینب دختر حارت همسر سلام بن مشکم گوسفند بربیانی را به پیامبر هدیه کرد . او قبلا پرسیده بود که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) کدام عضو گوسفند را بیشتر دوست دارد و چون گفته بودند ماهیچه دست گوسفند ، آن قسمت را به سم فراوانتری مسموم کرده بود و همه قسمتهای دیگر را هم آغشته به سم کرده بود . هنگامی که غذا را جلوی پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

نهاد آنحضرت ماهیچه دست را برداشته و تکه ای از آنرا در دهان گذاشت اما آنرا  
نبلعید .

بشر پسر براء بن معروف نیز حضور داشت و او هم تکه ای برداشت و جوید و بلعید .  
رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌اله) لقمه را بیرون آورد و فرمود : این استخوان به من  
خبر می دهد که مسموم است ) . ( ۷۰ سپس آن زن را فراخواند و او اعتراف کرد . . .

رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌اله) از آن سم چیزی نخورد .

بیهقی از ابوهریره روایت کرده که : ( هنگامی که خبیر فتح شد به رسول خدا (صلی  
الله علیه وآل‌اله) گوسفندی مسموم هدیه گردید .

رسول خدا فرمود : هر که از یهود در اینجا بوده همه را جمع کنید .. آنها را جمع  
کردند .

پیامبر (صلی الله علیه وآل‌اله) به آنها فرمود : اگر درباره چیزی از شما سؤال کنم به من  
راست خواهید گفت ؟!

گفتند : آری ای ابوالقاسم .

رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌اله) فرمود : پدر شما کیست ؟  
گفتند : پدر ما فلانی است .

فرمود : دروغ گفتید زیرا پدر شما فلان شخص است .

گفتند : راست گفتی و - دروغ ما را - آشکار کردی .

فرمود : اگر از شما چیزی بپرسم آیا به من راست خواهید گفت ؟

گفتند : آری ای ابوالقاسم اگر دروغ بگوییم همانطور که درباره پدرمان متوجه شدی ، آنرا هم خواهی فهمید .

فرمود : چه کسی اهل دوزخ است ؟

گفتند : ما اندکی در آتش دوزخ خواهیم بود اما شما پس از ما در آن جایگزین خواهید شد .

فرمود : مطرود باشید در آن همیشه .

سپس فرمود : آیا راستگو خواهید بود اگر از شما سؤال کنم ؟  
گفتند: آری .

فرمود : آیا این گوسفند را مسموم کرده اید ؟  
گفتند : آری .

فرمود : چه چیز شما را به این کار واداشت ؟  
گفتند : خواستیم اگر دروغگو باشی از دستت راحت شویم و مطمئن بودیم اگر پیامبر باشی آسیبی به تو نمی رسد .

بخاری لفظ حدیث شعیب را در صحیح خود از قتبیه و غیره روایت کرده است . (۷۱)  
از روایات صحیح بر می آید که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) و اصحابش از غذای مسموم نخورده اند و بشر بن براء هم کشته نشده است .

جنایتکاران کوشیده اند تا با جعل حدیث ساختگی ثابت کنند که پیامبر (صلی الله علیه وآل‌الله) و (بشر) از آن غذای مسموم خورده اند و (بشر) بلافصله کشته شده ولی پیامبر (صلی الله علیه وآل‌الله) پس از چهار سال به رحمت حق پیوسته است !

شگفتا ، چگونه پیامبر (صلی الله علیه وآل‌الله) و (بشر) از آن غذا خورده اند در حالیکه غذا گفته من مسموم هستم ؟ !

از آن گذشته ، روایات صحیحی از ابو هریره و جابر انصاری و عبدالله بن مسعود به ما رسیده است که به صراحت از صحت و سلامت کامل پیامبر (صلی الله علیه وآل‌الله) پس از جنگ خیبر و در سفر حدیبیه و فتح مکه و جنگ حنین و حجّ مکه و سفر طولانی به تبوك در حوالی شام و نهایتاً حجّة الوداع حکایت دارد .

ابو عبدالله حافظ از ابوالعباس از محمد بن یعقوب از عباس بن محمد از سعید بن سلیمان از عباد (ابن العوام) از سفیان (ابن حسین) از زهری از سعید بن مسیب و ابو سلمه بن عبدالرحمن از ابوهریره روایت کرده است که :

زنی یهودی گوسفندی مسموم به رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌الله) هدیه کرد و آنحضرت به اصحابش فرمود : دست نگهدارید که این غذا مسموم است . سپس به آن زن فرمود : چه چیز تو را به اینکار وادر کرد ؟ گفت : خواستم مطمئن شوم پیامبری یا نه زیرا اگر پیامبر بودی خدا ترا آگاه می کرد و اگر نبودی مردم را از دست تو راحت می کردم . راوی گوید : رسول خدا او را به حال خود واگذاشت و متعرض او نشد . (۷۲)

همچنین امام ابوالطیّب سهل بن محمد بن سلیمان از ابو حامد احمد بن حسین همدانی از محمد بن رزام مروزی از خلف بن عبدالعزیز از ابو عبدالعزیز بن عثمان از

جدّ من عثمان بن ابی جبله از عبدالملک بن ابی نفره از پدرش از جابر بن عبد الله روایت کرده است :

زنی یهودی ، گوسفندی مسموم یا برّه آب پز شده ای مسموم به رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) هدیه کرد . هنگامیکه آنرا نزدیک پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) بُرد و مردم دست به طرف آن دراز کردند ( تا بخورند ) ، پیامبر فرمود : دست نگهدارید زیرا عضوی از این گوسفند به من خبر می دهد که مسموم است . آنگاه صاحب آن را خواست و فرمود : آیا این را مسموم کرده ای ؟

زن گفت : آری .

فرمود : چه چیز تو را بر آن داشت که چنین کنی ؟

گفت : دوست داشتم اگر دروغگو بودی مردم را از دست تو راحت کنم و اگر پیامبر بودی از آن خبر داده شوی .

رسول خدا او را مجازات نکرد . (۷۳)

این روایات ثابت می کند که رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) از غذای مسموم نخورده است . از سوی دیگر این حادثه در سال هفتم هجرت اتفاق افتاده در حالیکه پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) در سال ۱۱ هجری شهید شده است بنابراین قطعاً رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) در اثر سم خیبر کشته نشده است .

## ابن مسعود : پیامبر غذای مسموم خیر را نخورد

روايات زیادی درباره مسمومیت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) وجود دارد ، از

جمله :

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) ، دست گوسفند را از سایر اعضای آن بیشتر دوست

داشت . در آن سم ریختند و به نظر می رسد که یهودیان آنرا مسموم کردند . (۷۴)

همچنین سخن ابوهریره که قبلاً گذشت (زنی یهودی ، گوسفندی مسموم به پیامبر

(صلی الله علیه وآلہ) اهدا کرد اما آن حضرت به اصحابش فرمود : دست نگهدارید

زیرا این را مسموم کرده اند . ) . (۷۵)

در گذشت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در سال ۱۱ هجری هیچ ربطی با سم

خیر در سال ۷ هجری ندارد زیرا اوّلاً فاصله زمانی بین این دو واقعه بسیار طولانی

است و ثانیاً رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از غذای مسموم تناول نفرمود زیرا

غذای مسموم او را باخبر ساخت .

این در حالی است که سردمداران رژیم تلاش کردند تا بار مسئولیت شهادت رسول

خدا را بر گردن غذای خیر بیندازند و حتی از آنحضرت روایت دروغین نقل کردند

که فرموده است : هنوز هم (اثر) غذای خیر هر ساله به من بر می گردد . (۷۶)

طبیعت سم‌ها چنان است که چند روزی بیش به قربانیان خود امان نمی دهد و

آنان را از پای در می آورد . تجربه تاریخی نشان داده که سم بیشتر از این فرصت

نمی دهد و دانش امروز نیز مؤید این مطلب است .

از عبدالله بن مسعود نقل شده است که می گفت : ما صدای تسبیح غذا را می شنیدیم - یعنی در مقابل رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) - و دست گوسفند مسموم با آنحضرت سخن می گفت و به او خبر می داد که داخل گوشت سم ریخته اند (۷۷).

در نتیجه پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) که از مسمومیت غذا توسط خداوند آگاه شده بود از آن نخورد و آنرا نجوید و این از نشانه های پیامبری اوست . و خبر دادن خداوند سبحان نیز مستلزم نخوردن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) از غذای مسموم است .

از همه اینها در می یابیم که روایت صحیح عبدالله بن مسعود حاکی از آن است که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از غذای مسموم خبیر نخورده است .

بخاری هم روایت صحیح دیگری مبنی بر نخوردن رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از غذای خبیر آورده است . (۷۸)

---

[۶۳] - سیره ابن هشام ، ج ۱ ، ص ۱۹۴ ، چاپ مصر .

[۶۴] - البيان و التبیین جاحظ ، ص ۲۳۱ .

[۶۵] - السیرة الحلبلیة ، ج ۲ ، ص ۱۸۷ ، وج ۳ ، ص ۱۲۳ .

[۶۶] - دلائل النّبؤة ، بیهقی ، ج ۳ ، ص ۳۵۴ و صحیح البخاری ، کتاب المغازی باب حدیث بنی نصیر و فتح الباری ، ج ۷ ، ص ۳۲۹ و روایت مسلم در کتاب الجہاد و السیر باب تبعید یهود از حجاز ، ص ۱۳۸۷ - ۱۳۸۸ ، حدیث ۶۲ .

[۶۷] - دلائل النّبؤة بیهقی ، ج ۳ ، ص ۳۵۴ - ۳۵۹ . بیروت و تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۲۳ و ۲۲۴ ، بیروت .

[۶۸] - نگاه کنید به کتاب نظریات الخلیفتین به قلم مؤلف کتاب حاضر ، ج ۲ ، ص ۳۸۳ - ۴۰۰ .

[۶۹] - همانجا ، ج ۲ ، ص ۳۸۷ .

[۷۰] - تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۳۰۳ ، چاپ بیروت .

[۷۱] - فتح الباری در ج ۷ ، ص ۴۹۷ به اختصار آورده است : ( هنگامی که خیبر فتح شد ، گوسفندی مسموم به رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) اهدا گردید ) اما بخاری به تفصیل همین مطلب را در کتاب ( ۵۸ ) باب جزیه ( ۷ ) تحت عنوان ( اگر مشرکان به مسلمانان خیانت ورزند آیا بخسوده می شوند ؟ ) از ابوهریره نقل کرده که آنرا در فتح الباری ج ۶ ، ص ۲۷۲ می توان دید .

( بدر عینی ) می نویسد : اینکه گفته ( گوسفندی به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) هدیه کرد ) مربوط به زنی یهودی است و آنرا ( مسلم ) در صحیح خود و ( نووی ) در شرح صحیح مسلم تصریح کرده اند . نام این زن یهودی که گوسفند را مسموم کرد زینب دختر حارث و خواهر مرحباً یهودی است ؛ این مطلب را واقعی از زهری روایت کرده است . او همچنین آورده است که : پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) از آن زن پرسید چه چیز تو را به انجام این کار وا داشت ؟

زن یهودی گفت : چون تو پدر ، عمو ، شوهر و برادرم را به قتل رساندی - خواستم تا انتقام بگیرم - . از ابراهیم بن جعفر درباره این جمله سؤال کردم ، گفت : پدرش ( حارث ) است و عمویش ( بشار ) که بسیار ترسو بود و برادرش ( زبیر ) و شوهرش ( سلام بن مشکم ) .

[ ۷۲ ] - ابن کثیر هم در تاریخش این روایت را آورده است : ج ۴ ، ص ۲۰۹

[ ۷۳ ] - الحاشیه ( ۲ ) و صالحی نیز آنرا در السیرة الشامیة ج ۵ ، ص ۲۰۸ آورده است .

[ ۷۴ ] - ابو داود آنرا در ص ۳۷۸۱ ( فصل غذاها - باب خوردن گوشت ) از کتاب سنن خود آورده است . همچنین ترمذی آنرا در کتابش شمائل النبی ص ۱۶۳ و ابن أبي شیبه آنرا در کتابش المصنف ص ۱۳ رقم ۱۵۳۸۲ و خلیفه بن خیاط آنرا در کتابش الطبقات ص ۹۶ و در تاریخش ص ۷۱ ، ۱۹۸ ، ۲۳۹ و ۲۷۱ و احمد حنبل آنرا در کتاب مسندهش ج ۳ ، ص ۲ آورده اند . در کتاب المحبر ص ۲۹۱ و ۴۲۹ هم این روایت آمده است .

[ ۷۵ ] - تاریخ ابن کثیر ، ج ۴ ، ص ۲۰۹ .

[ ۷۶ ] - کنز العمال ، ج ۱۱ ، حدیث ۳۲۱۸۹ .

[ ۷۷ ] - البداية والنهاية ، ابن کثیر ، ج ۶ ، ص ۳۱۷ ، ص ۳۲۲ .

[ ۷۸ ] - صحیح بخاری ، ج ۴ ، ص ۶۶ ، چاپ دارالفکر - بیروت .

## فصل پنجم

### فتنه و خیانت

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از فتنه و خیانت حذر می کرد و مردم را نیز بر حذر می داشت .

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از ارتداد مسلمانان خبر داده و پیشگویی فرموده بود : شما از سنتهای پیشینیان خود تبعیت خواهید کرد ؛ گام به گام و چون دو گوش اسب که با هم برابر و یکسانند .. بطوریکه اگر یکی از آن گذشتگان به سوراخ سوسماری داخل شده باشد ، شما هم داخل خواهید شد !

گفتند : ای رسول خدا منظور شما (از پیشینیان) یهود و نصاری است ؟

فرمود : پس چه کسی (منظور من است ) ؟ (۷۹)

و نیز مردم را با این آیه بر حذر می داشت : ( وَاتَّقُوا فَتْنَةً لَا تُصِيبُنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خاصَّةً ) - و از فتنه ای که چون درگیرد تنها به ستمکاران شما اصابت نمی کند ، پروا کنید . - (۸۰)

فاطمه سلام الله علیها نیز همین آیه کریمه را پس از غصب فدک توسط ابوبکر در برابر مردم یادآور شده و این آیه را خواند ( وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِ

الرّسل أَفِإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ إِنْقَلَبْتِمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مِنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبِيْهِ فَلَنْ يَضْرِّ اللَّهُ شَيْئًا ) وَ مُحَمَّدٌ جَزْ پیامبری نیست که پیش از او هم پیامبرانی بوده اند ، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به ( جاهلیت ) باز می گردید و هر کس بازگردد هرگز به خداوند زیانی نمی رساند . (۸۱)

و فرمود : ننگتان باد ای بنی قیله ! آیا میراث پدرم را بربایند در حالیکه شما ببینید و بشنوید و جمعیید و جمعیت دارید ؟ ! (۸۲)

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) این آیه را تلاوت فرمود : ( أَفِإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ إِنْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ ) - آیا اگر ( پیامبر ) بمیرد یا کشته شود به ( جاهلیت ) باز می گردید . -

سپس از سوی خود و خواص مؤمنین و مؤمنات فرمود : ( نه بخدا قسم ، پس از آنکه خداوند ما را هدایت فرموده به عقب باز نخواهیم گشت . بخدا قسم اگر او رحلت کند یا کشته شود آنقدر برای آنچه او جنگید ، می جنگم تا درگذرم . بخدا قسم من برادر ، دوست ، پسر عموم و وارث پیامبرم . پس چه کسی از من به او سزاوارتر است ؟ ) (۸۳).

و حذیفه در گفتگویی که با عمر داشت به او گفت : من از رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) شنیدم که فرمود :

فتنه ای که گریبانگیر شخص می گردد در اهل و مال و همسایه اوست و کفاره و جلوگیر آن ، نماز و روزه و صدقه است .

عمر گفت : سؤال من از اینها نیست بلکه از فتنه ای است که چون دریا موج می زند .

حدیفه گفت : در برابر آن فتنه دری بسته وجود دارد .

عمر گفت : آیا آن در گشوده یا شکسته می شود ؟

حدیفه گفت : شکسته می شود .

عمر گفت : سزاوارتر آن است که آن در تا قیامت گشوده نشود . (۸۴)

عملیات خیانت در طول تاریخ ، فراوان و مهیج بوده اما آنچه بشر از خیانت کشف کرده جز اندکی از بسیار نیست . این به آن جهت است که تبهکاران کوشیده اند تا بر جنایات خود پرده افکنده و آنها را بپوشانند .

خداآند متعال علیه خیانت موضعی آشکار و صریح اتخاذ فرموده و رسول او آنرا برای مردم ذکر کرده است .

غدر و خیانت ، جزئی از فتنه است و رسول خدا فرموده است : فتنه ها چون پاره های شب تاریک روی آورده اند . (۸۵)

و فرمود : هر کس فردی را بر جانش امان دهد ، سپس او را به قتل رساند پرچم خیانت در قیامت به دست او دهند .

و فرمود : هر که مردی را امان دهد مبنی بر اینکه خون او را نخواهد ریخت سپس او را بکشد ، من از او بری و بیزار خواهم بود ; گرچه آن شخص مقتول ، کافر باشد (۸۶).

همچنین پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به لشگریانش در جنگها سفارش می فرمود که : افراط نکنید و خیانت نورزید . (۸۷)

علی (علیه السلام) می فرماید : هر خیانتکاری فاجر است و هر فاجری کافر . (۸۸)

و نیز همان حضرت می فرماید : هر خیانتی ، معصیت است و هر فسق و معصیتی ،  
نوعی کفر است . (۸۹)

و باز می فرماید : برای هر خیانت پیشه، پرچمی است که روز قیامت به آن شناخته  
می شود . (۹۰)

غدر و خیانت ، ارتداد از دین و روی گردانی از حق است . مردی یهودی به علی  
(علیه السلام) گفت : از رحلت پیامبر تان هنوز بیش از بیست و چند سال نگذشته که  
شمشیر در بین یکدیگر گذاشته و همدیگر را می کشید ( یعنی از روی خیانت و  
ستم ) .

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود : اما شما هنوز قدمهایتان از آب دریا خشک نشده  
بود که به موسی گفتید : ) یا موسی اجعل لنا إلهً كمَا لَهُمْ إِلَهٌ ( - ای موسی برای  
ما خدایی چون خدایان آنها قرار بده - . (۹۱)

آنحضرت به مالک اشتر فرمود : بپرهیز از ریختن خون مردم ( بجز مواردی که حلال  
است ) زیرا هیچ چیز موجب نقمت و عذاب بزرگتر و پیامدهای سوء عظیم تر و زوال  
نعمت سریعتر و کوتاهی و قطع عمر از ریختن خون ناحق نیست ، پس پایه های  
حکومت خود را با ریختن خون حرام محکم نکن زیرا اینکار موجب تضعیف و سستی  
بلکه بالاتر از آن سبب از بین رفتن و انتقال حکومت تو ، به دیگری است . (۹۲)

## انواع سمّ

سمّ : هر ماده‌ای که اگر به مقدار کم به جسم جانداری وارد گردد ، نظام آنرا مختل سازد یا آنرا از ادامه فعالیت‌های حیاتی اش باز دارد ، سمّ نامیده می‌شود . این نام در برگیرنده انواع زیادی از مواد معدنی ، گیاهی و حیوانی است که بعضاً جامد یا مایع یا گازند .

مثلثاً سمّ مارها در شبکه عصبی بدن تأثیر گذارده و موجب لخته شدن خون می‌شود .. البته تأثیر سمّ‌ها بر حسب نوع و مقدار و مقاومت بدن جاندار متفاوت است و گاهی موجب بالا رفتن حرارت یا پایین آمدن فشار به مقدار زیاد می‌گردد .

بدن آدمی با موادی از قبیل سرب ، جیوه ، آهک ، تریاک<sup>(۹۳)</sup> ، گوگرد ، فسفر ، سولفات مس و اکسید آهن مسموم می‌شود .<sup>(۹۴)</sup>

اینک بعضی از انواع قدیمی سمّ که دانشمندان و متخصصین آنها را در کتابهایشان آورده اند نام می‌بریم :

سمّ ناقع : یعنی گشنه ، نقع نام مکانی است نزدیک مگه در اطراف طائف .<sup>(۹۵)</sup>  
جاحظ می‌گوید : چرا بعضی از سمّ‌ها در سلسله عصبی اثر می‌گذارند و بعضی در خون ؟ و بعضی در هر دو و چرا بعضی سمّ کامل است و بعضی از لوازم سمّ است  
<sup>(۹۶)؟</sup>

سلع : گیاهی است که به آن سام هم گفته اند . عجاج می‌گوید :  
پیوسته در تمام روز او را زهرهای اسلع می‌خوراند یعنی سمّ شدیدتر .<sup>(۹۷)</sup>

عنقر : سمّ ذعاف است که مهلت نمی دهد و درجا می کشد. (۹۸)

ضبح و ضباح : گیاهی است سمّی که در فارسی آنرا سعن می نامند. (۹۹)

هلهل یا هلاهل : سمّ کشنده ای است و هل بمعنی مار نر است (۱۰۰) و گویی این سمّ از مار نر گرفته شده است.

ذیفان : سمّی کشنده است. (۱۰۱)

ذعاف : نوعی سمّ است و نام طعام مذعوف را از همین کلمه گرفته اند. (۱۰۲)

ضریع : گیاهی است تلخ و بدبوی که آنرا شبرق (ریز ریز) هم گفته اند و اهل حجاز آنرا ضریع می نامند. هنگامی که خشک شود سمّی می گردد. (۱۰۳)

ذراریح : نوعی سمّ است و در لسان العرب ذیل فعل ذرح آمده است. (سمّ مگس‌های هندی).

ذرحة : سم مگس هندی . مفرد ذراریح است .

به مفرد آن ذریحه هم گفته شده است و از همین کلمه است : طعام مذروح این حیوان اندکی از مگس بزرگتر و رنگارنگ با رنگ‌های سرخ و سیاه می باشد . دو بال دارد و سمّ آن کشنده است. (۱۰۴)

آدمی چه در گذشته و چه در عصر حاضر (۱۰۵) از مرگ به واسطه سمّ در امان نبوده و نیست و حتی خود پزشکان و پیشوایان هم از آن در امان نمانده اند . چنانچه جالینوس حکیم هم با سمّ جان خود را از دست داد. (۱۰۶)

آغشته و آمیختن شمشیر به سم : آنست که شمشیر را در سم می خواباند و هنگامی که خوب آغشته به سم گردید آنرا خارج کرده و تیز می کند . (۱۰۷)

### کتابهایی که درباره سم‌ها نوشته شده است

درباره سم ، کتابهای زیادی نوشته شده است . از جمله :

منقد المسموم اثر جالینوس حکیم که نسخه ای خطی از آن در کتابخانه آیه الله العظمی گلپایگانی در قم وجود دارد .

کتاب السّموم اثر جابر بن حیان موجود در خزانه تیموریه در قاهره .

کتاب معرفة السّموم اثر ابوعلی سینا .

و کتابی از محمدبن زکریای رازی درباره سموم .

و بسیاری دیگر از دانشمندان که در این باره قلم زده اند .

انگیزه آنان در پرداختن به این موضوع شاید به سبب تأثیری است که از مشاهده و برخورد با کشته شدن افراد توسط سم به آنها دست داده است .. یعنی از مشاهده روشی که حکومتهای گذشته آنرا به کار می گرفتند تا مخالفین خود را نایود سازند .

چگونه در این باره چیزی ننویسند در حالیکه موج آن جوامع مختلف را دوره ای از پس دوره دیگر در نوردیده و لرزانده است . پادشاهان نیز دانشمندان را به نگارش در اینباره تشویق و تحریک می کردند زیرا ای بسا خودشان قربانیان این روش بوده اند

براستی چگونه پادشاهان ، دانشمندان و حکماء به سمّ اهمیّت ندهند حال آنکه پیامبر بشریّت حضرت محمد یکی از قربانیان کشته شدن با سمّ است ؟ !

## پاره‌ای از وقایع خیانت

در طول تاریخ ، ستمگران فراوانی دست به خیانت آلوده و حوادث بسیاری پدید آورده اند که آزار و اذیت زیادی را در شرایط گوناگون و اماکن مختلف بر مردم تحمیل کرده است .

بعضی از این کارهای خائنانه ظاهراً موجّه و بعضی دیگر بدون توجیه صورت پذیرفته است .

در زمان داود پیامبر (علیه السلام) مردی بر مردی دیگر ستم کرد . یعنی علیه او ادعا کرد که این مرد گاوی را از من گرفته است . مرد ستمدیده این ادعا را رد کرد . داود از مدعی خواست تا دلیلی ارائه دهد و او نتوانست دلیلی برای ادعای خود بیاورد . داود (علیه السلام) در خواب دید که خداوند عز و جل به او دستور داد تا مرد ستمدیده را بکشد . داود مردّ شد و با خود گفت : این خوابی بیش نبوده است . اما پس از آن خداوند در بیداری به او وحی فرمود که مرد ستمدیده را بکشد . داود (علیه السلام) او را احضار کرد و فرمود : خداوند امر فرموده تا تو را به قتل رسانم . مرد گفت : خداوند مرا به خاطر این دعوا مؤاخذه نفرموده بلکه به سبب آنکه من قبلاً پدر آن مرد مدعی را به حیله کشته ام مؤاخذه کرده است . داود وی را گشت (۱۰۸).

و نیز عمرو بن جفنه پادشاه اعراب ، برادرش عثمان بن جفنه را در سرزمین شام مسموم کرد و کشت . گفته اند که لباسی آغشته به سم به وی پوشاند و او درگذشت (۱۰۹).

در سال ۳۱ هجری ، یزدگرد پادشاه ایران که از برابر سپاه اعراب می گریخت به آسیابانی پناه بُرد . آسیابان در لباسهای گرانبهای او طمع کرد و در خواب او را غافلگیرانه کُشت . (۱۱۰)

خوارج امام علی (علیه السلام) را در سال چهلم هجری ترور کرده و به شهادت رساندند . پیامبر (صلی الله علیه وآل‌ه) به وی فرموده بود : این امت ، پس از من به تو خیانت خواهد کرد .

معاویه ، تعداد زیادی از اصحاب امیر مؤمنان را با وسایل گوناگون ترور کرد . (۱۱۱) از نمونه های دیگر حوادث ترور و کشتن ناگهانی باید از ترور سعد بن عباده توسط خالد بن ولید و به دستور غاصبان خلافت نام بُرد و نیز از ترور ابوبکر توسط حزب قریشی و ترور عمر بن خطاب و ترور عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعود و ابودر و ابی بن کعب و مقداد بن اسود توسط عثمان بن عفان .

و همچنین از ترور عمیر بن قیس کندی توسط ابن زیاد و آن هم پس از آنکه به وی امان داده بود . (۱۱۲)

و از کشtar یازده هزار نفر از لشگریان سپاه ابن اشعت پس از جنگ دیر جماجم توسط حجاج بن یوسف ثقفی که او نیز به آنها امان داده بود . (۱۱۳)

و حیله و خیانت عبدالملک پادشاه اموی نسبت به عمرو بن سعید أشدق . (۱۱۴)

و غدر و حیله عمرو عاص نسبت به محمد بن حذیفه در سال ۳۶ هجری . در این حیله عمرو عاص او را به توهّم انداخت که قصد بیعت با علی (علیه السلام) را دارد و با او وعده جلسه ای در عریش (واقع در سرزمین مصر) گذاشت و هنگامی که محمد بن حذیفه به سوی عمرو آمد ، عمرو عاص با کمین ، او و سی نفر از یارانش را دستگیر کرد و گشت . (۱۱۵)

هنگامی که عمرو عاص همراه با معاویه بن حدیج ، محمد بن ابی بکر را گشت و جسدش را آتش زد و سر بریده اش را به خانه عثمان در مدینه فرستاد ، امویان در مدینه اظهار شادی کردند و آن اوّلین سری بود که در اسلام حمل شد . همان وقت ام حبیبه دختر ابوسفیان دستور داد تا گوسفندی بریان شده را نزد عایشه ببرند و به او بگویند : این برادر بریان شده توست . عایشه گفت : خداوند فرزند زن بدکاره را بکشد (۱۱۶) و وقتی معاویه بن حدیج به مدینه آمد ، نائله (۱۱۷) زن عثمان رفت و پای او را بوسید و گفت : به واسطه تو به خونخواهی ام از پسر خثعیمه (یعنی محمد بن ابوبکر ) دست یافتم . (۱۱۸)

موسی بن نصیر (فاتح اسپانیا) نیز در سال ۹۷ هجری ترور شد . (۱۱۹)

البته بیشتر کسانی که تروریست بوده اند خودشان هم عاقبت کشته شده اند . به عنوان مثال افراد خاندان حجاج بن یوسف ثقفی (جلاد خون آشام عرب) توسط سلیمان بن عبدالملک اموی شکنجه و قتل عام شدند . (۱۲۰)

---

[ ۷۹ ] - الشافی ، سید مرتضی علم الہدی ، ج ۳ ، ص ۱۳۲ و اضواء على السنۃ  
المحمدیة ، محمود ابو ریه ، ص ۳۸ .

[٨٠] - سوره انفال ، آيه ٢٥ .

[٨١] - سوره آل عمران ، آيه ١٤٤ .

[٨٢] - بلاغات النساء ، ابن طيفور ، ص ١٢ و شرح نهج البلاغه ، ابن أبي الحديد معتزلى ، ج ١٦ ، ص ٢١٣ - ٢١٢ والنهايه فى غريب الحديث ، ابن اثير ، ج ٤ ، ص ٢٧٣ و مروج الذهب ، مسعودى ، ج ٢ ، ص ٣١١ والشافى ، سيد مرتضى ، ج ٤ ، ص ٦٩ - ٧٢ و أمالى شيخ مفيد ، ص ٨٤ .

[٨٣] - تفسير ابن كثير ، ج ١ ، ص ٦٤٣ .

[٨٤] - صحيح بخارى ، ج ٤ ، ص ٤٦ .

[٨٥] - البدء والتاريخ ، ج ١ ، ١٠٨ .

[٨٦] - أنساب الأشراف ، ج ٥ ، ص ٢٣٣ .

[٨٧] - العقد الفريد ، ج ١ ، ص ١٢٨ .

[٨٨] - شرح نهج البلاغه ، ج ١٠ ، ص ٢١١ .

[٨٩] - نهج البلاغه ، خطبه ٢٠٠ .

[٩٠] - نهج البلاغه ، خطبه ٢٠٠ .

[٩١] - سوره اعراف ، آيه ١٣٨ .

[٩٢] - نهاية الأربع ، ج ٦ ، ص ٣١ .

[۹۳] - بدن معتادان به مواد مخدر تا مقدار معینی از این مواد را تحمل می کند اما بدن افراد غیر معتاد قادر به تحمل آن مقدار نیست و بسیار اتفاق افتاده که خود اشخاص معتاد هم بر اثر افراط در مصرف مواد مخدر جان باخته اند .

[۹۴] - دائرة المعارف بستانی ، پطرس البستانی ، ج ۱۰ ، ص ۶۸۰ .

[۹۵] - معجم البلدان ، ج ۵ ، ص ۳۰۰ .

[۹۶] - رسالة التربيع والتدوير ، جاحظ ، ص ۴۸ .

[۹۷] - كتاب العين ، خليل بن احمد فراهیدی ، ج ۱ ، ص ۳۳۵ .

[۹۸] - همان مصدر ، ج ۳ ، ص ۲۹۳ .

[۹۹] - همان مصدر ، ج ۳ ، ص ۲۰۳ .

[۱۰۰] - همان مصدر ، ج ۳ ، ص ۳۵۴ .

[۱۰۱] - الصحاح ، جوهری ، ج ۴ ، ص ۳۶۲ .

[۱۰۲] - مجمع البحرين ، ج ۲ ، ص ۹۴ .

[۱۰۳] - صحيح البخاری ، ج ۶ ، ص ۸۳ .

[۱۰۴] - العین ، فراهیدی ، ج ۳ ، ص ۲۰۰ .

[۱۰۵] - برای اطلاع از کشتار مردم به وسیله سم در عصر حاضر نگاه کنید به مقاله جامع و خواندنی و مفصل آقای سید احمد میرزاچی در ضمیمه روزنامه اطلاعات تحت عنوان ( تروریسم غیر متعارف ) که به تفصیل انواع سموم و مواد خطرناک

شیمیائی را با جداول علمی و میزان تأثیر و ... معرفی کرده است. ضمیمه روزنامه اطلاعات مورخ یکشنبه دوم مرداد ماه ۷۹ و ۲۴ شماره قبل از آن.

[۱۰۶] - تاریخ الیعقوبی ، ج ۱ ، ص ۱۱۹ .

[۱۰۷] - العین ، فراهیدی ، ج ۸ ، ص ۱۸۴ .

[۱۰۸] - لسان العرب ، ابن منظور ، ج ۳ ، ص ۲۳۳ .

[۱۰۹] - تاریخ ابن خلدون ، ج ۳ ، ص ۳۲۷ .

[۱۱۰] - تاریخ ابن الأثیر ، ج ۳ ، ص ۱۱۹ - ۱۲۳ .

[۱۱۱] - العقد الفرید ، ج ۳ ، ص ۲۳۴ .

[۱۱۲] - تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۲۶۳ ، ۲۶۴ .

[۱۱۳] - تاریخ الطبری ، ج ۶ ، ص ۳۲۲ - ۳۵۹ .

[۱۱۴] - الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۲۹۷ .

[۱۱۵] - تاریخ ابن الأثیر ، ج ۳ ، ص ۲۶۷ ، تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۵۴۶

[۱۱۶] - تذکرة خواص الأّمّة ، ص ۱۴۴ و التمهید والبيان ، ص ۲۰۹ . ( مادر عمرو عاص از زنان بدکاره زمان جاهلیت بود ) .

[۱۱۷] - معاویه بن حدیج یهودی و نائله نصرانی بود . الكامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۳۵۷ .

[۱۱۸] - مروج الذّهب ، ج ۱ ، ص ۴۰۶ و الولاء ، کندی ، ص ۳۰ - ۳۱ و تاریخ ابن الأثیر ، ج ۳ ، ص ۳۵۷ .

[۱۱۹] - تاریخ ابن الأثیر ، ج ۵ ، ص ۲۲ .

[۱۲۰] - تاریخ ابن الأثیر ، ج ۴ ، ص ۵۸۸ و تاریخ الطبری ، ج ۶ ، ص ۵۰۶

حجاج به زندانیان خود آرد آمیخته با خاکستر می خوراند ( محاضرات الأدباء ، ج ۳ ، ص ۱۹۵ ) و از نمونه های ستم این سفاکان آنکه : منصور عباسی میخ در چشمهای زندانیان می کوبید یا آنها را زنده و پس از شکنجه در دیوارها دفن می کرد ( تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۳۸ ) و یا آنکه خانه را روی سر مخالفین خود خراب می کرد ( تاریخ الطبری ، ج ۸ ، ص ۷ - ۹ و العيون والحدائق ، ج ۳ ، ص ت ۲۲۷ ) و متولّ عباسی قبر صالحین را نبیش می کرد ( مقاتل الطالبين ، ص ۵۹۷ و تاریخ الخلفاء ، ص ۳۴۷ و تاریخ الطبری ، ج ۹ ، ص ۸۵ و فوات الوفات ، ج ۱ ، ص ۲۰۳ ) در حالیکه مردم در زمان عباسی ها به قتل می رسیدند ، تعداد عباسی ها رو به افزایش بود چنانچه در سال ۲۰۰ هجری تعداد عباسی ها به سی و سه هزار نفر می رسید ( مروج الذّهب ، ج ۲ ، ص ۳۴۷ و العيون والحدائق ، ج ۳ ، ص ۳۵۱ ) .

## فصل ششم

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) قبل از رحلت خود جانشین تعیین می کند

خشم حزب قریشی به سبب مدح پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) از علی (علیه السلام) در حدیبیه

گروه قریش از سخنان رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در حدیبیه درباره علی (علیه السلام) به خشم آمد . پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در حق علی (علیه السلام) فرموده بود : این امیر نیکان است و گُشنده تبهکاران . هر که او را یاری کند ، یاری می شود و هر که او را خوار دارد ، خوار می شود . (۱۲۱)

حزب قریشی با این گفتار به خشم آمد و به مخالفت برخاست تا جائی که عمر با درخواست قتل سفیر قریش (سهیل بن عمرو) تلاش کرد قرارداد صلح حدیبیه را از بین ببرد .

و عثمان از بیعت حدیبیه (رضوان) گریخت و با پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بیعت نکرد . همان امری که باعث شد تا عبدالرحمن بن عوف او را در روزهای حکومتش رسوا کند . (۱۲۲)

و در طائف ، وقتی نجوای رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) با علی (علیه السلام) طولانی شد آثار ناخشنودی در چهره بعضی پدیدار شد و گفتند :

امروز نجواش به درازا کشید(۱۲۳) پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : من نبودم که او را برای نجوا برگزیدم بلکه خداوند او را انتخاب کرد .(۱۲۴)

**پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) قبل از رحلت خود جانشین تعیین می کند**

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در حجّه الوداع به سال یازدهم هجری در محلی به نام غدیر خم دو موضوع مهم را بیان فرمود : اوّل : وفات قریب الوقوع خود را .

و دوم : خلافت و جانشینی علی بن ابیطالب (علیه السلام) را پس از خود . ما در کتاب حاضر سخنانی را که مؤید فرمایش آن حضرت در خصوص قریب الوقوع بودن رحلتش می باشد آورده ایم و همچنین دلایلی که به صراحة بر ولایت و خلافت علی بن ابیطالب (علیه السلام) گواه است بیان کرده ایم از قبیل کلام گهربار نبوی که فرمود :

(إِنِّي تَارِكٌ فِيهِمُ التَّقْلِينَ كَتَابَ اللَّهِ وَعَرْتَى أَهْلَ بَيْتِيِّ ) (۱۲۵)

و ( مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيْهِ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالَّهُ مَنْ وَالَّهُ عَادِ مَنْ عَادَهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاحْذُنْ مَنْ خَذَلَهُ ) (۱۲۶)

پیش از سخنان آنحضرت آیه ( بلّغ ما انزل اليك من ربّك وان لم تفعل فما بلغت رسالته ) (۱۲۷) نازل شده بود . سوره مائدہ آخرین سوره قرآن کریم از نظر ترتیب نزول می باشد .

زیرا آیه ابلاغ در غدیر خم و بعد از بازگشت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از حجّه الوداع نازل گردیده است و این مطلب را احمد بن حنبل و ترمذی و ابن مددویه و بیهقی و حاکم تأیید کرده اند .

بیهقی در کتاب سنن خود از جبیر بن نفیر نقل کرده که می گفت :

( مراسم حج بجا آوردم و نزد عایشه رفتم . به من گفت : ای جبیر آیا سوره مائدہ را خوانده ای ؟

گفتم : آری .

گفت : آن آخرین سوره ای است که نازل شده پس هرچه را در آن حلال دیدید حلال بدانید و هرچه را در آن حرام یافتید حرام بدانید ) (۱۲۸).

ابن جریر از ربیع بن أنس نقل کرده که گفت : ( سوره مائدہ بر رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در راه حجّه الوداع در حالیکه آنحضرت سوار بر شتر خود بود نازل شد و شتر از شدّت سنگینی آیه به زمین نشست ) (۱۲۹).

پس از آن آیه ( أَلَيْوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَأَتَمَّتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيْنًا ) (۱۳۰) نازل گردید .

و پس از بازگشت به مدینه اصحابش را فرا خواند تا به لشگر اسامه بن زید برای حمله به شام بپیوندند و ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح و همه رجال قریش و انصار را

در آن لشگر قرار داد و از این فرستادن ، فقط علی بن ابیطالب (علیه السلام) را استثناء فرمود . (۱۳۱)

اینجا بود که مردان حزب قریشی مبهوت شدند زیرا مسیر آنها جهت حمله به شام یک مسیر طولانی بود و این مسئله با اموری چند ملازمت داشت :

اول : پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) از رحلت خود خبر داده بود .

دوم : اعلام جانشینی علی در غدیر خم توسط رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) .

سوم : جنگ با روم . و آنها چگونه می خواستند با رومیان بجنگند در حالیکه قبلاً در جنگهای احدها ، خیر و حنین فرار کرده بودند .

مردان حزب قریشی دریافتند که رفتن آنها با این لشگر ، مساوی خواهد بود با انتقال حکومت به علی (علیه السلام) و شکست نقشه های ایشان که عبارت بود از دست به دست شدن خلافت میان قبائل قریش .

از سوی دیگر احتمال اینکه به دست رومیان کشته شوند نیز وجود داشت . لذا از حرکت به همراه لشگر خودداری می ورزیده ، پیامبر را کشته و خلافت را غصب کردند !

### منزلت او مانند منزلت هارون نسبت به موسی است

هنگامیکه پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ، علی را در مدینه به جای خود گماشت و راهی جنگ تبوک شد ، علی (علیه السلام) به آنحضرت گفت : آیا مرا در میان زنان و کودکان باقی می گذاری ؟

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : آیا راضی نمی شوی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی جز آنکه پس از من پیامبری نیست . (۱۳۲)

برخی از رسیدن امام علی (علیه السلام) به جانشینی پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بسیار می ترسیدند زیرا این به معنای تسلط بنی هاشم بر حکومت و محروم شدن قریش از آن بود . خلافت الهی علی (علیه السلام) زمانی بیشتر دانسته شد که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) او را در مدینه منوره جانشین خود قرار داد تا شهر را حفظ کند و او را با تعبیر ( هارون نسبت به حضرت موسی ) توصیف کرد .

اگر کسی عملکرد منافقین را مورد بررسی بیشتری قرار دهد در می یابد که بعضی از آنان تحرّکات جدیدی را که با روشهای گذشته متفاوت بود آغاز کرده بودند ؛ یعنی ساختن یک مسجد تا پایگاهی علیه اسلام محمدی باشد

و برای اولین بار در تاریخ مسلمانان ، رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) مسجدی را ویران کرد ؛ زیرا آن مسجد ، مسجد ضرار بود .

و تلاش بعضی دیگر برای گشتن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) قبل از آنکه حکومت را به علی (علیه السلام) انتقال دهد .

کسی که از تاریخ و سیره بخوبی آگاه باشد در می یابد که رقیب نیرومند بنی هاشم در مسئله حکومت ، قریش هستند نه انصار . به همین دلیل رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در مکّه علیه قریش نفرین کرد ولی برای انصار دعای خیر نمود . امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز علیه قریش نفرین و برای انصار دعا فرموده است .

در اینجا نتیجه ای به دست می آید که حاصل آن چنین است : هوشمندان حیله گر قریش یک سلسله امور انجام داده اند که از چشم دانشمندان و محققین تا به امروز

پنهان مانده و نشانگر حرص شدید آنان بر کسب قدرت و تحصیل حکومت است . از آن جمله : حدیث ( خلفای پس از من دوازده نفرند ، اوّلین ایشان علی است و آخرین ایشان صالح ) را تحریف کرده و حکومت را در قبایل قریش تا روز قیامت قرار دادند .

و انصار و غیر آنها را بدون هیچ سند الهی و عقلی از خلافت دور کردند .  
و اقدام به ترور رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در بازگشت از تبوک کردند و به این حد اکتفا نکرده بلکه تبعات آنرا به گردان انصار انداختند . (۱۳۳)  
و نیز تبعات دشمنی خود را با رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بر عهده عباس گذار دند . (۱۳۴)

و دیگران را به عملیات تروری که خودشان آنرا طراحی و اجرا می کردند متهم کردند .

از نافع بن جبیر بن مطعم نقل شده که گفت : رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) نام منافقینی که شب عقبه در تبوک به او حمله کردند را افشا نکرد و آنها دوازده نفر بودند .

سپس به این حدیث افزودند که ( هیچیک از آنان قریشی نبودند بلکه همه از انصار و هم پیمانان انصار بودند ) . (۱۳۵)

و در ماجراهی سقیفه مردان قریش همان کار را انجام دادند . آنها مراسم تدفین پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را ترک کرده و با ابوبکر در سقیفه بیعت کردند و به آن اکتفا نکرده بلکه سعی کردند تا رقیبان خود ( انصار ) را بکلی از بین ببرند .

آنها انصار را متهم کردند که کوشیده اند تا با سعد بن عباده در سقیفه بیعت کنند و حکومت را از قریش غصب نمایند.

در حالیکه انصار برای بیعت با سعد جمع نشده و با او بیعت نکرده بودند و نقشه ای هم برای اینکار نداشتند. این اخبار دروغ تنها برای حمله به انصار و نابودی آنها(۱۳۶) و ایجاد بهانه لازم جهت سقیفه خودشان ساخته و پرداخته شده است.

---

[۱۲۱] - مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۷ ، ص ۳۵۶ .

[۱۲۲] - السیرة الحلبیة ، ج ۲ ، ص ۱۹ ، والبدایة والنهایة ، ابن کثیر ، ج ۴ ، ص ۲۰۰ و تفسیر ابن کثیر ، ج ۱ ، ص ۶۵۷ .

[۱۲۳] - همان مصدر .

[۱۲۴] - مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۷ ، ص ۳۷۸ ، ۳۷۹ .

[۱۲۵] - (من دو چیز گرانقدر نزد شما به امانت می گذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت یعنی اهل بیتم را) . صحیح مسلم ، ج ۴ ، ص ۱۸۷۳ ، حدیث ۳۶ / ۴۹۲ چاپ دار احیاء التراث العربی - بیروت و مسند احمد ، ج ۵ ، ص ۴۹۲ . حدیث ۱۸۷۸۰ و کنزالعمال ، ج ۱ ، ص ۱۷۸ .

[۱۲۶] - هر که من مولای اویم این علی مولای اوست . بار خدایا دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار دشمن او را و یاری کن هر که او را یاری کند و خوار کن هر که او را خوار کند . سنن ترمذی ، ج ۲ ، ص ۲۹۸ و سنن ابن ماجه ، ج ۱ ، ص ۲۶ ، حدیث ۹۴ - ۱۱۶ و مستدرک الصحیحین ، ج ۳ ، ص ۱۰۹ و ۵۳۳ .

[۱۲۷] - سوره مائدہ ، آیه ۶۷ . تفسیر در المنشور ، سیوطی ، ج ۲ ، ص ۲۵۲ ( ای پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) ابلاغ کن آنچه بر تو نازل شده است و اگر چنین نکنی رسالت خدا را ابلاغ نکرده ای ) .

[۱۲۸] - الدّر المنشور ، سیوطی ، ج ۲ ، ص ۳۵۲ .

[۱۲۹] - همان مصدر ، ج ۲ ، ص ۲۵۲ .

[۱۳۰] - سوره مائدہ ، آیه ۳ . ( امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد ) .

[۱۳۱] - الطّبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۱۹۰ .

[۱۳۲] - الكامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص ۲۷۸ .

[۱۳۳] - مختصر تاریخ دمشق ، ج ۶ ، ص ۲۵۳ .

[۱۳۴] - معجم ما استعجم ، عبداللہ اندلسی ، ص ۱۴۳ .

[۱۳۵] - کتاب السقیفه ، عبدالفتاح و کتاب السقیفه به قلم مؤلف .

[۱۳۶] - کتاب السقیفه ، عبدالفتاح و کتاب السقیفه به قلم مؤلف .

## فصل هفتم

### تلاش برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در عقبه

روایت کرده اند آورده اند : هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به همراه کاروان از تبوک به مدینه باز می گشت در بین راه گروهی از اصحابش علیه او حیله انگیختند و برای سقوط او از عقبه توطئه کردند و برای همین تصمیم گرفتند تا همراه او این مسیر را طی کنند . این جریان به رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) خبر داده شد . آنحضرت به اصحابش فرمود : هر یک از شما بخواهد می تواند از درون درّه برود زیرا راه آن برای شما وسیع تر است

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) راه گردنه را در پیش گرفت و مردم راه درّه را . آن چند نفر هم که می خواستند علیه پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) توطئه کنند چهره های خود را پوشانده و از راه گردنه رفتند . رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به حذیفه بن یمان و عمار یاسر فرمود تا همراه او باشند . به عمار فرمود تا زمام شترش را بگیرد و حذیفه نیز آنرا براند . در همان حال که می رفتند صدای هجوم آن گروه را از پشت سر شنیدند که ایشان را محاصره کرده بودند . رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) خشمگین شد و به حذیفه دستور داد تا آنها را شناسایی کند . حذیفه برگشت و در دستش عصای سر کجی بود که با آن به سر و صورت شترهای منافقین حملهور گردید . وی منافقین را که صورت خود را پوشانده بودند دید و آنها ترسیدند و گمان

کردند که حیله شان بر ملا شده است لذا با شتاب گریختند و خود را در میان مردم انداختند.

حذیفه بازگشت و به رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) ملحق شد . پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : حذیفه شتر را بран و تو نیز ای عمار بشتاب . پس با سرعت از گردنہ گذشتند و منتظر رسیدن مردم شدند .

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : ای حذیفه آیا کسی از آنها را شناختی ؟  
حذیفه گفت : شتر فلانی و فلانی را شناختم و تاریکی شب زیاد بود و آنها روی خود را پوشانده بودند .

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : آیا دانستی که ماجرای آنها چیست و چه می خواهد ؟

گفت : نه ای رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) .

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : آنها تصمیم داشتند تا با من حرکت کنند و هر وقت به گردنہ وارد شدم مرا از آن به پایین بیندازند .

حذیفه گفت : آیا وقتی مردم رسیدند آنها را مجازات نمی فرمایی ؟

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : خوش ندارم که مردم هر جا نشستند بگویند : محمد اصحاب خود را کشت . آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) آنان را یک یک نام برد . (۱۳۷)

در کتاب ابان بن عثمان بن عفان آمده که أعمش گفت : آنها دوازده نفر بودند که هفت نفر ایشان از قریش بودند .

ابوالبختی نقل کرده که حذیفه گفت : اگر حدیثی برای شما بگویم سه سوم شما مرا تکذیب خواهد کرد .

سپس می افزاید : جوانی باهوش آنجا بود و مطلب را دریافت و به حذیفه گفت : اگر سه سوم ترا تکذیب کنند پس چه کسی ترا تصدیق خواهد کرد ؟

حذیفه گفت : اصحاب محمد (صلی الله علیه وآلہ) از وی درباره خیر سؤال می کردند و من درباره شر .

راوی گفت : به حذیفه گفتند : چه چیز تو را به اینکار وا می داشت ؟  
حذیفه گفت : هر کس شر را بشناسد ( و از آن اجتناب کند ) در خیر می افتد  
(۱۳۸).

امام حسن بن علی (علیه السلام) فرمود : روزی که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را در گردنے نگهداشتند تا شتر او را رم دهند دوازده نفر بودند که یکی از آنها ابوسفیان بود . (۱۳۹)

ابن عبدالبر اندلسی در کتابش الأستیعاب نوشته است : ابوسفیان از زمانی که ( به اجبار ) اسلام آورد پیوسته پناهگاه منافقین بود . (۱۴۰)

همچنین آمده است : هنگام بازگشت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ، دوازده نفر منافق که هشت نفر آنها از قریش و باقی از مردم مدینه بودند برای ترور پیامبر در بین راه ، توطئه کردند . آنها می خواستند قبل از رسیدن به مدینه و هنگام عبور از گردنه بین مدینه و شام ، شتر آنحضرت را رم داده و او را به دره ای که آنجا بود بیفکنند .

زمانی که لشگر اسلام به ابتدای آن ناحیه (عقبه) رسید پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : هر کس از شما بخواهد می تواند از درون درّه برود که راه وسیعتری دارد و لذا مردم همه از راه درّه رفتند .

اما رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) خود از راه گردنه حرکت فرمود در حالیکه حذیفه بن یمان شتر او را می راند و عمّار یاسر نیز زمام آنرا در دست داشت همانطور که طی طریق می کردند رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به پشت سر خود نگاه کرد و در نور ماه مردانی را دید که صورت خود را پوشانده بودند و از پشت سر بسوی او می آمدند تا شتر او را رم دهند . آنها می کوشیدند تا پوشیده و پنهان با هم سخن بگویند . رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) خشمگین شد و بر سر آنها فریاد کشید و به حذیفه فرمود :

به چهره شترهایشان ضربه بزن .

فریاد رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) آنانرا به شدت ترساند و دانستند که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از حیله و توطئه آنها با خبر شده است . لذا به سرعت گریخته و گردنه را ترک کردند و خود را در میان مردم انداختند .

حذیفه گوید : من آنها را از روی شترهایشان شناختم و به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) معرفی کردم و عرضه داشتم : ای رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) آیا دنبالشان نمی فرستی تا آنها را بکشی ؟

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) با لحنی سرشار از دلسوزی و عطوفت فرمود :

خدا به من امر فرموده تا از آنان روی گردانم و خوش ندارم که مردم بگویند : محمد گروهی از قوم و یارانش را به سوی دین دعوت کرد و هنگامیکه پذیرفتند و همراه او

با دشمنان جنگیدند و پیروز شدند آنگاه آنها را کُشت . اما ای حذیفه آنان را واگذار  
که خدا در کمین ایشان است . (۱۴۱)

وقتی هم رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) آنها را جمع کرد و از آنچه گفته بودند و  
تصمیم داشتند آنها را باخبر ساخت به خدا سوگند خوردن که چنین نگفته اند .

در نتیجه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود :

( يَحْلِفُونَ بِاللهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةُ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنْأُلُوا . ) ..

به خدا قسم می خورند که بر زبان نیاورده اند . در حالیکه چنین نیست و قطعاً کلمه  
کفر را گفته اند و پس از اظهار اسلام کافر شده اند و به چیزی که بر آن دست  
نیافتند همت گماشته بودند (۱۴۲).

مسلم در کتاب صحیح خود از ولید بن جمیع از أبی الطّفیل روایت کرده است :

میان مردی - از آنان که در عقبه بودند- با حذیفه ، سخنانی که بین مردم جریان  
داشت رد و بدل شد و آن مرد به حذیفه گفت : تو را به خدا قسم بگو افراد عقبه  
چند نفر بوده اند ؟ راوی می گوید مردم به حذیفه گفتند : حالا که سؤال کرده  
جوابش را بده .

آن مرد گفت : ما همیشه می گفتیم که آنها چهارده نفر بودند .

حذیفه گفت : چون تو جزو آنها بوده ای پس آنها پانزده نفر بوده اند . (۱۴۳) و قسم  
به خدا که دوازده نفر از آنها دشمن خدا و رسولش در دنیا و آخرت ( که گواهان بر  
می خیزند ) می باشند . (۱۴۴)

مسلم در کتاب خود نام آن مرد را مخفی کرده است . او ابو موسی اشعری است و این مطلب را ابن کثیر در تفسیرش بیان کرده است . (۱۴۵)

رواياتی درباره تلاش برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در عقبه غزوه تبوک در سال نهم هجری اتفاق افتاد و واقعیت آن را در کتاب مغازی خود چنین آورده است : (۱۴۶)

خبر شام هر روز به طور فراوان به مسلمانان می رسید زیرا افراد زیادی از ناحیه انباط فرا می رسیدند . سپس گروهی آمدند و گفتند که رومیان جمعیت زیادی را در شام جمع کرده اند و هرقل هزینه یکسال نیروهای خود را پرداخته است و قبایل (لخم) و (جذام) و (غسان) و (عامله) همراه ایشان هستند و طلایه لشگر روم تا ناحیه (بلقاء) پیش روی کرده و آنجا اردو زده اند و شخص هرقل در شهر (حِمص) اقامت کرده است .

اما در واقع چنین نبود و اینها فقط شایعاتی بود که به گوش مسلمانان می رسید . مسلمانان از هیچ دشمنی به اندازه رومیان نمی ترسیدند و این به خاطر آن چیزهایی بود که از نظر تعداد و تجهیزات و چهارپایان از آنها می دیدند (زیرا رومیان به صورت تاجر نزد اعراب می آمدند) . رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) هیچ غزوه ای را انجام نمی داد مگر آنکه آنرا می پوشاند تا اخبار و خواست پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) پخش نشود . غزوه تبوک پیش آمد و رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) آنرا در گرمای شدید انجام داد .

جلاس بن سوید گفت : بخدا قسم بدتر از چهارپایان باشیم اگر محمد راست بگوید و من دوست دارم که هر یک از مردان ما صد ضربه شلاق بخورد ولی ما از آنچه شما می گویید درباره اش قرآن نازل می شود ، رها شویم .

رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌اله) به عمار یاسر فرمود : قوم را دریاب که به تحقیق آتش گرفته اند . از آنها بپرس که چه گفته اند و اگر انکار کردند بگو : بلی شما چنین و چنان گفتید .

umar bسوی ایشان رفت و با آنها سخن گفت و آنان نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌اله) آمده و عذرخواهی کردند و خداوند این آیه را نازل فرمود : ( وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ يَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَحُنُ خُوضُ وَتَلَعَّبُ ) و اگر از آنان بپرسی - که چرا استهزاء می کنید - پاسخ می دهند که ما به مزاح و مطابیه سخن راندیم ... تا آخر آیه یعنی ( بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ) زیرا آنان مردمی گناهکارند . (۱۴۷)

زمانی هم که مردم در آن بیابان گرم و در قلب تابستان به آب نیاز پیدا کردند و رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌اله) دعا فرمود و باران بارید ; اوس بن قیظی منافق گفت : ابری گذرا بود . (۱۴۸)

غزوه تبوک پس از پیروزی بر مشرکین و سیطره مسلمانان بر جزیره العرب بود و منافقان دریافتند که پادشاهی مسلمانان بزرگ و سرزمین هایشان وسیع گردیده است لذا کوشیدند تا پیامبر (صلی الله علیه وآل‌اله) را به قتل رسانند و بر خلافت او دست یابند .

آیات بسیاری درباره غزوه تبوک و منافقین و کارهای ایشان نازل شده است . از جمله :

( وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرّ قُلْ نَارٌ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّاً لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ فَلَيَضْحَكُوا قَلِيلًا  
وَلَيَبْكُوا كثِيرًا جَزاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ )

به آنها می گفتند در این هوای سوزان از وطن خود بیرون نروید بگو - ای پیامبر (صلی الله علیه وآل‌ه) - آتش جهنم بسیار سوزان تر است اگر می فهمیدید . اکنون باید کم بخندند و بسیار گریه کنند که به مجازات سخت اعمال خود خواهند رسید (۱۴۹).

و ( وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ )  
و آن کسانی که مسجدی را برای زیان رساندن به اسلام برپا کرده اند و مقصودشان کفر و عناد و تفرقه بین مسلمین است . (۱۵۰)

بیهقی از عروه نقل می کند : رسول خدا همراه کاروان از تبوك به مدینه بازگشت . در قسمتی از راه بعضی از صحابه علیه پیامبر (صلی الله علیه وآل‌ه) حیله و توطئه کردند تا او را از گردنه ای که در راه بود به پایین بیندازند . موقعی که به گردنه رسیدند رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) در میان مردم بود و مردم می خواستند همراه او از گردنه عبور کنند در این هنگام پیامبر از توطئه خبر داده شد لذا فرمود : هر کدام از شما بخواهد می تواند از درون دره برود و خودش راه گردنه را در پیش گرفت . بجز آنهایی که می خواستند توطئه کنند بقیه راه دره را در پیش گرفتند . منافقان در حالیکه قصد فاجعه ای بزرگ را داشتند . آماده شده و صورت خود را پوشاندند . رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) به حذیفه بن یمان و عمار یاسر فرمود تا او را همراهی کنند و دستور داد تا عمار زمام شتر را بگیرد و حذیفه از پشت سر آرا براند . همانطور که می رفتد صدای گروهی را شنیدند که از پشت سر حمله ور شده

بودند . رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) خشمگین شد و به حذیفہ دستور داد تا آنانرا بتاراند . حذیفہ که متوجه خشم پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) شده بود به عقب برگشت و با عصای سر کجی که همراه داشت به صورت شترهای منافقان حمله ور شد و منافقان را دید که صورت خود را پوشانده اند و لذا نتوانست آنانرا شناسایی کند اما خداوند در دلهایشان ترس انداخت و گمان کردند که توطئه شان لو رفته است به همین سبب با عجله گریخته و خود را در میان جمعیّت انداختند . حذیفه نیز بازگشت تا به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) رسید .

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) هنگامیکه او را دید فرمود : ای حذیفه شتر را بران و ای عمار بشتاب . پس سرعت گرفته به بالای عقبه رسیدند و از آن خارج شدند و در انتظار رسیدن مردم ایستادند . رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به حذیفه فرمود : آیا آن جماعت یا حتّی یکی از آنان را توانستی بشناسی ؟ ! حذیفه گفت : شتر فلانی و فلانی را شناختم - اما خودشان را خیر - چون شب ، تاریک بود و آنان صورت خود را پوشانده بودند . رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : آیا دانستید کارشان چه و خواسته شان چه بود ؟ گفتند : نه بخدا قسم ای رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) . فرمود : آنان توطئه کرده بودند که همراه من بیایند و سپس در تاریکی مرا از گردن بیندازنند . گفتند : آیا دستور نمی فرمایی که - چون مردم از راه رسیدند - گردن ایشان را بزنند ؟ فرمود : دوست ندارم که هر وقت مردم با هم به گفتگو نشستند بگویند : محمد ، دست به کُشنن اصحابش گشود . سپس پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) نام منافقان را برای آندو نفر بیان کرد و فرمود : نام ایشان را پنهان دارید . (۱۵۱) این هنگام بود که حذیفه و عمار نام منافقین را دانستند .

بعضی از راویان و ناشران ، ما را به قرار دادن دو کلمه فلانی و فلانی به جای ابوبکر و عمر عادت داده اند .

اما ابن ابی الحدید معتزلی هنگامیکه از فراریان جنگ احمد سخن می گوید به جای فلانی و فلانی ، نام عمر و عثمان را می آورد . (۱۵۲)

محمد بن عبدالله حافظ از ابوالعباس محمد بن یعقوب از احمد بن عبدالجبار از یونس از ابن اسحاق روایت کرده که گفت :

وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به (ثنیّة) رسید ، مُنادی آنحضرت ندا کرد : از راه درّه بروید که برای عبور شما وسیع تر است . اما خود پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) از راه (ثنیّة) حرکت فرمود . . .

سپس بقیّه داستان توطئه منافقین را همانطور که در حدیث عروه ذکر کردیم می آورد تا آنجا که می گوید : پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) از حذیفه پرسید : آیا از آن گروه کسی را شناختی ؟ حذیفه گفت : نه ، اما شترهایشان را شناختم . رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به او فرمود : خداوند نام آنان و نام پدرانشان را به من خبر داده است و من بزودی و در اوّل صبح ان شاءالله ترا از نام ایشان باخبر خواهم کرد . حالا برو و هنگام صبح مردم را فراهم آور . وقتی صبح شد فرمود : عبدالله را صدا بزن - گمان می کنم مُراد ، پسر سعد ابن ابی سعد باشد (۱۵۳) - و در اصل عبدالله بن ابی و سعد بن ابی سرح را نام برده اما ابن اسحاق پیش از این آورده است که عبدالله بن ابی از شرکت در غزوه تبوك سرپیچی کرد و من نمی دانم که این مطلب چگونه است . (۱۵۴)

ابوعلی از حسین بن محمد رودباری از ابوالعباس از عبدالله بن عبدالرحمن بن حماد عسگری در بغداد از احمد بن ولید فحام از شاذان از شعبه از قتاده از ابی نصره از قیس بن عباد روایت کرده که گفت : به عمار گفتم دیدید که در مورد قضیه علی چه موضعی اتخاذ کردید ، آیا این نظر خود شما بود یا آنکه امری بود که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) آنرا به شما سپرده بود ؟ عمار گفت : رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) جز آنچه برای همه مردم بیان فرموده چیزی به ما خبر نداده است ولی حذیفه از رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) برایم نقل کرد که آنحضرت فرمود :

(دوازده نفر منافق در بین اصحابی وجود دارد که هشت نفر آنها وارد بهشت نمی شوند مگر وقتیکه شتر از سوراخ سوزن عبور کند - یعنی محال است وارد بهشت شوند - ) (۱۵۵).

این روایت را مسلم در کتاب صحیحش از ابوبکر بن ابی شیبه از اسود بن عامر (شاذان) آورده است . (۱۵۶)

حافظ محمد بن عبدالله از ابوالفضل بن ابراهیم از احمد بن سلمه از محمد بن بشار از محمد بن جعفر از شعبه از قتاده از ابی نصره از قیس بن عباد روایت کرده که گفت : به عمار یاسر گفتیم : آیا این جنگ ، نظر و رأی خود شمامست - که اگر چنین است ممکن به خطا رود یا درست از آب درآید - یا آنکه رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فقط به شما چیزی گفته که به مردم از آن خبر نداده است ؟ سپس شعبه می افزاید : حذیفه برایم حدیث کرد که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمود :

(دوازده نفر منافق در امت من می باشند که داخل بهشت نمی شوند و بوی آنرا در نمی یابند مگر آنکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد . هشت نفر از ایشان را برآمدگی

میخ مانندی از آتش کفایت می کند که میان شانه هایشان ظاهر می شود تا از سینه هایشان خارج شود ) .

این حدیث را مسلم در صحیح خود از محمد بن بشار روایت کرده است . (۱۵۷)

و ما از حذیفه روایت کردیم که آنان چهارده نفر یا پانزده نفرند و گواهی می دهم که دوازده نفر آنان محارب با خدا و رسول او در دنیا و آخرتند - روزی که گواهان بر می خیزند - و سه نفر را معذور داشته که می گویند : ما ندای منادی را نشنیدیم و نمی دانستیم که قوم چه قصدی دارند . (۱۵۸)

### روایت حذیفه در کتاب (المحلّی)

حذیفه بن یمان عَبْسی ( همان کسی که خلیفه عمر او را صاحب سِرّ یعنی رازدار پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) خوانده است ) (۱۵۹) قضیّه تلاش بعضی از صحابه برای قتل رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در غزوه تبوک یعنی انداختن پیامبر از گردنۀ بین راه - را بیان کرده است .

ابن حَزم اندلسی ( م ۴۵۶ هـ . ق ) این جریان را در کتابش ( المُحلّی ) آورده و می گوید :

( امّا حدیث حذیفه از اعتبار ساقط است زیرا آنرا از طریق ولید بن جمیع نقل کرده و او ( هالک ) (۱۶۰) است اگرچه جعل حدیث از او ندیده ایم . او اخبار زیادی را روایت کرده که در آنها آمده است که ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقار قصد داشته اند که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را از گردنۀ تبوک پایین

انداخته و به قتل برسانند و این اخبار اگر صحّت داشته باشد هیچ شکّی باقی نمی ماند که - همانطور که قبلًا گفتیم - منافق بودن آنها صحیح است و آنها به توبه پناه جستند و عدم یقین حذیفه و دیگران از حقیقت امر آنها سبب شد تا از نماز خواندن بر جنازه ایشان اجتناب ورزند . (۱۶۱)

ولید بن جمیع همان ولید بن عبدالله بن جمیع است .

در کتاب ( میزان الاعتدال ) (۱۶۲) ذهبی آمده است : ولید بن جمیع را ابن معین و عجلی ثقه دانسته اند و احمد و ابو زرعة گفته اند ( لیس به بأس ) (۱۶۳) یعنی باکی بر او نیست و ابوحاتم گفته است : ( صالح الحدیث ) (۱۶۴) یعنی دارای حدیث شایسته است .

و در کتاب ( الجرح و التعديل ) (۱۶۵) رازی آمده است : اسحاق بن منصور از یحیی بن معین روایت کرده که گفت : ولید بن جمیع ، ثقه است .

ابن حجر عسقلانی در کتاب ( الأصابة ) او را از جمله راویان حدیث بر شمرده است (۱۶۶).

ابن کثیر او را در کتاب ( البداية والنهاية ) از جمله راویان ثقه آورده است . (۱۶۷)  
مسلم او را در کتاب صحیح خود از جمله راویان حدیث بر شمرده است . (۱۶۸)  
از آنجا که حاکم بر حدیث حذیفه از ولید بن عبدالله بن جمیع آگاه بوده گفته است :  
اگر مسلم آنرا در کتاب صحیحش نمی آورد بهتر بود . (۱۶۹)

این مطلب نشان می دهد که ولید بن جمیع در نظر حاکم ثقه است اما حاکم به سبب حدیث مزبور از او رویگردان است .

در واقع حاکم از او می خواهد که بعضی از احادیث را ذکر کرده و بعضی دیگر را پنهان دارد !

بنابراین بنابر نظر مُسلم ، ذهبی ، ابن معین ، عجلی ، أبي زرعه ، أبي حاتم ، رازی و ابن حجر سند حدیث صحیح است و همگی این افراد ، حذیفه بن یمان و ولید بن جمیع را ثقه می دانند .

از طرفی دیگر خود ابن حزم اندلسی هم با قاطعیت ، حکم به عدم نماز خواندن حذیفه بر ابوبکر و عمر و عثمان می کند ; آنجا که می گوید :

( حذیفه و دیگران از حقیقت امر آنها اطّلاع و یقین پیدا نکردند و لذا از نماز خواندن بر جنازه ایشان اجتناب ورزیدند ) . (۱۷۰)

همانطور که قبلًا هم گفتیم حذیفه صاحب سِر رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بود و هر گاه شخصی می مُرد عمر دنبال حذیفه می فرستاد و اگر حذیفه بر او نماز می خواند عمر هم نماز می خواند و اگر حذیفه بر او نماز نمی خواند عمر هم نماز نمی خواند (۱۷۱) زیرا قرآن از نماز خواندن بر منافقین نهی فرموده است :

( وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ ابْدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ ) (۱۷۲)

گفته شده که آن کسی که در زمان عمر و حذیفه مرد ، ابوبکر بود و ابن حزم به نماز نخواندن حذیفه بر جنازه او یقین پیدا کرده است .

ابن عساکر صاحب تاریخ دمشق هم آورده است که حذیفه بر فلان (۱۷۳) یعنی ابوبکر نماز نخواند و این کار حذیفه با شیخین یعنی ابوبکر و عمر ، معروف است .

عمر خودش به دنبال حذیفه فرستاد تا بر ابوبکر نماز بخواند و هنگامی که دید  
حذیفه بر او نماز نمی خواند جا خورد و حیرت زده چشمهاش بیرون زد و از حذیفه  
پرسید : آیا من هم از آن گروه هستم ؟ یعنی از منافقین ؟ (۱۷۴)

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) (۱۷۵) و علی (علیه السلام) و عمر (۱۷۶) به اینکه  
حذیفه نامهای منافقین را می داند تصریح کرده اند . علی (علیه السلام) فرموده است  
: او (حذیفه) مردی است که مشکلات و تفصیلات (امور) و نامهای منافقین را می  
داند و اگر از او سؤال کنید او را آگاه از آنها می یابید . (۱۷۷)

حذیفه ، نام منافقین را به کسی نمی گفت ولی بر آنها نماز نمی خواند و مقصود از  
منافقین در اینجا مجموعه مهاجمین به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در گردنہ تبوک  
است .

حذیفه می گوید : در مسجد نشسته بودم که عمر بن خطاب بر من گذشت و به من  
گفت ای حذیفه فلانی (۱۷۸) مرد پس (در مراسم تدفین او) حاضر شو .

پس عمر راه افتاد و رفت و نزدیک بود که از مسجد خارج شود که روی خود را به  
طرف من برگرداند و وقتی دید که هنوز نشسته ام ، فهمید و به نزد من بازگشت و  
گفت :

- ای حذیفه تو را به خدا قسم می دهم آیا من هم جزو آن گروه هستم ؟

در جواب گفتم : نه بخدا و من پس از تو هرگز کسی را تبرئه نخواهم کرد .

سپس دیدند که چشمهای عمر به اشک نشست . (۱۷۹)  
یعنی عمر فهمید که حذیفه مایل نیست که بر جنازه ابوبکر نماز بخواند .

و ابن عساکر روایت کرده است : عبدالرحمن بن عوف نزد امّ سلمه همسر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) آمد . امّ سلمه فرمود : شنیدم از رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) که می فرمود : بعضی از اصحاب من هستند که بعد از مرگ من ، مرا هرگز نخواهند دید .

عبدالرحمن بن عوف هراسان از نزد او خارج شده و نزد عمر رفت و به او گفت : بشنو مادرت چه می گوید .

عمر برخاست و نزد امّ سلمه آمد و از او سؤال کرد سپس گفت : تو را به خدا قسم آیا من هم از جمله آنان هستم ؟

امّ سلمه فرمود : نه و من هرگز کسی را پس از تو تبرئه نخواهم کرد . (۱۸۰)

ابن عوف و عمر از کسانی بودند که در گردنه تبوک حضور داشتند . (۱۸۱)

واضح است که عمر سخت از این مسئله در وحشت بوده به طوری که از حذیفه و امّ سلمه هر دو سؤال کرده است !

و امّ سلمه و حذیفه هر دو از این سؤال عمر که برای آن دو خطر جانی داشته و در فشار و محذور شدید قرار گرفته اند و این فشار از پاسخی که هر دو داده اند - هرگز پس از تو کسی را تبرئه نخواهیم کرد - به خوبی معلوم می شود .

نافع بن جبیر بن مطعم می گوید : رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) نامهای منافقینی که در آن شب تبوک به وی حملهور شدند را به هیچ کس جز حذیفه نفرمود و آنها دوازده نفر بودند . (۱۸۲)

تحقیق نشان می دهد که بر حدیث ابن عساکر مطلبی افزوده اند که در اصل حدیث وجود نداشته و آن اینکه (در میان آنها - یعنی منافقین - هیچ قریشی وجود نداشت بلکه همه از انصار یا از هم پیمانان انصار بودند !) این کار را کردند تا شبّه را از قریش دور کرده و بر گردن انصار بیندازند . همانطور که در بسیاری از حوادث - از جمله سقیفه - چنین کرده اند . آنجا هم به دروغ سعد بن عباده را متهم کردند که برای غصب خلافت تلاش کرده است و جای دیگر عباس بن عبدالمطلب را متهم کردند که شربت مسموم به پیامبر خورانده است . این در حالی است که خودشان در هنگام تلاش برای غصب خلافت بر پیامبر سمّ کشند نوشاندند . (۱۸۳)

حدیفه می گفت : اگر بر کنار نهری باشم و دست دراز کنم تا مشتی آب برگیرم و بنوشم و در همانحال با شما از آنچه اطّلاع دارم سخن بگویم قبل از آنکه دستم به دهانم برسد مرا خواهند کشت . (۱۸۴)

یعنی اگر حدیفه نام منافقان - زنده یا مرده - را افشاء می کرد او را به سرعت می کشتد . به همین دلیل است که در زمان حکومت ابوبکر و عمر نام آنان را نمی گفت اما بر جنازه منافقان ، نماز نمی خواند و اینگونه آنان را افشاء می کرد اما در زمان حکومت عثمان و علی (علیه السلام) نام منافقان را علنًا می گفت و به احتمال قوی همانطور که پیش بینی کرده بود او را کشتند !

از حدیفه نقل شده که می گفت : از ما فرا بگیرید که ما برای شما ثقه و محل اطمینان هستیم و پس از ما از کسانی فرا بگیرید که آنها از ما فرا گرفته اند و آنها نیز برای شما ثقه هستند اما از آنان که پس از ایشان می آیند نگیرید .

گفتند : چرا ؟

حدیفه گفت : چون آنان سخن شیرین را می گیرند و تلخ آن را وامی گذارند در حالی که شیرین آن جز با تلخ آن اصلاح نمی پذیرد. (۱۸۵)

و حدیفه گفت : رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) برایم از حوادثی که تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد برایم سخن گفت اما من از او سؤال نکردم که چه چیزی اهل مدینه را از آن خارج خواهد کرد. (۱۸۶)

### آیا ابو موسی اشعری از منافقین است ؟

گفتار و کردار ابو موسی اشعری پسندیده نبود و بزرگان صحابه او را به نفاق متهم کرده اند . از جمله آنها حدیفه است که ابوموسی اشعری را در زمرة منافقین گردنه تبوک نام برده است .

در روایت آمده است که از عمار یاسر درباره ابوموسی سؤال شد . عمار گفت : درباره او از حدیفه سخن بزرگی شنیدم ; شنیدم که می گوید : صاحب بالاپوش کلاه دار سیاه . . سپس طوری چهره درهم کشید که دانستم ابو موسی در شب گردنه تبوک در بین منافقین بوده است .

در مسند حدیفه بن یمان از ابوالطفیل روایت شده که گفت :

بین حدیفه و مردی از گروه گردنه تبوک ، کدورتی چون آنچه بین مردم اتفاق می افتاد پیش آمد ، حدیفه به او گفت : تو را به خدا قسم بگو افراد گردنه تبوک چند نفر بودند ؟

ابو موسی اشعری گفت : به ما گفته اند چهارده نفر بوده اند .

حدیفه گفت : در این صورت چون تو هم از زمره آنانی ، ایشان پانزده نفر بوده اند .  
شهادت می دهم که دوازده نفر از ایشان دشمن خدا و رسول در دنیا و آخرت ( روزی که گواهان بر می خیزند ) می باشند. (۱۸۷)

مسلم و ابن کثیر این روایت را ذکر کرده اند. (۱۸۸)

در تمام کتابهای سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) نیز آمده است که گروه منافقین گردنه تبوک ، دشمن خدا و رسول او هستند. (۱۸۹)

ابن عدی در کتاب (الکامل) و ابن عساکر در کتاب (تاریخ) بنابر آنچه در منتخب (کنز العمال) آمده به اسناد خود از أبی نجاد حکیم روایت کرده اند که گفت : با عمّار نشسته بودم که ابو موسی اشعری آمد و گفت : من و تو را چه می شود ( یعنی چرا بین ما کدورت است ؟ ) آیا من برادر دینی تو نیستم ؟

عمّار گفت : نمی دانم ولی شنیدم از رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) که در شب گردنه تبوک تو را لعن می کرد .

ابو موسی گفت : او برای من استغفار می کرد .

عمّار گفت : من شاهد لعن کردن او بودم ولی شاهد استغفار نبودم. (۱۹۰)

در روایت دیگری ، حدیفه بن یمان از ابو موسی اشعری در زمره منافقین نام می برد . دانشمند اندلسی ، ابن عبدالبر در کتابش الأستیعاب می گوید : بدستی که درباره ابو موسی سخنی روایت شده که خوش ندارم آنرا ذکر کنم و خداوند او را می آمرزد (۱۹۱).

و در روایت دیگری ، جریر بن عبدالحمید ضبی از اعمش از شقيق ابی وائل از حذیفه بن یمان روایت کرده است که گفت :

( بخدا قسم در تمام اصحاب رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) کسی به اندازه من منافقین را نمی شناسد و من شهادت می دهم که ابوموسی اشعری منافق است ) (۱۹۲).

این مطلب به گوش عبدالله بن عمر رسید اما او به ابی برده پسر ابوموسی اشعری گفت : پدر تو بهتر از من بود . (۱۹۳)

حذیفه و مالک اشتر درباره ابوموسی اشعری گفتند : او از منافقین است . (۱۹۴) يعني از مهاجمین به پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) در شب گردنه تبوك !

و از شقيق روایت شده که گفت : با حذیفه نشسته بودیم که عبدالله بن عباس و ابوموسی اشعری وارد مسجد شدند . حذیفه گفت : یکی از ایندو منافق است . سپس گفت : شبیه ترین مردم به رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) از حیث قربانی و تواضع و هیئت و شمایل عبدالله بن عباس است . (۱۹۵)

و عقیل بن ابی طالب که داناترین فرد به انساب عرب بود درباره ابوموسی اشعری گفته است : او فرزندی است دزدیده شده . (۱۹۶) و معاویه نیز از ابوموسی با عنوان حرامزاده طائفه اشعری ها یاد کرده است . (۱۹۷)

ابوموسی اشعری در سال چهل و دو هجری قمری درگذشت . (۱۹۸)

بعضی از مهاجمین به پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) در گردنه تبوك عبارتند از : ابوبکر ، عمر ، عثمان ، طلحه ، سعد بن ابی وقار ، ابوسفیان و ابوموسی اشعری .

و صاحب کتاب ( منتخب التواریخ ) ، عبدالله بن عوف و ابو عبیدة بن الجراح و معاویه بن ابوسفیان و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و اوس بن حدثان و أبوهریره و ابوطلحه الانصاری را نیز از گروه منافقین فوق می داند . ( ۱۹۹ )

ابوموسی اشعری در حزب قریش از جناح عمر بود به همین خاطر عمر خیلی نسبت به او سفارش می کرد چنانچه مجاهد از شعبی روایت کرده است : عمر در وصیت خود نوشته : ( هیچ کارگزاری بیش از یک سال برای من نمی ماند ) ; ولی ابوموسی اشعری را چهار سال والی بصره گذاشت . ( ۲۰۰ )

متقابلاً ابوموسی اشعری به حمایت از عمر و اولاد او دشمنی با اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) کمر همت بست . وی در جنگ جمل مردم را از پیوستن به امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) باز می داشت و در جریان حکمیت در جنگ صفين ، علی بن ابیطالب را از خلافت خلع و پیشنهاد داد که عبدالله بن عمر خلیفه شود !

این در حالی است که در حدیث صحیح از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآلہ) روایت شده است : ( ای علی دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را مگر منافق ) . ( ۲۰۱ )

---

[ ۱۳۷ ] - السیرة الحلبيّة ج ۳ ، ص ۱۴۳ ، چاپ دار احیاء التراث العربی - بیروت و دلائل النبوة ابوبکر احمد بهیقی ج ۵ ، ص ۲۶۰ - ۲۶۲ چاپ دارالكتب العلمیة -

بیروت و مسلم نیز آنرا در صحیح خود ص ۵۰ ، کتاب صفات المناقین و احکامهم روایت کرده است .

[۱۳۸] - مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۶ ، ص ۲۵۹ .

[۱۳۹] - شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۲ ، ص ۱۰۳ ، چاپ دارالفکر - بیروت .

[۱۴۰] - الاستیاب

[۱۴۱] - المغازی النبویة ، ج ۳ ، ص ۱۰۴۲ - ۱۰۴۵ و مجمع البيان ، ج ۳ ، ص ۴۶ و امتناع الأسماع ، ج ۱ ، ص ۴۷۷ .

[۱۴۲] - سوره توبه ، آیه ۷۴ و تفسیر ابن کثیر ، ج ۲ ، ص ۶۰۴ و ۶۰۵ .

[۱۴۳] - تفسیر ابن کثیر ، ج ۲ ، ص ۶۰۵ .

[۱۴۴] - صحیح مسلم ، ج ۸ ، ص ۱۲۳ ، چاپ دارالفکر - بیروت .

[۱۴۵] - المغازی ، ج ۲ ، ص ۹۸۹ .

[۱۴۶] - المغازی ، ج ۲ ، ص ۹۸۹ .

[۱۴۷] - سوره توبه ، آیه ۶۵ و ۶۶ .

[۱۴۸] - المغازی ، واقدی ، ج ۲ ، ص ۱۰۰۹ .

[۱۴۹] - سوره توبه ، آیه ۸۱ و ۸۲ .

[۱۵۰] - سوره توبه ، آیه ۱۰۷ .

[١٥١] - حافظ ابن کثیر آنرا در ( البداية والنهاية ) ، ج ٥ ، ص ٢٤ - ٢٦ از کتاب ( المصنف ) نقل کرده است و احمد بن حنبل آنرا از أبی طفیل و ابن سعد از جبیر بن مطعم آنرا روایت کرده اند .

[١٥٢] - شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ، ج ٣ ، ص ٣٩٠ ، چاپ دارالکتب العلمیه - مصر و نظریات الخليفتین از مؤلف کتاب حاضر ، ج ٢ ، ص ٢٦٦ .

[١٥٣] - ابن قیم جوزیه در زاد المعاد آورده است : ( عبدالله بن أبی سعد بن أبی سرح و اسلام او دانسته نشد ) .

[١٥٤] - دلائل النبوة ، بیهقی ، ج ٥ ، ص ٢٥٧ و ٢٥٨ ، چاپ دار الكتب العلمیه ، بیروت .

[١٥٥] - مصدر قبلی .

[١٥٦] - مسلم آنرا در کتاب صفات المنافقین و احکامهم حدیث ( ٩ ) ، ص ٢١٤٣ از ابوبکر بن أبی شیبه روایت کرده است .

[١٥٧] - مسلم در کتاب صفات المنافقین و احکامهم حدیث ( ١٠ ) از محمد بن بشار و محمد بن مثنی آنرا روایت کرده است .

[١٥٨] - دلائل النبوة ، بیهقی ، ج ٥ ، ص ٢٥٧ و ٢٥٨ .

[١٥٩] - اسد الغابة ، ابن اثیر ، شرح حال حذیفه ، ج ١ ، ص ٤٦٨ .

[١٦٠] - هالک . اصطلاحی است در علم الحديث و از الفاظ ( جرح ) راوی است .

[١٦١] - المُحلّى ، ابن حزم اندلسی ، ج ١١ ، ص ٢٢٥ .

- [١٦٢] - میزان الاعتدال ، ذهبي ، ج ٤ ، ص ٣٣٧ ، رقم ٩٣٦٢ .
- [١٦٣] - در اصطلاح علم الحديث از الفاظ مدح هستند .
- [١٦٤] - در اصطلاح علم الحديث از الفاظ مدح هستند .
- [١٦٥] - الجرح و التعديل ، ج ٩ ، ص ٨ .
- [١٦٦] - الإصابة ، ج ١ ، ص ٤٥٤ .
- [١٦٧] - البداية والنهاية ، ج ٤ ، ص ٣٦٢ و ج ٥ ، ص ٣١٠ ، و ج ٦ ، ص ٢٢٥ .
- [١٦٨] - صحيح مسلم ، ج ٣ ، ص ١٤١٤ ، حديث ٩٨ - ١٧٨٧ ، چاپ دار احياء التراث العربي ، بيروت .
- [١٦٩] - المستدرک ، حاکم نیشابوری ، ج ٣ ، ص ١٨١ .
- [١٧٠] - المُحلّى ، ابن حزم اندلسی ، ج ١١ ، ص ٢٥٥ .
- [١٧١] - الأستیعاب ، ابن عبدالبر ، ج ١ ، ص ٢٧٨ ، که در حاشیه الإصابه چاپ شده و أسد الغابة ، ابن اثیر ، ج ١ ، ص ٤٦٨ ، و السیرة الحلبیة ، ج ٣ ، ص ١٤٣ و ١٤٤ .
- [١٧٢] - سوره توبه ، آيه ٨٤ ، ( هرگز بر جنازه هیچیک از ایشان ( منافقان ) که مُرده نماز نخوان و بر قبر او نایست ) .
- [١٧٣] - مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، تأليف ابن منظور ، ج ٦ ، ص ٢٥٣ ، چاپ دارالفکر - دمشق .

[۱۷۴] - مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۶ ، ص ۲۵۳ ، حذیفه از ترس کشته شدن به او خبر نداد و عمر می خواست بفهمد که آیا حذیفه در گردنه تبوک او را شناخته است یا خیر ؟ ! .

[۱۷۵] - مصدر قبلی و المستدرک ، حاکم نیشابوری ، ج ۳ ، ص ۱۸۱ .

[۱۷۶] - مصدر قبلی .

[۱۷۷] - مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ، ج ۶ ، ص ۲۵۳ ، و اسد الغابه ، ابن اثیر ، شرح حال حذیفه ، ج ۱ ، ص ۴۶۸ و تاریخ دول الاسلام ذهبی ، ص ۲۲ .

[۱۷۸] - يعني ابوبکر .

[۱۷۹] - مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، تأليف ابن منظور ، ج ۶ ، ص ۲۵۳ ، هر گاه کسی می مرد عمر دنبال حذیفه می فرستاد و اگر او بر نماز میت حاضر می شد عمر هم نماز می خواند و اگر او حاضر نمی شد عمر هم نماز نمی خواند . نگاه کنید به : الأستیعاب ابن عبدالبر اندلسی ، ج ۱ ، ص ۲۷۸ ، که در حاشیه الإصابة چاپ شده و نیز به اسدالغابه ، ابن اثیر ، ج ۱ ، ص ۴۶۸ ، و السیرة الحلبیة ، ج ۳ ، ص ۱۴۳ .

[۱۸۰] - مختصر تاریخ دمشق ، ج ۱۹ ، ص ۳۳۴ .

[۱۸۱] - منتخب التواریخ ، ص ۶۳ .

[۱۸۲] - مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ، ج ۶ ، ص ۲۵۳ و المستدرک ، حاکم ، ج ۳ ، ص ۳۸۱ .

[١٨٣] - صحيح بخارى ، ج ٧ ، ص ١٧ ، و صحيح مسلم ، ج ٧ ، ص ٢٤ و ١٩٨ و ١٩٩ .  
معجم ما استعجم ، عبدالله اندلسى ، ص ١٤٢ .

[١٨٤] - مختصر تاريخ دمشق ، ابن منظور ، ج ٦ ، ص ٢٥٩ .

[١٨٥] - همان مصدر .

[١٨٦] - مختصر تاريخ دمشق ، ابن منظور ، ج ٦ ، ص ٢٤٩ .

[١٨٧] - كنز العمال ، متّقى هندي ( م ٩٧٥ هـ . ق ) ، چاپ مؤسسه الرساله ،  
بيروت .

[١٨٨] - صحيح مسلم ، ج ٨ ، ص ١٢٣ ، چاپ دارالفکر ، بيروت ، و تفسير ابن كثير  
، ج ٢ ، ص ٦٠٥ .

[١٨٩] - تفسير ابن كثير ، ج ٢ ، ص ٦٠٥ ، چاپ دار احياء التراث العربي ، بيروت .

[١٩٠] - منتخب كنز العمال ، ج ٥ ، ص ٢٣٤ .

[١٩١] - الاستيعاب که در حاشیه الأصابه چاپ شده است ، ص ٣٧٢ .

[١٩٢] - الأيضاح ، فضل بن شاذان نيسابوري ، ص ٣٠ ، چاپ مؤسسه الأعلمى ،  
بيروت .

[١٩٣] - المشكاه ، ص ٤٥٨ و بخارى آنرا روایت کرده است و ابن اثیر در کتابش (  
الجامع ) ، ج ٩ ، ص ٣٦٣ ، از بخارى روایت کرده است و نگاه کنید به صحيح بخارى  
باب مناقب الانصارص ، ٤٥ .

- [١٩٤] - الأستيعاب که در حاشیه چاپ شده است ، ص ٣٧٢ ، و تاریخ الطبری ، ج ٣ ، ص ٥٠١ والعقد الفريد ، ابن عبد ربہ ، ج ٤ ، ص ٣٢٥ .
- [١٩٥] - سیر اعلام النبلاء ، ذهبی ، ج ٢ ، ص ٣٩٤ و تاریخ الفسوى ، ج ٢ ، ص ٧٧١ .
- [١٩٦] - شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ٢ ، ص ١٢٥ .
- [١٩٧] - کتاب سلیم بن قیس کوفی ، ص ١٧٦ .
- [١٩٨] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ٦ ، ص ١٦ و سیر اعلام النبلاء ، ج ٢ ، ص ٣٨ .
- [١٩٩] - منتخب التواریخ ، محمد هاشم خراسانی ، ص ٦٣ .
- [٢٠٠] - الأصابه ، ابن حجر ، ج ٢ ، ص ٣٦٠ و طبقات ابن سعد ، ج ٥ ، ص ٤٥ .
- [٢٠١] - صحیح مسلم ، کتاب الایمان ، ج ١ ، ص ١٢٠ .

## فصل هشتم

### لشگر اُسامه

**خبر دادن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) از وفات قریب الوقوع خود**

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از وفات قریب الوقوع خود در سال ۱۱ هجری خبر داده بود و دلائل آن از قرار زیر است :

۱ - رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) یک ماه قبل از رحلت خود از آن خبر داده بود  
(۲۰۲).

۲ - روزی ابوسفیان بر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) وارد شد و گفت : ای رسول خدا  
می خواهم از شما چیزی بپرسم .

پیامبر فرمود : اگر بخواهی ، پیش از آنکه بپرسی تو را از آن باخبر خواهم کرد .

ابوسفیان گفت : خبر کن !

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : می خواهی از مقدار عمر من سؤال کنی  
گفت : آری ای رسول خدا .

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : من شصت و سه سال خواهم زیست .

گفت : گواهی می دهم که تو راستگو هستی .

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : اینرا از سر زبانت می گویی نه با قلبت . (۲۰۳)

۳ - رسول خدا بر منبر برآمد تا با اهل دین و دنیا وداع گوید در حالی که می فرمود : آگاه باشید هر کس از سوی محمد بر او ستمی شده است برخیزد و هم اکنون قصاص کند . (۲۰۴)

۴ - رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) یک شب پیش از رحلت خود به ابی موبیبه فرمود : کلیدهای خزانی دنیا و جاودانگی در آن و بهشت بر من عرضه گردید و سپس بین آنها ولقای پروردگار و بهشت مخیر شدم . . نه بخدا قسم ای ابو موبیبه (بدان ) که من لقای پروردگارم را اختیار کردم . (۲۰۵)

۵ - پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در حجۃ الوداع و در برابر مسلمانان آن زمان فرمود : جبرئیل هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می داشت و امسال دوبار آن را بر من عرضه کرد جز آن نیست که اجل من فرا رسیده است . (۲۰۶)

۶ - رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در غدیر خم در برابر اجتماع مسلمین اعلام فرمود : ای مردم نزدیک است که ( از سوی خداوند فرا خوانده شوم ) و دعوت حق را اجابت کنم . من مسئولم و شما نیز مسئولید ؛ حالا چه می گویید ؟ (۲۰۷)

۷ - یک شب عباس بن عبدالطلب (عموی پیامبر) در خواب دید که ماه از زمین به آسمان برده شد .

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به او فرمود : آن ماهی که در خواب دیدی برادرزاده ات می باشد . عباس گفت : دانستیم که بقای رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در بین ما اندک خواهد بود . (۲۰۸)

۸ - رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : آیا گمان می کنید من آخرین نفر شما از حیث وفات هستم ، چنین نیست آگاه باشید که من قبل از شما وفات خواهم کرد . (۲۰۹).

در این صورت مسلمانان و به ویژه مسلمانان مدینه از نزدیک بودن وفات پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) آگاه بودند و این نکته ای است که واجب است هر که جریانات سقیفه و قبل و بعد آن را می خواند یا درباره آن می اندیشد آن را فراموش نکند .

۹ - عایشه را از وفات قریب الوقوع خود چنین آگاه فرمود : مرا با گریه و صدا و فریاد آزار نده . (۲۱۰)

۱۰ - عبدالله بن مسعود می گوید : حبیب ما پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) خبر رحلت خود را یک ماه پیش از وفاتش به ما داد وقتی هنگام فراق نزدیک شد ما را در خانه مادرمان عایشه جمع کرد سپس نگاهی عمیق به ما کرد و چشمانش به اشک نشست و فرمود :

( خوش آمدید ، خداوند شما را رحمت کند ، خداوند شما را پناه دهد ، خداوند شما را حفظ فرماید ، خداوند شما را بلند مرتبه گرداند ، خداوند به شما نفع و سود رساند ، خداوند شما را توفیق دهد ، خداوند شما را یاری رساند ، خداوند شما را سالم دارد ، خداوند شما را بپذیرد ، شما را به تقوای الهی سفارش می کنم و به خداوند برای شما توصیه می کنم و از او می خواهم پس از من امورتان را سرپرستی کند و شما را

به او می سپارم . من برایتان بیم دهنده و بشارت دهنده ام . بر خدا در میان بندگانش و سرزمین هایش برتری مجویید زیرا خداوند به من و شما فرموده :

( تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ) آن سرای آخرت ( بهشت ابدی ) را برای کسانی قرار داده ایم که سرکشی و فساد در زمین نمی کنند و عاقبت نیکو خاص تقوا پیشگان است

و نیز فرمود : ( أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوَى لِلْمُتَكَبِّرِينَ ) آیا جایگاه متکبران دوزخ نیست ؟

گفتیم ای رسول خدا ، اجل تو چه هنگام است ؟

فرمود : فراق نزدیک شده است و بازگشت به سوی خدا و به سوی سدره المُنْتَهَى است .

گفتیم : چه کسی تو را غسل خواهد داد ای پیامبر خدا ؟

فرمود : از اهل بیتم هر که ( به من ) نزدیکتر است و در صورت نبودن وی آنکه پس از او نزدیکتر است .

گفتیم : در چه چیز تو را کفن کنیم ای پیامبر خدا ؟

فرمود : اگر خواستید در همین لباسم یا در پارچه سفید مصری یا در جامه ای یمنی .

گفتیم : چه کسی بر تو نماز خواهد خواند ؟

فرمود : آرام باشید ، خداوند شما را بیامرزد و شما را از سوی پیامبرتان جزای خیر دهاد . پس گریستیم و پیامبر گریست و فرمود : هنگامی که مرا غسل دادید و کفن کردید مرا بر همین بسترم ، در خانه ام و بر لبه قبرم قرار دهید سپس مدتی از نزد من بیرون روید که همانا اوّلین کسی که بر من نماز خواهد خواند همنشین و دوستم جبرئیل است آنگاه میکائیل و سپس اسرافیل و پس از او ملک الموت (عزrael) با تمامی فرشتگان .

سپس فوج فوج بر من وارد شوید و نماز بخوانید و سلام دهید و مرا با گریه و فریاد و ضجه آزار ندهید و ابتدا مردان اهل بیت بر من نماز خوانند سپس زنان ایشان و بعد از آنها شما . . . (۲۱۱)

۱۱ - و هنگام بیماری در دنا کش به فاطمه (علیها السلام) خبر رحلتش را داد . (۲۱۲)  
در قرآن کریم نیز آیاتی در تأیید وفات پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) آمده است از جمله :

( وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ إِنْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ ) و محمد نیست مگر پیامبری (از سوی خدا) که قبل از او نیز پیامبرانی بوده اند آیا اگر او وفات کند یا کشته شود به جاھلیت باز می گردید ؟ (۲۱۳)

و ( كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ) هر نفسی شربت مرگ را خواهد چشید . (۲۱۴)  
و ( إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ) تو می میری و آنان نیز می میرند . (۲۱۵)

آیا ممکن است پس از این همه دلایل قرآنی و حدیثی ، عمر بن خطاب و عثمان ، مرگ پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را انکار کنند ؟ !

## فرا خوانده شدن گروه قریش برای شرکت در لشگر اُسامه

پس از بازگشت از حجّه الوداع و رسیدن به غدیر خم ، پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) را به خلافت خود منصوب فرمود و او را به عنوان امام و پیشوای مردم معرفی نمود و مردم با علی (علیه السلام) بیعت کردند .

آنگاه پیامبر ، در مدینه مردم را به رفتن برای جنگ با رومیان بسیج کرد و از بیشتر صحابه اش خواست تا در آن لشگر حضور یابند . مهمترین کتب حدیثی و تاریخی وجود ابوبکر ، عمر ، عثمان و ابو عبیده جراح را در میان آنان که برای حمله به شام فرا خوانده شده بودند ، ذکر می کنند .

ابن سعد در اینباره می نویسد :

( وقتی صبح روز پنجشنبه شد رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) با دست خود پرچمی برای اُسامه بست و سپس فرمود : به نام خدا و در راه خدا غزوه کن و با کسانی که به خدا کافرند بجنگ . اُسامه خارج شد و در ( جرف ) اردو زد و هیچکس از بزرگان مهاجرین و انصار باقی نماند الا اینکه به پیوستن به این لشگر فراخوانده شدند از جمله ابوبکر ، عمر ، ابو عبیده جراح ، سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید و غیر آنها ... ( ۲۱۶ )

پس از درگذشت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) ، ابوبکر از اُسامه خواست تا اجازه دهد که عمر بن خطاب در مدینه بماند و رخصت دهد تا او در حمله شام شرکت نجوید . ( ۲۱۷ ) همچنین بقیّه سران حزب قریشی نیز به این جنگ نرفتند .

بنابراین با دلیل قاطع و نص متواتر ثابت می شود که ابوبکر ، عمر ، عثمان و ابو عبیده جراح در لشگر اسامه بوده اند .

## مخالفت گروه قریش با حمله اسامه به شام

پس از آنکه فراخوانی گروه قریش و از جمله آنها ابوبکر ، عمر ، عثمان و ابو عبیده جراح را به لشگر اسامه بن زید ثابت کردیم ، اینک ناخشنودی آنها از این حمله و مخالفت شان با آن و خودداری آنها از پیوستن به افراد زیر پرچم اسامه چه در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) و چه در زمان خلافت ابوبکر را بیان می کنیم .

اثبات این مطلب ، روشن می کند که گروه قریش به شدت خواستار مرگ زود هنگام پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بودند تا با لشگر اسامه به شام نرونده زیرا می ترسیدند که به جنگ رومیان در شام بروند و خلافت به علی بن ابی طالب (علیه السلام) انتقال یابد .

خاطره های جنگ مؤته هنوز در اذهان ایشان حضور داشت ؛ جایی که جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه شهید شدند .

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) روز دوشنبه ، ابوبکر ، عمر و جمعی از مسلمانانی که در مسجد حاضر شده بودند را طلبید و فرمود : مگر دستور ندادم که لشگر اسامه را روانه کنید ؟

گفتند : بله ای رسول خدا .

فرمود : پس چرا در فرمان تعیل کردید ؟

ابوبکر گفت : من بیرون رفتم و دوباره برگشتم تا عهد خویش را با تو تجدید کنم .

و عمر گفت : یا رسول الله من خارج نشدم زیرا دوست نداشتم که احوال تو را از سواران (رهگذر) سؤال کنم .

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : لشگر اسامه را روانه کنید . و سه بار آن را تکرار کرد . (۲۱۸)

عمر مخالفت با حمله اسامه را حتی در زمان ابوبکر هم ادامه داد تا آنجا که به ابوبکر گفت :

انصار از من خواسته اند تا به تو بگوییم که آنها از تو می خواهند مردی مسن تراز اسامه را به فرماندهی بگماری .

ابوبکر که نشسته بود از جا جست و ریش عمر را گرفت و گفت : مادرت به عزایت بنشیند ای پسر خطاب ، به من امر می کنی او را که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به کار گماشته عزل کنم . (۲۱۹)

عمر علیرغم فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) همچنان بر مخالفت خود با حمله اسامه پای می فشد چنانچه از پیوستن به لشگر اسامه خودداری کرد و ابوبکر برای او از اسامه اجازه گرفت تا در مدینه بماند ؛ آمده است :

(ابوبکر به اسامه دستور داد تا لشگر را روانه کند و از او خواست تا عمر را واگذارد تا یاور وی در کارهایش باشد . اسامه گفت : درباره خودت چه می گویی ؟ (ابوبکر یکی از افراد لشگریان اسامه به شمار می رفت ) . ابوبکر گفت : برادرزاده ! دیدی که

مردم چه کردند ، پس عمر را برایم بگذار و یکسره روانه شو . پس اسامه با مردم خارج شد ) (۲۲۰).

و به همین ترتیب ابوبکر و عمر و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و غیره از پیوستن به لشگر اسامه در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) و در زمان حکومت ابوبکر خودداری کردند .

این پافشاری گروه قریش را بر نافرمانی رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) نشان می دهد و نیز هراس آنان از شرکت در جنگ خونین با روم را .

یکی از صفات بارز افراد حزب قریشی در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) و در زمان خلفای پس از او عدم شرکت در جنگها یا فرار از جنگها به هر وسیله ممکن است ! (۲۲۱)

## اهم کارهای گروه قریش علیه رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ)

### قبل و بعد از شهادت آنحضرت

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) ، گروه قریش را به پیوستن به لشگر اسامه فرا خواند دشمنی دیرینه آنان با پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به اوج خود رسید و کسانی که آماده تسلط بر حکومت بودند نتوانستند وصیت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) درباره علی (علیه السلام) را تحمل کنند .

آراء و گفتار و کردار مخالفین پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را در نمونه های ذیل می توان مشاهده کرد :

۱ - گروه قریش از پیوستن به لشگر اسامه خودداری کرد و در رأس آنها ابوبکر و عمر بودند . ابوبکر پس از آنکه رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) مسموم شد به ( سنج ) رفت و همانا در کنار همسرش ماند و تنها هنگامی بازگشت که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به وسیله سم به شهادت رسیده بود . (۲۲۲)

نافرمانی ابوبکر از شرکت در لشگر اسامه تا پس از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) ادامه یافت و وی به هیچ وجه نه به عنوان فرمانده و نه به عنوان سرباز - علیرغم درخواست اسامه از او - به این لشگر نپیوست .

عمر نیز پیوستن به لشگر اسامه را چه در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) و چه در زمان حکومت ابوبکر - و علیرغم فرمان صریح پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) - نپذیرفت و پا از این فراتر نهاده و از ابوبکر خواست تا اسامه را از پست فرماندهی اش عزل کرده و با این کار با فرمان الهی در خصوص نصب اسامه به فرماندهی لشگر مخالفت کند .

اما همو - پس از آنکه مخالفت ابوبکر را با این مسئله دریافت - در طول خلافت ابوبکر همواره اسامه را با لقب (امیر) خطاب می کرد ! ! ابن کثیر در اینباره می گوید :

( هر گاه عمر ، اسامه بن زید را دیدار می کرد می گفت : السلام عليك يا امير ! ) (۲۲۳).

۲ - عمر و گروه قریش در همان ایام به رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) گفتند که او هذیان می گوید(۲۲۴) و فرمایش او را که تصريح فرموده بود - کتاب خدا و عترنم یعنی اهل بیتم - زیر پا گذاشتند و نظریه خود را مبنی بر اینکه - کتاب خدا ما را کافی است - مطرح ساختند! (۲۲۵)

۳ - زنان پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در روز پنجشنبه خواستند که به رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) کاغذ و دواتی داده شود امّا عمر به آنها گفت : ساكت شوید (۲۲۶).

۴ - عایشه از زبان پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به پدرش دستور داد که صبح روز دوشنبه با مردم نماز جماعت بخواند پس پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) از این دروغ خشمگین شد و در حالیکه به علی (علیه السلام) و قثم بن عباس تکیه کرده بود برای نماز بیرون آمد و با مردم نماز جماعت خواند. (۲۲۷)

۵ - گروه قریش از دفن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در روزهای دوشنبه و سه شنبه جلوگیری کرد تا ابوبکر از ناحیه (سنح) باز گردد و عباس بن عبدالمطلب به آنها گفت : بدن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بدبو می شود. (۲۲۸)

۶ - حسد و کینه گروه قریش نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بهتر آشکار شد هنگامیکه از حضور در مراسم غسل دادن و کفن کردن آنحضرت خودداری کرده و به سقیفه بنی ساعده شتافتند تا بیعت با ابوبکر را سامان دهند. (۲۲۹)

۷ - ابو عبیده جراح که قبر کن قبور مهاجرین در مدینه بود از حفر قبر رسول خدا خودداری کرد و به سقیفه بنی ساعده شتافت . ناچار اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه

وآلہ) از ابی طلحه حفّار قبور انصار درخواست کردند تا برای رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) قبری حفر کند . (۲۳۰)

در صحیح بخاری روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) آمده که در بخشی از آن می فرماید :

( . . . همچنان که من ایستاده بودم ناگهان گروهی پیدا شدند و هنگامی که آنها را شناختم مردی از بین من و آنان بیرون آمد و به ایشان گفت : بیایید

گفتم : کجا ؟

گفت : به خدا بسوی آتش .

گفتم : چه کرده اند ؟

گفت : آنها پس از تو مرتد شده و به عقب بازگشتند .

سپس ناگهان گروهی دیگر پدید آمدند و وقتی آنها را شناختم مردی از بین من و آنها خارج شد و گفت : بیایید .

گفتم : کجا ؟

گفت : بخدا قسم به سوی آتش .

گفتم : چه کرده اند ؟

گفت : آنها پس از تو مرتد شده و به عقب ( جاهلیّت ) بازگشتند .

پس نمی بینم که کسی از ایشان ( از آتش ) خلاصی یابد مگر به اندازه شتران گمشده ( که بسیار کم از آنان بازگشته و پیدا می شوند ) . (۲۳۱)

۸ - پس از آنکه رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌اله) در شب چهارشنبه دفن شد ، گروه قریش در روز چهارشنبه و پس از انجام بیعت عمومی ابوبکر ، به خانه فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌اله) هجوم آوردند ؛ هجومی که سبب کشته شدن فاطمه و جنین او محسن گردید . (۲۳۲)

این مطالب به روشنی شدت و میزان آتش دشمنی و درگیری بین گروه قریش و پیامبر (صلی الله علیه وآل‌اله) را نشان می‌دهد . این دشمنی به حدّی است که هر لحظه انسان متوقع است به حمامی از خون منتهی گردد (۲۳۳) لکن عملاً با کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآل‌اله) بدست آنها موقتاً فروکش کرد .

### خشم پیامبر (صلی الله علیه وآل‌اله) بر گروه قریش و سخنان او درباره آنها

پس از شدت یافتن درگیری بین پیامبر (صلی الله علیه وآل‌اله) و حزب قریش ، رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌اله) به شدت گفتار و کردار قریش و در رأس آنها ابوبکر و عمر و عایشه و حفصه را بشرح ذیل رد کرد :

۱ - سرپیچی کنندگان از شرکت در لشگر اسامه را لعن فرمود . (۲۳۴)

۲ - در رد بر کلام سخیف ایشان در روز پنجشنبه که گفتند (پیامبر هذیان می‌گوید ) و در جواب به کلام عمر که به زنهای پیامبر (صلی الله علیه وآل‌اله) گفته بود ( ساکت باشید ) در حالیکه در بین آنها بانوانی بزرگوار چون اُم سلمه و غیره حضور داشتند و نیز از اهل بیت رسول خدا حضرت فاطمه حضور داشت ؛ رسول خدا (صلی

الله علیه وآلہ فرمود : ایشان ( همسران و فاطمه (علیہا السلام) ) از شما بهترند  
(۲۳۵).

۳ - رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) ، عمر و یارانش را در روز پنجشنبه با گفت  
کلمه ( برخیزید ) از منزل اخراج فرمود . (۲۳۶)

۴ - پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به عایشه و حفصہ در صبح روز دوشنبه ( روز وفاتش ) و در رد بر کار آنها که پدرانشان - ابوبکر و عمر - را برای نماز جماعت بدون اذن پیامبر به مسجد خوانده بودند ، فرمود : شما چون زنان اطراف یوسف هستید . (۲۳۷)

۵ - پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) آرزومند مرگ سریع عایشه پیش از وفات خودش بود . عایشه گفت : رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) مرگ مرا آرزو کرد و به من فرمود :

دوست داشتم که پیش بیاید تا زنده هستم بر تو نماز بخوانم و تو را دفن کنم  
(۲۳۸).

یعنی رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) مرگ عایشه را قبل از آنکه در قتل پیامبر شرکت جوید و در فتنه تاریک افتاد و مسیر بصره را برای جنگ با علی (علیه السلام) پویید ، آرزو می فرمود .

۶ - پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) درباره منزل عایشه می فرمود : فتنه اینجاست ، فتنه اینجاست ، فتنه اینجاست ؛ از اینجاست که شاخ شیطان بیرون می آید . (۲۳۹)

۷ - پس از آنکه او را سم دادند ، کار ایشان را عمل شیطانی نامید . (۲۴۰)

۸ - و بعد از مسمومیت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) و قبل از وفاتش ، عایشه می گوید : رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به بقیع رفت سپس رو به من کرد و فرمود : وای بر او (زن) اگر می توانست انجام نمی داد . (۲۴۱)

این تصریح آشکاری است بر اقدام عایشه بر ارتکاب کاری مهم - شبیه کار او در جنگ جمل - یعنی مسموم کردن رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به نفع پدرش و گروه او که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از آن به عدم تسلط عایشه بر هوای نفسش و اقدام او بر یک جنایت بزرگ تعبیر کرد .

مالک بن أنس روایتی را نقل می کند که بیانگر واقعه ای ناشناخته و مهم از سوی ابوبکر است . وی می گوید :

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به شهدای اُحد فرمودند : من بر اینان گواهی می دهم .

ابوبکر گفت : ای رسول خدا مگر ما برادران ایشان نیستیم ؟ اسلام آوردیم همچنان که آنان اسلام آوردند و جهاد کردیم همانگونه که آنان جهاد کردند

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : آری ، اما نمی دانم پس از من چه خواهید کرد .

پس ابوبکر گریه کرد و گفت : آیا ما پس از تو زنده خواهیم بود . (۲۴۲)

این از دلایل نبوّت است زیرا رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به ابوبکر و عایشه از جنایت شان (قبل و بعد از اقدام آنها به مسموم کردن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ) و نیز وفات خود قبل از وفات آندو خبر داده است .

## آیا گروه قریش کسی از مسلمانان را کشته است؟

رجال حزب قریشی بسیاری از مردم را با وسایل گوناگون و به ویژه با مکر و حیله، تپور کرده اند. یک روز پس از خاکسپاری رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) ، عمر و پیروانش به دستور ابوبکر به خانه فاطمه هجوم برداشت و عمر درب خانه را بر فاطمه (علیها السلام) که پشت درب ایستاده بود فشار داده و بدون اجازه او به زور وارد خانه اش شدند. (۲۴۳)

آنان فاطمه را کشتند پس از آنکه پدرش را کشته بودند ؛ بطوریکه تنها مدت کوتاهی پس از آن حادثه زیست. یعقوبی می گوید : فاطمه پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) سی روز یا سی و پنج روز بیشتر زنده نبود و این کمترین زمانی است که در مورد مدت زنده بودنش پس از پیامبر (صلی الله علیه وآل‌ه) گفته اند. (۲۴۴)

قول دیگر ، چهل روز است و قول سوم ، هفتاد و پنج روز که این قول مشهور می باشد .

قول چهارم ، نود و پنج روز است که قول قویتری است. (۲۴۵)

امام صادق (علیه السلام) فرموده است : او در سوم جمادی الثانی سال یازدهم هجری درگذشت. (۲۴۶)

بانوی بانوان جهان از روزی که پدرش کشته شد تا روزی که خودش به شهادت رسید از صحبت کردن با ابوبکر و عمر و عایشه و حفصه خودداری ورزید. (۲۴۷)

بعدها گروه قریش ، بسیاری دیگر از صحابه را نیز از پای درآورد از جمله : سعد بن عباده و خالد بن سعید بن عاص و ابودر و عبدالله بن مسعود(۲۴۸) را بی آنکه جرمی از قبیل ارتداد ، زنای محضنه یا کشتن مؤمن را مرتکب شده باشند .

پس از آنکه حزب قریشی ، رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) و دختر او فاطمه را به شهادت رساند ، قدم جلو گذاشت تا بقیّه اهل بیت را نیز به قتل رسانده و سنت نبوی را از جهات فرهنگی و سیاسی و علمی حذف کند .

آنها گفتند : ( حسبنا کتاب الله ) یعنی کتاب خدا ما را کافی است و جلوی نوشتمن سنت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) و تفسیر قرآن را گرفتند ؛ این در حالی بود که به کعب الأحbar یهودی و تمیم داری اجازه می دادند که در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) پند و اندرز دینی بدھند ! (۲۴۹)

همچنین بعضی از افراد حزب قریشی برای به دست آوردن حکومت و حذف رقبای خود اقدام به قتل بعضی دیگر از افراد حزب نمودند چنانچه ابوبکر و دوست او عتاب بن اسید اموی را مسموم و سپس پزشک اعراب ( ابن کلدہ ) که موضوع قتل را افشاء کرده بود ، کشتنند . (۲۵۰)

و معاویه که بخاطر بنی امیه همه سرشناسان قریش از قبیل عبدالرحمن بن أبي بکر و عایشه و عبدالرحمن بن خالد بن ولید و سعد بن أبي وقاص و امام حسن مجتبی (علیه السلام) و زیاد بن أبيه را گشت . (۲۵۱)

- [۲۰۲] - لسان المیزان ، ابن حجر عسقلانی ، ج ۱ ، ص ۴۵۶ .
- [۲۰۳] - بحار الأنوار ، ج ۲۲ ، ص ۵۰۴ .
- [۲۰۴] - تاریخ الطبری ، حوادث سنہ ۱۱ هـ . ق ، ج ۲ ، ص ۴۳۳ و ۴۳۴ .
- [۲۰۵] - دلائل النبوه ، بیهقی ، ج ۷ ، ص ۱۶۲ و البداية والنهاية ، ابن کثیر ، ج ۵ ، ص ۲۲۴ .
- [۲۰۶] - صحیح البخاری ، باب جبرئیل قرآن را بر پیامبر عرضه می کرد ، الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۱۹۴ .
- [۲۰۷] - سنن ترمذی ، ج ۲ ، ۲۹۸ و سنن ابن ماجه ، ص ۱۲ .
- [۲۰۸] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۱۹۳ .
- [۲۰۹] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۱۹۳ .
- [۲۱۰] - مختصر تاریخ ابن عساکر ، ج ۲ ، ص ۳۷۱ .
- [۲۱۱] - تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۵ و سوره های قصص ، آیه ۸۳ و زمر ، آیه ۶۰ .
- [۲۱۲] - صحیح البخاری ، باب مناقب فاطمه ۳ ، ج ۵ ، ص ۶۵ و صحیح مسلم ، باب فضائل فاطمه ۳ ، والطبقات ، ج ۲ ، ص ۱۹۳ .
- [۲۱۳] - سوره آل عمران ، آیه ۱۴۴ .
- [۲۱۴] - سوره آل عمران ، آیه ۱۸۵ .

[٢١٥] - سورة زمر ، آية ٣٠ .

[٢١٦] - الطبقات الكبرى ، ابن سعد ، ج ٢ ، ص ٢٤٩ و البداية والنهاية ، ج ٨ ، ص ٧٣ و عيون الأثر ، ابن سيد الناس ، ج ٢ ، ص ٢٨١ و السيرة النبوية ، احمد زيني رحلان ، ج ٢ ، ص ٣٣٩ و شرح نهج البلاغه ، ج ٦ ، ص ٥٢ و ...

[٢١٧] - عيون الأثر ، ابن سيد الناس ، ج ٢ ، ص ٢٨٢ و تاريخ اليعقوبي ، ج ٢ ، ص ١٢٧ و تاريخ الطبرى ، ج ٢ ، ص ٤٦٢ و الكامل فى التاريخ ، ابن اثير ، ج ٢ ص ٣٣٥ و مختصر تاريخ دمشق ، ابن سعد ، ج ٢ ، ص ٢٥١٢ و الطبقات ، ابن سعد ، ج ٤ ، ص ١٩١ .

[٢١٨] - الإرشاد ، شيخ مفيد ، ص ٩٦ .

[٢١٩] - تاريخ الطبرى ، ج ٢ ، ص ٤٦٢ و تاريخ ابوالفداء ، ج ١ ، ص ٢٢٠ .

[٢٢٠] - البداية والنهاية ، ج ٨ ، ٧٣ .

[٢٢١] - نظريات الخليفتين ، از مؤلف حاضر ، ج ١ ، ص ٢٥٥ - ٢٩٣ .

[٢٢٢] - زيرا در این هنگام فرستاده عمر یعنی سالم بن عبید نزد او آمد . کنز العمل ، متقی هندی ، ج ٧ ، ص ٢٣٢ .

[٢٢٣] - التحفة اللطيفة ، سخاوى و البداية والنهاية ، ابن كثير ، ج ٨ ، ص ٧٣ .

[٢٢٤] - گروه قريش عبارتند از : ابوبكر ، عمر ، ابن جراح ، ابن عوف ، عايشه ، حفصه ، عثمان ، ابن ابى وقاص ، و عمرو بن عاص . مسند احمد بن حنبل ، ج ١ ، ص ٣٢٥ و صحيح مسلم ، آخر وصايا و اوایل جزء دوّم .

[٢٢٥] - الملل والنحل ، شهرستانی ، ج ١ ، ص ٢٢ .

[۲۲۶] - منتخب کنز العمال ، متّقی هندی ، ج ۳ ، ص ۱۱۴ .

[۲۲۷] - البداية والنهاية ، ابن کثیر ، ج ۵ ، ص ۲۵۳ و تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۹ و سیره ابن هشام ، ج ۴ ، ص ۳۰۱ .

[۲۲۸] - تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۴۳ و انساب الأشراف ، ج ۱ ، ص ۵۶۸

شگفتا، آیا آنان نمی دانند که پیکر پاک پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) هرگز بدبو نمی گردد هر چند روزگاری دراز بر آن بگذرد؟! اینک و پس از قرنها که از وفات بعضی از بزرگان شیعه می گذرد بدن ایشان را صحیح و سالم مشاهده کرده اند تا چه رسد به بدن پاک معصومین(علیهم السلام) (مترجم).

[۲۲۹] - مسند احمد حنبل ، ج ۱ ، ص ۵۵ و صحیح بخاری ، ج ۴ ، ۱۱۱ و تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۴۶ .

[۲۳۰] - تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۵۲ و اسد الغابة ، ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۳۳۳ و الطبقات الکبّری ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۹۴ .

[۲۳۱] - صحیح بخاری ، ج ۸ ، ص ۱۵۰ ، در لسان العرب ، ج ۱۱ ، ص ۷۱۰ ، در حدیث حوض آمده است : رهایی نمی یابد از آنان مگر به اندازه (همل النعم) همل یعنی شتران گمشده و واحد آن هامل است . یعنی رهایی یابنده از آنان به اندازه رهایی یافتن شتران گمشده ، اندک است .

[۲۳۲] - العقد الفرید ، ج ۴ ، ص ۲۵۹ و تاریخ ابوالفداء ، ج ۱ ، ص ۱۵۶ و تاریخ الطّبری ، ج ۳ ، ص ۱۹۸ .

[۲۳۳] - چنانچه به فاصله اندکی در کربلا خاندان پیامبر را قتل عام کردند و یزید سرود که : لیت اشیا خی ببدر شهدوا .. کاش پدرانم در جنگ بدر زنده بودند و می دیدند که چگونه از خاندان محمد انتقام گرفتیم .

[۲۳۴] - شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۶ ، ص ۵ .

[۲۳۵] - کنزالعمال ، متقی هندی ، ج ۳ ، ۱۳۸ .

[۲۳۶] - مسند احمد حنبل ، ج ۱ ، ص ۳۲۵ و صحیح مسلم ، ج ۱ ، ص ۲۳۳ و السقیفه و الخلافه ، جوهری و صحیح البخاری ، ج ۲ ، ص ۱۱۸ .

[۲۳۷] - تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۹ و سیره ابن هشام ، ج ۴ ، ص ۳۰۱

[۲۳۸] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۰۶ .

[۲۳۹] - صحیح البخاری ، ج ۴ ، ص ۹۲ و ۱۷۴ و ج ۵ ، ص ۲۰ ، و ج ۸ ، ص ۹۵ و صحیح مسلم ، ج ۸ ، ص ۱۷۲ ، و سنن ترمذی ، ج ۲ ، ص ۲۵۷ .

[۲۴۰] - البداية والنهاية ، ابن کثیر ، ج ۵ ، ص ۲۴۵ .

[۲۴۱] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۰۳ .

[۲۴۲] - الموطأ مالک بن أنس ، ص ۲۳۶ .

[۲۴۳] - انساب الأشراف ، ج ۱ ، ص ۵۸۶ و اعلام النّساء ، ج ۴ ، ص ۱۱۴ و مروج الذهب ، مسعودی ، ج ۳ ، ص ۷۷ .

[۲۴۴] - تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۱۵ .

[۲۴۵] - مصدر سابق .

[٢٤٦] - دلائل النّبوة ، طبرى ، ص ٤٥ .

[٢٤٧] - صحيح البخارى ، ج ٥ ، ص ١٧٧ و تاريخ الطبرى ، ج ٣ ، ص ٢٠٢ و  
الامامة والسياسة ، ج ١ ، ص ١٤ و اعلام النّساء ، ج ٣ ، ص ٣١٤ و صحيح مسلم ،  
ص ١٢٥٩ .

[٢٤٨] - العقد الفريد ، ابن عبدربه ، ج ٤ ، ص ٢٤٧ و السقينقه والخلافة ، عبدالفتاح  
عبدالمقصود ، ص ١٣ و تاريخ أبي زرعة ، ص ١١١ و اسدالغابة ، ج ١ ، ص ٣٥٩ و  
تاریخ ابوالفداء ، ج ١ ، ص ٣٣٣ .

[٢٤٩] - مجمع الزّواید ، ص ١٩٠ و تاريخ أبي زرعة ، ص ٣٣٥ والطبقات ، ابن سعد  
، ج ٥ ، ص ١٤٠ و تاريخ ابن كثیر ، ج ٨ ، ص ١٠٧ و تاريخ المدنیه المنوره ، عمر  
بن شبه ، ج ١ ، ص ١٢ .

[٢٥٠] - نگاه کنید به اغتیال الخليفة أبي بكر و السيدة عایشه ، اثر مؤلف حاضر .

[٢٥١] - نظریات الخليفتین ، از مؤلف حاضر ، ج ٢ ، ص ١٢٩ - ١٥١ و العقد الفريد  
، ابن عبدربه ، ج ٤ ، ص ٢٤٧ و ٢٥٠ و طبقات ابن سعد ، ج ٣ ، ص ١٩٨ و مروج  
الذهب مسعودی ، ج ٢ ، ص ٣٠١ و ٤١٠ و سنن بيهقی ، ج ٩ ، ص ١٢٨ و مختصر  
تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ٨ ، ص ٢٤ و ٢٦ ، ص ٢٤ و ج ٢٦ ، ص ٢٤ والکامل فی التاریخ ، ج  
٣ ، ص ٢٠٤ و ٣٥٣ والبداية والنهاية ابن كثیر ، ج ٨ ، ص ٩٢ و تاريخ الطبرى ،  
حوادث جنگ بدر و تاریخ الیعقوبی ، ج ٢ ، ص ١٣٨ والأستیعاب ، ج ٢ ، ص ٣٩٣ و  
الأصابه ، ج ٣ ، ص ٣٠٦ و مقاتل الطالبین ، ص ٤٧ و ٤٨ و مستدرک الحاکم ، ج ٣  
، ص ٤٦٧ و أنساب الأشراف ، بلاذری ، ج ٣ ، ص ٥٨ - ٦٠ .

## فصل نهم

### حقایقی تحریف شده

#### عایشه و حفصه همسران پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

برای آشنائی با شخصیت ایندو ، بهترست که برخی از کارهای ایشان را مرور کنیم :  
بخاری دوری جستن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) از زنانش یعنی طلاق عایشه و  
حفصه را ذکر کرده است . (۲۵۲)

مسلم نزول آیه ( عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَقْكُنَّ أَنْ يُبَدِّلُهُ أَزْواجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ )  
امید است که اگر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) شما را طلاق داد خدا به جای شما  
زنانی بهتر از شما به او بدهد که همه با مقام تسلیم و ایمان باشند . (۲۵۳)  
را درباره این حادثه تأیید کرده است .

حاکم نیز گفته است : پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) عایشه و حفصه را طلاق داد اما  
دباره رجوع فرمود . (۲۵۴)

این از چیزهایی است که بداخللaci ، ناسازگاری و عدم محبت ایندو را نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآل‌الله) می‌رساند و نیز مبین خشم رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌الله) نسبت به آندو می‌باشد و آندو چون همسران نوح و لوط هستند .

خداوند متعال درباره آندو می‌فرماید : ( ضَرَبَ اللَّهُ مِثْلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا إِمْرَأً نُوحَ وَامْرَأً لَوْطًا كَانَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا . . . ) . یعنی خدا برای کافران ، زن نوح و زن لوط را مثل آورد که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آنها خیانت ورزیدند . . . (۲۵۵)

حصه و عایشه علیه رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌الله) و برای آزار او اتفاق کرده بودند (۲۵۶) و آیه نازل شد که : ( إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَّتْ قُلُوبَكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ . . . ) . یعنی حتی اگر به درگاه الهی توبه کنید (بدانید) که قلبهايتان لغش یافته است و اگر بر آزار او اتفاق کنید . . . (۲۵۷)

عایشه و حصه آنقدر رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌الله) را آزار می‌دادند که تمام آنروز را خشمگین سپری می‌کرد . (۲۵۸)

عمر بن خطاب به دخترش حصه گفت : تو می‌دانی که رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌الله) تو را دوست ندارد . (۲۵۹)

اینکه بخاری به این مسئله اعتراف می‌کند بیانگر آنست که خبر آزار رساندن آندو به پیامبر (صلی الله علیه وآل‌الله) میان مردم شایع و متواتر شده بود .

خداوند متعال می‌فرماید : ( مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعِفَ لَهَا العَذَابُ ضعفین . . . ) . یعنی هر یک از شما - همسران پیامبر - که به کار ناروائی آشکارا و دانسته اقدام کند او را دو برابر دیگران عذاب کنند . (۲۶۰)

و ایندو همانهایی هستند که به مليکه همسر جدید رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) گفتند به پیامبر بگو (از تو به خدا پناه می برم) که او آن را دوست دارد . آن بیچاره نیز آنرا به رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) گفت و پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) او را طلاق داد . (۲۶۱) و به همین روش سبب شدند تا رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) اسماء دختر نعمان را طلاق دهد که بینوا از غصّه و دلتگی دق کرد . (۲۶۲)

و این پناه برنده‌گان به خدای سبحان از پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به تعلیم عایشه و حفظه بیش از یکی دو مورد بوده اند .

و نیز عایشه در نسبت ابراهیم پسر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) تشکیک کرد (۲۶۳) و از خدیجه (علیه السلام) بد گفت . (۲۶۴)

همچنین عایشه و حفظه در زمان بیماری رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) با او مخالفت کرده و هر کدام خواستند تا پدر خود را برای امامت نماز جماعت دعوت کنند که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به آندو فرمود : شما چون زنان فتنه گر اطراف یوسف (علیه السلام) هستید . (۲۶۵)

عایشه با کلام خداوند تبارک و تعالی که می فرماید ( وَقَرَنْ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى ) یعنی ای زنان پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در خانه هایتان بنشینید و آرام گیرید و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خودآرایی نکنید . (۲۶۶) مخالفت آشکار کرده و راهی بصره گردید .

و سفارش رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) مبنی بر امتناع از جنگیدن با امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) را ندیده گرفت و آتش جنگ جمل را برافروخت و در

آن با امیر مؤمنان جنگید و حفصه نیز می خواست در آن شرکت جوید اما برادرش عبدالله جلوی او را گرفت. (۲۶۷)

زبیده همسر هارون الرشید بهتر از عایشه به آیه قرآن عمل کرده است زیرا آمده است که :

( هنگامی که محمد امین خلیفه عباسی - فرزند زبیده - را کشتند خادمان زبیده به وی گفتند : چرا نشسته ای در حالیکه امیرالمؤمنین را گشتند ؟

زبیده گفت : وای بر شما می گویید چه کنم ؟

گفتند : برای خون خواهی او خارج شوید همانطور که عایشه برای خون خواهی عثمان خارج شد .

زبیده گفت : ساکت شو ای بی مادر ، زنان را چه با خون خواهی و جنگ با مردان ؟ سپس دستور داد تا لباسهایش را سیاه کردند و لباسی خشنی از مو پوشید . (۲۶۸)

روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به عایشه فرمود : آیا شیطانت ترا تسخیر کرده است ؟ (۲۶۹)

و نیز درباره منزل عایشه فرمود : فتنه اینجاست ، فتنه اینجاست ، فتنه اینجاست . از اینجا شاخ شیطان بیرون می آید . (۲۷۰)

و رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به کسی که در خانه عایشه به او ( پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) دارو (سم) نوشاند فرمود : این (زن) از شیطان است . (۲۷۱)

مخالفت های عایشه با رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) ادامه یافت چنانچه در مخالفت با فرمایش پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) که فرموده بود : ( فرزند ، از آن

صاحب بستر است و جزای زناکار سنگ است ) برای زیاد بن أبيه نوشت : ( زیاد بن ابوسفیان ) . ( ۲۷۲ )

عايشه و حفشه از قتل امير مؤمنان علی بن ابيطالب ( عليه السلام ) شاد شدند ( ۲۷۳ ) .

و در حالیکه رسول خدا ( صلی الله عليه وآلہ ) فرموده بود : ) الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنّة يعني حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند ( ۲۷۴ ) عايشه و مروان بن حکم از دفن امام حسن مجتبی ( عليه السلام ) در کنار جدش رسول خدا ( صلی الله عليه وآلہ ) جلوگیری کردند . ( ۲۷۵ )

بنابراین عايشه و حفشه ، پیامبر ( صلی الله عليه وآلہ ) را به خشم آورده و با وی مخالفت ورزیدند تا آنجا که رسول خدا ( صلی الله عليه وآلہ ) آندو را طلاق داد و نیز خاتم پیامبران را به همسران جدیدش طوری معرفی کردند که باید از او به خدا پناه بُرد و در حدیث به او دروغ بستند و عايشه با فتو و شرکت خود در جنگ و رهبری آن سبب کشته شدن تعداد زیادی از مسلمانان گردید .

در بصره نیز دستور قتل نفر از نگهبانان بیت المال آنجا را صادر کرد تا بر اموال موجود در آن دست یابند . ( ۲۷۶ )

هر کس مرتکب چنین کارهایی شود برایش آسان خواهد بود که جنایتی دیگر را نیز مرتکب شود و این تأییدی است بر اقدام او به قتل پیامبر ( صلی الله عليه وآلہ ) برای ایجاد زمینه حکومت پدرش .

روايات صحیحه هم شرکت او را در قتل رسول خدا ( صلی الله عليه وآلہ ) تأیید می کند . ( ۲۷۷ )

و همانگونه که اکثر مردان تروریست - از قبیل محمد بن مسلمه(۲۷۸) - خودشان هم عاقبت ترور شدند عایشه نیز بدست معاویه بن ابوسفیان کشته شد. (۲۷۹)

همچنین روایات صحیحه بیانگر شرکت حفصه در قتل رسول خداست و کارهای او نیز مؤید این مسئله است. (۲۸۰)

و همان زمان که عایشه و حفصه در سایه خلافت پدران خود در کمال راحتی و برخورداری می زیستند بانوی بانوان جهان ، حضرت زهرای مرضیه جز اندوه و حرمان و کشته شدن نصیبی نداشت . چنانچه خود می فرمود :

صُبَّتْ عَلَى مَصَابِّ لَوْ أَنَّهَا \*\*\* صُبَّتْ عَلَى الْأَيَامِ صَرَنَ لِيالِيًّا (۲۸۱)

المصیبت هایی بر من فرو ریخته که اگر بر روزها فرو می ریخت ، شب ظلمانی می گردیدند .

البته رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) او را برای استقبال از مشکلات و مظالم آماده کرده بود و این نیز خود از علائم نبوت است . او به فاطمه (علیها السلام) فرمود :

ای فاطمه بر تلخی دنیا شکیبا باش تا فردا به نعمت های آخرت دست یابی . آنگاه این آیه کریمه نازل شد : (وَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضِي ) یعنی و پروردگار تو به زودی به تو چندان عطا کند که تو راضی شوی . (۲۸۲)

چه کسانی توسط ام المؤمنین کشته شدند ؟

گرچه عایشه و خدیجه هر دو همسر پیامبرند اما تفاوت های اساسی در راه و روش و رفتار آندو بچشم می خورد . عایشه خشن بود و سعی می کرد از قدرت ، در حل

مشکلات سود جوید چنانچه پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به این موضوع اشاره فرموده است .

در روایتی از ام سلمه همسر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) آمده است : شبی رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از بستر خود برخاست در حالیکه می فرمود : لا اله الا الله امشب دیگر از خزان چه باز شده ؟ لا الله الا الله امشب دیگر از فتنه ها چه نازل شده ؟ چه کسی صاحبان این حجره ها را بیدار می کند ؟ منظور آنحضرت همسرانش بودند . . . چه بسا پوشیده ای در دنیا که در آخرت برهنه است ؟ (۲۸۳)

و بخاری روایت کرده است : (رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) خطبه خواند و در آن به خانه عایشه اشاره کرد و فرمود : فتنه اینجاست ، فتنه اینجاست ، فتنه اینجاست .

از اینجاست که شاخ شیطان بیرون می آید) (۲۸۴).

حدیث رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در اینجا عام است و همه انواع فتنه را دربر می گیرد و منبع آنرا نیز خانه عایشه معرفی می فرماید . آیا مقصود آنحضرت شرکت عایشه در قتل پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) است (چنانچه در روایت آمده ) ؟ یا مقصود آنحضرت شرکت عایشه در حمایت از طرح سقیفه در غصب خلافت می باشد ؟ یا مراد آنحضرت تلاش وسیع عایشه برای کنار زدن ثقل گرانبهای معادل قرآن یعنی اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) است ؟ یا مقصود آن جناب ، راه انداختن جنگ جمل به خون خواهی عثمان است و حال آنکه خود عایشه زمینه قتل عثمان را فراهم آورده ؟ یا . . . یا آنکه پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) با این حدیث مبارک به همه موارد و فتنه هایی که عایشه در آنها دخالت داشته ، اشاره فرموده است ؟ حفصه و عایشه وضعیتی آشکار از حیث شدت و خشونت در برخورد با رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) داشتند و آیات قرآن که درباره آندو نازل شده گواه این مطلب

است و ما قبلاً به آن اشاره کردیم اما ام المؤمنین عایشه در این مسأله سخت تر بوده بطوریکه پیامبر با اشاره به منزل او سه بار آنرا خانه فتنه خوانده است .

طول مدت همراهی با رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) تأثیری در عایشه نگذاشت و با آنکه حدود یک دهه با پیامبر زیست چیزی از قساوت او کاسته نشد بطوریکه به کسانی که از آنها نفرت داشت رحم نمی کرد - هر چند که بر حق بودند - و در دفاع از کسانی که آنها را دوست داشت سستی نمی ورزید - هر چند که بر باطل بودند - .

این همان منطق اعراب زمان جاهلیّت است چنانچه شاعری جاهلی می گوید :

لا يسألون أخاهم حين يندهم \*\*\* في النائبات على ما قال برهانا

يعنى از برادرشان وقتی که آنها را در سختی ها به کمک بطلب دلیل و برهانی بر آنچه می گوید نمی طلبند .

افراد دوره جاهلیّت اگر محبت می ورزیدند و یا متنفر می شدند دقیقاً بر اساس تعصّبی بود که داشتند و در راه خون خواهی جاهلانه به هر وسیله ممکن دست می زدند و از حمل سلاح و طی مسافت‌های طولانی در راه اهداف خود و اهداف قبیله شان سستی نمی پذیرفتند .

طبيعي است که اينگونه کارها از اعمال و صفات مردانه است نه زنانه ، بجز بعضی از موارد شاذ و نادر، اما ام المؤمنین عایشه دست به کارهایی زد که زنان در جاهلیّت و اسلام از انجام دادن امثال آن عاجز ماندند .

وقتی از زبیده همسر هارون الرشید خواستند تا برای پرسش امین که بدست مأمون کشته شده بود مانند عایشه خون خواهی کند ، برای اطاعت از فرمان الهی آنرا رد

کرد و جلوی آنرا نیز گرفت . زیرا خداوند متعال در قرآن فرموده است : ( ای زنان پیامبر در خانه هایتان بنشینید و مانند دوره جاهلیّت پیشین آرایش و خودآرائی نکنید ) . ( ۲۸۵ )

در حالیکه مصادر اشاره دارند به شرکت ام المؤمنین عایشه در کشتن رسول خدا و فتوای او به قتل عثمان و اینکه او سبب کشته شدن بیش از بیست هزار نفر مسلمان در جنگ جمل و ششصد نفر در بصره شد ( ۲۸۶ ) و اینکه او از کشته شدن امیرمؤمنان علی ( عليه السلام ) شاد شد و شادی خود را اعلام داشت زیرا از قتل علی ناامید شده بود و این شعر را گفت :

فَأَلْقَتْ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّ بِهَا النَّوْى \*\*\* كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالإِيَابِ الْمَسَافِرِ

يعنى آن زن عصای خود را ( چون موسی ) بینداخت ( کنایه از اینکه همه تلاش خود را بکار بست ) و در نتیجه خواسته هایش به وسیله آن فراهم شد همانگونه که چشم از بازگشت مسافر روشن می شود .

و با شنیدن خبر شهادت علی ( عليه السلام ) ، سجده شکر بجا آورد ( ۲۸۷ ) و از آن پس خادم خود را عبدالرحمن نامید بخاطر اظهار علاقه و بزرگداشت نسبت به عبدالرحمن بن ملجم مُرادی که از خوارج بود و امیرمؤمنان امام علی بن ابیطالب ( عليه السلام ) را به قتل رساند و پیامبر اکرم ( صلی الله علیه وآلہ وسَلَّمَ ) او را ( أشقى الآخرين ) یعنی شقاوت پیشه ترین فرد امت های پسین نامیده بود . ( ۲۸۸ )

از مسروق روایت شده که گفت : بر عایشه وارد شدم و نزد او نشستم و او برایم سخن می گفت . سپس غلام سیاهش را که به او عبدالرحمن می گفتند صدا زد . غلام آمد

و ایستاد . عایشه به من گفت : می دانی مسروق چرا اسم اینرا عبدالرحمن گذاشته ام ؟ گفتم : خیر . گفت : بخاطر علاقه ای که به عبدالرحمن بن ملجم دارم . (۲۸۹)

و این در حالی است که خود عایشه در آخرین روزهای زندگی اش از رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) روایت کرده است که آنحضرت فرمود : ( من سید اولاد آدم هستم و علی سید عرب است ) ( ۲۹۰ ) آری او اینرا می دانست اما به جهت مخالفت با امیرمؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) آنرا از مردم مخفی می داشت .

اما امام علی (علیه السلام) در طول خلافت خود از برانگیختگی آتش کینه او و به خشم آوردنش پرهیز می فرمود چنانچه خواسته او را - که پس از جنگ جمل از امیرمؤمنان خواست تا شرکت کنندگان در جنگ و پنهان شدگان در خانه او در بصره را به قتل نرساند و عفو فرماید - پذیرفت و او را اکرام کرد و معزز داشت و به خانه اش در مدینه منوره به همراهی برادرش محمدبن ابوبکر باز گرداند و این همه بخاطر احترام و علاقه ای بود که امیر مؤمنان نسبت به شخص رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) می ورزید .

رابطه بین رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) و همسرانش عایشه و حفظه خوب نبود و پیوسته رو به تیرگی بود تا جایی که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به آندو فرمود : شما چون زنان فتنه گر اطراف یوسف هستید . ( ۲۹۱ )

و وقتی دیگر خداوند در قرآن نازل فرمود : ( إِنْ تَتَوَبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَّتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهِرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجَرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَقْكُنَّ ... اینک اگر شما دو زن به سوی خدا توبه هم کنید باز هم قلبهایتان لغزش یافته است و اگر بر آزار او ( یعنی پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) )

همدانستان شوید خداوند سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مومنین (یعنی علی بن ابیطالب (علیه السلام) به روایت عامّه و خاصّه) و فرشتگان حق یاور اویند. امید هست که خدای او شما را طلاق دهد.. (۲۹۲) (ابن عباس از عمر بن خطاب سؤال کرد که مقصود از این آیه چه کسی است و عمر گفت؟: عایشه و حفصه.

عایشه از پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) روایت کرده که آنحضرت در هنگام بیماری اش از زنان خود خواست تا در خانه عایشه معالجه شود اماً بعداً دروغ بر آن بست و افزود : سپس به خانه میمونه بازگشت و آنجا دردش شدت یافت. (۲۹۳)

خود عایشه می گوید : رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) آرزومند مرگ من بود و می گفت : دوست داشتم که تا زنده هستم پیش بیاید که بر تو نماز بخوانم و تو را دفن کنم. (۲۹۴)

چیزهایی که عایشه در زمان حیاتش به آنها پرداخته ، بیانگر سختی طبع و خشونت اخلاق و تندي امیال اوست از جمله سبب شد تا یکی از همسران رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فریب او را خورده و جمله (پناه به خدا می برم از تو) را به رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بگوید و آنحضرت او را طلاق دهد.

آن زن اسماء بنت نعمان بود که به فریب عایشه به پیامبر گفت : به خدا پناه می برم از تو.

و رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : پناهنده به خدا ایمن شد ، به خانواده ات ملحق شو. (۲۹۵)

و زمانی عایشه صدایش را روی صدای پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بلند کرد که در نتیجه پدرش (ابوبکر) او را زد.

و زمانی ظرف ام سلمه را که در آن غذایی جلوی پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)  
گذاشته بود ، شکست . (۲۹۶)

و زمانی همراه لشگری از ناکشین ( بیعت شکنان ) برای کشتن وصی رسول خدا  
یعنی حضرت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) به حرکت درآمد و در  
حالی که عبدالله بن عمر ( برادر حفصه ) از پیوستان حفصه به آنها جلوگیری می  
کرد ، عایشه بر شدّت و با تأکید ، مایل به شرکت در جنگ جمل بود . (۲۹۷)

عایشه سبب کشته شدن بیست هزار نفر مسلمانی شد که شهادت می دادند  
لاله الاله محمد رسول الله . (۲۹۸)

عایشه همراه با مروان بن حکم از دفن نوه پیامبر ، امام حسن بن علی (علیه السلام)  
در کنار جدّش رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) ممانعت کرد .

براستی انسان از رفتار عایشه نسبت به همسران پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ، وصی  
پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) و نوه پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به شگفت می آید !

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) درباره فتنه فرمود : سه چیز از پروردگارم خواستم  
که دوتای از آنها را به من عطا فرمود و سومی را از من منع فرمود ; از پروردگارم  
خواستم که امّتم را به سنتی هلاک نکند پس آنرا به من عطا فرمود و از او خواستم  
که امّتم را با غرور هلاک نکند پس آنرا به من عطا فرمود و از او خواستم که دشمنی  
و کینه شان را بین خودشان قرار ندهد پس آنرا به من نداد - و در روایتی دیگر آمده  
است - و از خدا خواستم که آنها را گروه گروه قرار ندهد پس امتناع فرمود . (۲۹۹)

أَسَمَّةُ بْنُ زِيدٍ رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَرِهَ قَطْرَانَ إِذَا مَرَأَهُ فِي الْمَدِينَةِ فَأَعْصَمَهُ اللَّهُ مِنْهُ فَلَمْ يَأْتِهِ حَاجَةً إِلَّا أَعْصَمَهُ اللَّهُ مِنْهُ حَتَّىٰ أَتَاهُ الْمَوْتَ فَلَمْ يَأْتِهِ حَاجَةً إِلَّا أَعْصَمَهُ اللَّهُ مِنْهُ حَتَّىٰ أَتَاهُ الْمَوْتَ

رأي مود :

آیا آنچه من می بینم شما هم می بینید؟ من جایگاههای فتنه را چون اثر قطرات باران بر روی زمین بین خانه هایتان مشاهده می کنم. (۳۰۰)

### کشته شدن جن توسط همسر پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) !

ام المؤمنین عایشه برای حل مشکلات خود به زور متولّ می شد و هر که را که با روش و اهداف او مخالفت می ورزید - هر کس که می خواست باشد - درهم می کوبید .

به همین جهت در اداره امور و برخورد کریمانه با اشخاص ، بر او ترحم می کردند و بدی او را با بدی پاسخ نمی دادند اما او همچنان بر شیوه ناپسند خود پایی می فشد ، چنانچه در پایان جنگ جمل عایشه گمان نمی کرد که با آن پرونده سیاسی که از مخالفت با اهل بیت و تلاش برای نابودی برنامه های آسمانی ایشان دارد ، باز هم امیرمؤمنان علی (علیه السلام) با چنان لطف سرشار و بزرگواری خیره کننده با وی برخورد نماید .

به مطلب خود باز گردیم ; در روایتی آمده است :

( یک نفر جن نزد عایشه می آمد و عایشه او را بارها و بارها به سختی می انداخت . پس یکبار ابا کرد مگر آنکه آشکار شود . پس عایشه با آهنی به او حمله ور شد و او را کشت .

آنگاه شب در خواب دید که به او می گویند : چرا فلانی را به قتل رساندی در حالیکه او از کسانی بود که در جنگ بدر حضور داشت و - آنقدر مؤمن بود که - هر گاه سر بر亨ه بودی یا لباس به تن نداشتی نزد تو نمی آمد . بلکه او فقط برای شنیدن حدیث رسول (صلی الله علیه وآلہ) از تو می آمد و همه احادیث دور و نزدیک را از تو اخذ کرده بود . عایشه اینرا برای پدرش گفت و ابوبکر گفت : دوازده هزار (درهم) بعنوان دیه او صدقه بده ) . ( ۳۰۱ )

از خواندن این روایت می فهمیم که عایشه شخص مسلمانی را که در کنار رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در جنگ بدر شرکت داشته است ، به قتل رسانده است .

اما واضح است که دست سیاست بازان خبر را تحریف و تغییر داده و انسان را تبدیل به جن کرده است زیرا عاقلانه نیست که بپذیریم عایشه با دستان ضعیف خود فردی از جن را کشته باشد و آیا اصلاً کشتن جن ممکن است ؟

حقیقت چیست ؟ حقیقت آنست که حزب قریشی از زمان جاهلیّت بار مسئولیت حوادث را بر گردن جن می گذاشت تا از تبعات و خطرات آن در امان بماند .

برای نمونه ، کفار قریش طالب بن ابیطالب را - که هنوز اسلام نیاورده بود - به سبب مخالفتش از شرکت در جنگ بدر و جنگیدن با رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) کشتنند و چون از شمشیرهای بنی هاشم می هراسیدند ادعای کردند که اجنه او را ربوده اند . ( ۳۰۲ )

و هنگامی که محمد بن مسلمه - مأمور ویژه عمر - سعد بن عباده را در شام ترور کرد ، رژیم به سرعت آنرا به جن نسبت داد و حتی شعری هم در اینباره سر هم کرده و منتشر ساختند . ( ۳۰۳ )

پس فرض سؤال ایست که : آن صحابی که به دست عایشه کشته شده چه کسی است ؟

منزل عایشه در کنار مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) می باشد و حادثه هم آنجا اتفاق افتاده است یعنی جائیکه شب و روز مسلمانان در آن به نماز می ایستند پس چگونه هویت این صحابی مقتول ناشناس مانده است ؟ نمی دانیم امّا شاید وی حباب بن منذر باشد که به سبب مخالفت با حکومت پدر عایشه درست در همان تاریخ و به طور مشکوکی در گذشته است .

بهر حال باید پرسید اگر عایشه برای این صحابی مقتول دیه می پردازد پس چرا برای مسلمانانی که عایشه سبب شد تا در جنگ جمل کشته شوند دیه نپرداخت و چرا برای عثمان دیه نپرداخت با آنکه معیره بن شعبه صریحاً به عایشه گفت : تو بودی که عثمان را کُشتی . (۳۰۴)

## پیامبر آرزوی مرگ زود هنگام همسرش را می کند

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) راجع به منزل عایشه فرمود : فتنه اینجاست ، فتنه اینجاست ، فتنه اینجاست ، از اینجاست که شاخ شیطان در می آید . (۳۰۵)

و در روایتی دیگر عایشه می گوید : رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بر من وارد شد در حالی که سر درد داشت و من نیز از سر درد شکایت کردم و گفتم : ای وای سرم . پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : بلکه بخدا قسم این من هستم که باید بگوییم ای

وای سرم سپس فرمود : چه می شد ای عایشه اگر قبل از من می مُردی و من کارهای تو را به عهده می گرفتم و بر تو نماز می گذاشتم و تو را دفن می کردم .

گفتم : بخدا قسم اگر چنین شود گمان می کنم با بعضی از زنهایت در حجره من آخر همان روز خلوت کنی . رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) خندید امّا درد سرش که شدت یافته بود بر او غلبه کرد ( او را به خود مشغول کرد ) . (۳۰۶)

در روایت دیگری قاسم بن محمد از عایشه روایت کرده است : که رسول خدا به من گفت : اگر مرگت فرا می رسید و من زنده بودم برایت استغفار و دعا می کردم .

گفتم : وای بر من ، بخدا قسم بنظرم می رسد که مرگ مرا دوست داری و اگر چنین شود آخر همان روز برای برخی همسرانت داماد خواهی شد . (۳۰۷)

عایشه از این کلام رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) دریافته بود که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) علاقه دارد که مرگ او فوری و سریع فرا رسد لذا دهشت زده فریاد برآورد . البته پیامبر اگر آرزوی مرگ او را می نماید بخاطر آگاهی از فتنه هایی است که می داند عایشه پس از وی در آنها غرق می شود و فتنه هایی است که خود عایشه رأساً آنها را پدید می آورد . امّا عایشه به گفتار و آرزوی خاتم پیامبران هیچ اعتنایی نکرد و آنچه را که آنحضرت برایش آرزو داشت ، آرزو ننمود ; بلکه سخن و دعا و آرزوی وی را رد کرده و در انگیزه آن بزرگوار شک کرد و آنها را مقاصد و انگیزه هایی دنیوی پنداشت ، یعنی گمان کرد که انگیزه پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) از طرح چنین آرزویی ، علاقه به ازدواج به زنهای دیگر آنهم در حجره اوست .

در حالیکه برای وی شایسته تر آن بود که چنان زندگی کند که رسول خدا بپسندد تا به مغفرت خواهی آنحضرت در دنیا و شفاعت او در آخرت نایل آید .

## حقایقی تحریف شده

روایتگران اموی و قصه پردازان ایشان هر چه را که بر آن دست یافتند و توان دستکاری در آن را داشتند تغییر دادند : از جمله رنگ و (اصل و نسب) و بردگی یا عدم بردگی صحابه .

عمر بن خطاب یک بردۀ حبشه سیاه پوست از بردگان ولید بن مغیره مخزومی بود اما او را آزاد و از اولاد حضرت اسماعیل (علیه السلام) و سفید پوست بر عکس آدم(۳۰۸) (دارای پوست تیره) معرفی کردند ! این تحریف های عمدی سبب می شود که خواننده اعتماد خود را نسبت به آن دسته از نویسندگان و راویان از دست بدهد .

(صهّاک) مادربزرگ عمر بن خطاب و نفیل (جد او) هر دو از زنگیان سیاه پوست حبشه و از بردگان عبدالمطلوب بن هاشم بودند و (حنتمه) مادر عمر بن خطاب از کسانی بود که هشام بن مغیره مخزومی او را یافت و بزرگ کرد . (۳۰۹)

آمده است که عمر بن خطاب کارگر یا (برده) ولید بن مغیره مخزومی بود . (۳۱۰)  
ابن حجر عسقلانی درباره عمر بن خطاب نوشته است : وی با هر دو دست کار می کرد . بلند قد و سیه چرده بود به شدت . (۳۱۱)

و سفیان ثوری نیز گفته است : عمر مردی سیه چرده بود (۳۱۲)  
اما پیروان خط قریشی که از رنگ سیاه نفرت داشتند ، گفتند : عمر ، سفید بوده است . (۳۱۳)

و اقدی به زنگی بودن او اعتراض کرده امّا گفته است : رنگ تیره او در اثر خوردن روغن زیتون در سال قحطی بوده است ؟ ! (۳۱۴)

البته و اقدی کوشیده تا اصل زنگی حبسی بودن وی را از اذهان مردم پاک کند امّا شگفتا که فراموش کرده درباره بلال حبسی بگوید تیرگی او در اثر خوردن روغن زیتون در سال قحطی بوده است !

همچنین ابوبکر و پدرش ابوحافه از برده‌گان بودند و نام او که ( عتیق ) یعنی آزاد شده است برای آنس است که وی از برده‌گی آزاد شده بود .

وی سیاه چرده بود و او را در زمرة سیاهان نام برده اند چنانچه ابن جوزی در کتابش ( عيون الأثر ) آورده است : سیاهان ( از صحابه ) عبارتند از : أسامة بن زید و ابوبکر و سالم مولی ابی حذیفه و بلال بن رباح . ( ۳۱۵ )

و اینکه او را عتیق می نامیدند برای آزادی او از برده‌گی است چنانچه آمده است : جبیر بن مطعم بن عدی به برده اش وحشی گفت : اگر حمزه عمومی محمد را در عوض عمومی من طعیمه بن عدی - که بدست علی بن ابیطالب ( عليه السلام ) کشته شده - به قتل برسانی تو عتیق ( آزاد شده ) هستی . ( ۳۱۶ ) پس عتیق یعنی هر کسی که از برده‌گی آزاد شود .

و فرزندان ابوحافه عبارتند از : عتیق ( ابوبکر ) و عُتیق و مُعْتَق که هر سه به معنی آزاد شده از برده‌گی است .

شاعری از لشگریان عایشه در جنگ جمل به نام عمیر بن اهلب ضبی به برده‌گی ابوبکر اعتراض کرده و گفته است :

أطعنا بنى تيم بن مرّه شقوءَ \*\*\* و هل تيم الا عبد و إماء(٣١٧)

ما از روی بدختی از اولاد تیم بن مرّه (قبیله ابوبکر) اطاعت کردیم در حالیکه آیا  
قبیله تیم چیزی جز بردگان و کنیزان هستند؟

و به همین جهت است که ابوسفیان درباره رژیم ابوبکر گفت : حکومت را چه می  
شود که به دست بی مقدارترین قریش و خوارترین آنها افتاده است . (٣١٨)

و عمر گفته است : افسوس بر ضئیل قبیله تیم . (٣١٩) و ذلیل و ضئیل هر دو به  
معنی خوار و کوچک و بردگ است .

ابو قحافه از بردگان عبدالله جدعان تیمی بود و کارش جار زدن برای دعوت مردم به  
غذا بود چنانچه درباره ابن جدعان، شاعری گفته است :

لَهُ داع بِمَكَهْ مِشْمَعُل \*\*\* و آخر فوق دارتہ ینادی

او یک دعوت کننده چالاک در مکه دارد و یک نفر دیگر که از بالای خانه او مردم را  
ندا می کند .

منظور از دعوت کننده چالاک سفیان بن عبدالأسد و منظور از دیگری ، ابو قحافه ( پدر ابوبکر ) است که هر دو از بردگان عبدالله بن جدعان بودند .

ابن هشام کلبی گفته است : مادر سفیان بن عبدالأسد کنیز عبدالله بن جدعان  
بود (٣٢٠) و او صد نفر بردگ داشت که بلال حبشی از جمله آنهاست . (٣٢١)

ابن جدعان بزرگترین تاجر بردگان و کنیزان در مکه بود و بزرگترین خانه تولید و  
فروش بچه ها را داشت .

او دهها کنیز داشت که آنها را بر مردان عرضه می کرد و چون باردار می شدند بچه ها را به پدرانشان یا به غریبه ها می فروخت. (۳۲۲)

از مجموع آنچه بیان کردیم دانسته می شود که ابوبکر از بردگان سیاه بوده و بردگان سیاه را از حبشه به مگه می آوردند و چون در قبیله بنی تیم آزاد شده، او را ابوبکر تیمی می نامیدند.

اما قلم فروشان درباری و پیروان هوی و هوس ، رنگ و نژاد او را عوض کردند و ابوبکر سفید عربی، گردید در حالیکه سیاه حبشه بود .

البته طبیعی است که آنان سعی کنند که نظریه اسلام را درباره عدم تفاوت رنگ و نژاد به فراموشی بسپارند آنجاکه می فرماید : (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيمُكُمْ) همانا گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیز کارترین شماست. (۳۲۳) و نفرموده سفیدترین شما یا قریشی ترین شما . و لقمان حکیم هم سیاه پوست بوده است(۳۲۴) آیا این برای او نقصی بشمار می آید ؟

عایشه نیز چون پدرش سیاهپوست بوده اما راویان منصف ! ! او را سپیدپوست بلکه سفید بور معرفی کرده اند !

در مصنفات شیخ مفید (رحمه الله)(۳۲۵) و در کتاب تاریخ یحیی بن معین(۳۲۶) از یحیی از عباد روایت می کند که گفت : به سهیل بن ذکوان گفتیم : آیا ام المؤمنین عایشه را دیده ای ؟

گفت : آری .

گفتیم : او را برای ما وصف کن .

گفت : او سیاه بود .

و ابن حجر عسقلانی گفته است : او ( عایشه ) سیه چرده بود . ( ۳۲۷ )  
و بخاری صاحب صحیح نیز از سهیل بن ذکوان نقل کرده که گفت : او سیه  
چرده ( ۳۲۸ ) بود .

در کتاب مجروحین آمده است : عایشه برای ما حدیث گفت و او سیاهپوست بود  
( ۳۲۹ ).

و ابن حجر عسقلانی گفته است : در صورت او ( عایشه ) اثر آبله وجود داشت  
( ۳۳۰ ).

پس عایشه سیه چرده آمیخته با سرخی بود چنانچه در وصف درخت شریان می  
گویند : آن درختی است که در کوهستان می روید و از چوب آن کمان می سازند و  
کمان ساخته شده از آن بسیار خوب و به رنگ سیاه آمیخته به سرخی است ( ۳۳۱ ) و  
نیز هندی های سیاهپوست را در قاره آمریکای شمالی هندی های سرخپوست می  
نامند .

عرب ، وابستگان ( موالی ) خود را ( حمراء ) و مصغر آنها را ( حمیراء ) می نامد  
( ۳۳۲ ).

همچنین عمر بن خطاب نیز سیه چرده آمیخته با سرخی بود . ( ۳۳۳ )  
فرد مسلمان از تغییرات پدید آمده در کتابهای سیره و حدیث و ملاحظه اینکه می  
بینید سیاه ، سفید بور و دروغگو ، فرد مورد اعتماد و ... می شود براستی متأسف  
می شود .

بلال حبشی چون از مخالفین رژیم بود او را بر صفت سیاه و حبشی خود باقی گذاشتند اما دیگران سفید و عربی گردیدند !

درباره همراهی ابوبکر با رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در غار ، آمده است : شیخ ابن صباغ مالکی که از بزرگترین دانشمندان مذهب مالکی است در کتابش (النور والبرهان ) از حسان بن ثابت روایت کرده که گفت :

قبل از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به مکه رفتم تا عمره بجا آورم . قریش را دیدم که به اصحاب رسول خدا دشنام می دادند پیامبر هجرت کرد و علی را در مکه باقی گذاشت و او در بستر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) خوابید و پیامبر چون می ترسید که ابن أبي قحافه (ابوبکر) کفار را به محل او راهنمایی کند او را با خود بُرد (۳۳۴).

و فاطمه (علیها السلام) بانوی بانوان جهان به ابوبکر که دستور حمله به خانه اش را صادر کرده بود فرمود :

بخدا قسم در هر نمازی که بخوانم تو را نفرین خواهم کرد . (۳۳۵)

در حالیکه پیامبر خدا فرموده بود : فاطمه پاره تن من است هر که او را بیازارد به تحقیق خدای متعال را آزره است و هر که او را به خشم آورد خدای متعال را به خشم آورده است . (۳۳۶)

اما از آنجا که ابوبکر فرد اول حکومت بود اموی ها او را فردی سپیدپوست ، عرب و اول مسلمان و مقرّب نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) معرفی کردند و همینطور عایشه را مقرّبترین همسر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) معرفی نمودند و چون عمر

دومین فرد حکومت بشمار می رفت رتبه دوم تقرّب نزد پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را به او دادند و به همین ترتیب ... !

## حدیثهای فضیلت

خواننده از دو موضوع به شگفت می آید :

اول : درست بودن و صحّت آنچه در این کتاب بیان کردیم .

دوم : فراوانی احادیثی که در ستایش قاتلین رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به چشم می خورد .

باید بگوییم :

حدیثهای فضیلت که در کتابهای سیره و حدیث برای ستایش افراد حزب قریشی آمده ، ریشه و اساس صحیحی ندارد و آنها را اموی ها به نفع دوستان خود و به سبب نفرت از اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) ساخته و پرداخته اند .

ابن أبي الحدید معترزلی می گوید : (پس حدیث جعلی و بہتان به مقدار زیاد پدیدار و منتشر گردید ) . (۳۳۷)

جاحظ و سیوطی گفته اند : احادیث واردہ در مدح ابوبکر ساختگی است . (۳۳۸)

معاویه بن ابوسفیان به والیان خود در شهرها نامه نوشت که احادیث جعلی در فضیلت عثمان بسازند و گفت :

( نگاه کنید هر کس قبل از شما هوادار عثمان و دوست او یا اهل و خاندان او بوده و نیز کسانی که فضایل و مناقب او را روایت می کنند ، با آنها همنشین شده و آنان را به خودتان نزدیک گردانیده و گرامی بدارید ) .

پس از مدّتی معاویه به کارگزاران خود نوشت که حدیث درباره عثمان زیاد شده و در هر شهری و هر سمت و سویی بر ملا و افشاء گردیده پس به محض دریافت نامه من مردم را دعوت کنید به ساختن حدیث درباره فضایل صحابه و خلفای پیشین و هر خبری از مسلمانان درباره ابو تراب ( یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام) ) دیدید مثل آنرا درباره صحابه بسازید که این برای من محبوبتر و چشم روشنی آن برایم بیشتر است و دلایل ابو تراب و شیعه او را بهتر باطل می کند و بر آنها سخت تر از مناقب عثمان است . ( ۳۳۹ )

پس احادیث ساختگی در مدح ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و دیگران از سوی افراد حزب قریشی بسیار زیاد شد و سببی نداشت بجز حسادت و دشمنی با اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) .

## محفل مشهور شراب

کتابهای معتبر حدیث ، گوشه ای از محفل مشهور شراب و اسامی اعضای آن را نمایانده است . آنها می نویسند :

ابوبکر و عمر از اعضای محفل مشهور شراب بوده اند و انس بن مالک ساقی قوم بوده و افزوده اند که ابو عبیده جراح ، ابو طلحه زید بن سهل ( صاحب محفل ) و سهیل بن بیضاء و ابوبکر بن شعوب و معاذ بن جبل نیز بوده اند . ( ۳۴۰ )

این واقعه در سال فتح مکّه یعنی سال هشتم هجری اتفاق افتاد.

در زمان جاهلیّت ، قمار بازی و شُرب خمر ابوبکر معروف بوده و پس از جنگ بدر هم همراه عمر شراب خورده و این شعر را در رثای کشته های مشرکین سرودند :

وَكَائِنٌ بِالْقَلِيلِيْبِ قَلِيلِيْبِ بَدْرِ \*\*\* من الْفَتِيَانِ وَالْعَرَبِ الْكَرامِ

أَيُوعْدُنَا أَبْنَى كَبْشَةً أَنْ سَنْحِيَا \*\*\* وَكَيْفَ حَيَاءً أَصْدَاءَ وَهَامِ

أَيْعَجَزُ أَنْ يَرِدَ الْمَوْتَ عَنِي \*\*\* وَيَنْشُرْنِي إِذَا بَلِيتَ عَظَامِي

فَقُلْ لِلَّهِ يَمْنَعُنِي شَرَابِي \*\*\* وَقُلْ لِلَّهِ يَمْنَعُنِي طَعَامِي (٣٤١)

یعنی : در چاههای بدر ، جوانان و عربهای بزرگوار افتاده اند .

آیا پسر کبشه ( یعنی پیامبر ) ما را وعده می دهد که زنده خواهیم شد ؟ چگونه ممکن است زندگی استخوانهای پوسیده ؟

آیا ( خدایت ) نمی تواند مرگ را از من دفع کند ولی می تواند پس از مرگ وقتی استخوانهایم پوسید مرا زنده کند ؟

پس ( ای پیامبر ) به خدایت بگو مانع شراب خوردنم شود و به خدایت بگو مانع غذا خوردنم گردد ( اگر راست می گویی ) .

شرب خمر ابوبکر و عمر و یارانش قبل و بعد از فتح مکّه در محفل مشهور شراب ادامه یافت و وقتی دیگر ابوبکر در ماه رمضان و پس از نزول آیه تحریم شراب ، شراب خورد و چنین سرود :

ذَرِينَى اصْطَبِحْ يَا أَمَّ بَكْرَ \*\*\* فَإِنَّ الْمَوْتَ نَقْبَ عنْ هَشَامِ

ونقب عن أبيك و كان قرماً \*\*\* رحيب الباع شريب المدام  
ألا من مبلغ الرحمن عنِّي \*\*\* بآنٍ تارك شهر الصيام  
وتارك كلما يوحى إلينا \*\*\* محمد من أساطير الكلام  
ولكن الحكيم رأى حميرًا \*\*\* فالجمها فتاهت باللجام (٣٤٢)  
يعنى واگذار مرا اى ام بکر تا بروشني بگويم که مرگ ، کاوشي (بی پاسخ) بود از  
سوی هشام .

و کاوشي بود از سوی پدرت که بزرگ مردی بود گشاده دست و همدم هماره شراب  
.

آيا کسی ( خدای ) رحمن را از سوی من خبردار می سازد که من ماه روزه را ترك  
گفته ام ؟

و نیز ترك گفته ام هر چه محمد از سخنان افسانه ای برای ما وحی می آورد ؟  
آری او فردی حکیم بود که الاغهای را مشاهده کرد و بر سر آنها لجام زد و آنان نیز  
با لجام راه گم کردند .

ابوبکر در هنگام شرب خمر و در آن محفل ٥٨ ساله و عمر ٤٥ ساله و ابو عبیده  
جرّاح ٤٨ ساله و انس بن مالک ١٨ ساله بوده اند .

این در حالی است که خداوند متعال شراب را در سال چهارم هجری و به قولی سال  
هفتم هجری حرام فرموده بود . (٣٤٣)

این قضیه بر طبری چنان گران آمده است که هنگام نقل آن به جای اسم ابوبکر کلمه (رجل) یعنی مردی و به جای ام بکر کلمه (ام عمرو) گذاشته که کنیه عایشه است تا کسی آنها را نشناسد.

اما راویان و دانشمندان حدیث شناس صحّت این روایت را تأیید کرده اند.<sup>(۳۴۴)</sup> عمر به خوردن شراب حتّی در ایام حکومتش ادامه داد البته بعد از آنکه نام آن را به (نبیذ) تغییر داده بود.<sup>(۳۴۵)</sup>

## هدف از ورود برخی به اسلام

بعضی از صحابه به اسلام پیوستند تا به مال و حکومت دست یابند و کفار قریش هم این عده را به خوبی می شناختند. این گروه چون اعلان شهادتین کردۀ بودند از منافقین گردیدند.

این مطلب از کارهای آن افراد، واضح و آشکار است و از جمله آن کارهاست  
- مخالفت آنها با رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ).

- مخالفت شان با دستورات دینی.

- فرار ایشان از صحنه های جهاد.

- تلاش‌های متعدد آنها برای کشتن رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ).

- کفار قریش از کشتن عمر بن خطّاب در صحنه دو جنگ خودداری می کنند با آنکه می توانستند او را بکشند:

۱ - در جنگ اُحد خالد بن ولید همراه با سوارانش امکان آن را یافت که عمر بن خطاب را از دم تیغ بگذراند اماً چنین نکرد خود خالد می گوید :

در جنگ اُحد عمر بن خطاب را دیدم - هنگامی که همراه گروهی در میدان دوری زده و فرار کردند - من با گروهی خشن همراه بودم و عمر تنها بود . به جز من هیچ کس از آنان او را نشناخت . راه خود را از او کج کردم و ترسیدم که اگر او را به همراهانم نشان دهم ، او را در هم کوبند . (۳۴۶)

۲ - در جنگ اُحد ، ضرار می توانست عمر را بکشد اماً چنین نکرد . (۳۴۷)

۳ - در جنگ خندق ، ضرار بن خطاب فهری می توانست عمر را بکشد اماً او را نکشت . در اینباره آمده است :

ضرار بن خطاب فهری با نیزه به عمر بن خطاب حمله کرد و وقتی عمر تیزی آنرا حس کرد آنگاه نیزه اش را از او برداشت و به وی گفت : ای پسر خطاب این نعمتی است از سوی من که شایسته سپاس و شکر است . آنرا فراموش نکن . (۳۴۸)

این عبارات نشان می دهد که کفار قریش مایل به قتل عمر بن خطاب نبوده اند بلکه زندگی او را می خواسته اند .

این نکته بسیار مهمی است و معنای آن اینست که آنها از حقیقت حال او باخبر بوده اند .

این مسئله مستلزم آنست که متقابلاً عمر نیز دست به قتل رجال قریش نگشايد و در عمل نیز چنین شد و عمر در تمام جنگهای رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) با کفار و یهود ، از صحنه گریخت . (۳۴۹)

در زمان حکومت ابوبکر، عمر بن سعید بن عاص اموی، عمر بن خطاب را به سبب خودداری او از پیوستن به لشگر اسامه سرزنش کرد. (۳۵۰)

عمر شمشیرش را در کشتن هیچ کافر یا یهودی به کار نبرد چنانچه از فرزندش عبدالله بن عمر نقل شده است :

( شمشیر عمر چهارصد درهم نقره داشت و معاویه شمشیر عمر را به دست آورده بود اما او هم آن را به کار نبرد ) . (۳۵۱)

ضرار بن خطاب فهری و خالد بن ولید - قبل از مسلمان شدن - بسیاری از مسلمانان را در جنگهای علیه اسلام به شهادت رساندند. (۳۵۲)

و پس از ورود به اسلام نیز همچنان به کشتن مسلمانان ادامه دادند چنانچه خالد بن ولید با ناجوانمردی دستور داد تا مالک بن نویره - رئیس قبیله بنی تمیم که از مسلمانان مخلص و دلیر و در عرب به جوانمردی ضرب المثل بود - بکشند تا به همسر زیبای او دست یابد . لذا ضرار بن خطاب فهری، مالک را که با خدوع و فریب دستگیر شده و دست بسته بود ، گردن زد و خالد همان شب در خیمه مالک به همسر او تجاوز نمود. (۳۵۳)

شگفتا که ابوبکر و عمر و عثمان از کشتن کفار قریش خودداری می ورزیدند اما بسیاری از مؤمنین چون سعد بن عباده و حباب بن منذر و ابوذر و عبدالله بن مسعود را به قتل رساندند .

البته امتناع کفار از کشتن عمر بن خطاب طبیعی است زیرا آنها او را بخوبی می شناختند مگر او همان کسی نبود که کشته های مشرکین در جنگ بدر را ستایش کرده و گفته بود :

در چاههای بدر ، جوانمردان و بزرگواران عرب افتاده اند .

آیا پسر کبشه ( یعنی پیامبر ) به من وعده می دهد که زنده خواهم شد چگونه  
ممکن است استخوانهای پوسیده زندگی کنند ؟

آیا از اینکه مرگ را از من دفع کند ناتوان است امّا وقتی استخوانهایم بپسند آنها را  
می تواند زنده سازد ؟

چه کسی است که به رحمن ( یعنی خدا ) بگوید که من ماه روزه را ترک گفته ام  
( ۳۵۴ ).

عملأ هم حسن ظن کفار قریش در مورد عمر و دخترش حفصه و ابوبکر و دخترش  
عايشه درست از آب درآمد زیرا آنها بودند که اقدام به کشتن رسول خدا (صلی الله  
علیه وآلہ) و دختر او فاطمه زهرا (علیها السلام) کرده و حکومت مسلمین را به چنگ  
اوردند .

عبدالرحمن بن عوف ( یکی از منافقین طرح ترور پیامبر در گردنه تبوک ) نامه هایی  
محرمانه با امیه بن خلف ( یکی از بزرگترین طاغوت های قریش در مکه ) رد و بدل  
می کرد ( ۳۵۵ ) و در جنگ بدر هم تلاش می نمود که جان این طاغوت را حفظ کند  
! ( ۳۵۶ ) همین شخص که چنین در حفظ جان دشمن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)  
می کوشد ، در شب گردنه تبوک قصد جان رسول خدا را می کند ( ۳۵۷ ) و زمانی  
دیگر از دستور رسول الله (صلی الله علیه وآلہ) مبنی بر پیوستان به لشگر اسامه بن  
زید سرپیچی می نماید . ( ۳۵۸ )

وقتی دیگر او را بینیم که همراه حمله کنندگان به خانه فاطمه به جمع قاتلین بانوی  
بانوان جهان می پیوندد ( ۳۵۹ ) و زمانی پس از کشته شدن عمر بن خطاب و در روز

شورای شش نفره ، امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) را بین مرگ یا بیعت با عثمان بن عفان مخیّر می کند (۳۶۰) دقیقاً همانگونه که قبلًاً عمر ، امیر مؤمنان را بین مرگ یا بیعت با ابوبکر مخیّر ساخته بود . (۳۶۱)

ضرار بن خطاب فهری نیز همان مسیری را پیمود که سایر افراد حزب قریشی قبل از او پیموده بودند . او نیز به دروغ ادعای مسلمانی کرد و به گناهان و جنایات خود ادامه داد و همچنان شرابخوار ماند تا آنکه مرگش فرا رسید . وی وقیحانه و از سر تمسخر ، شراب خوردن خود را با این آیه قرآن جایز می شمرد :

( لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ) بر آنان که ایمان آورده و نیکوکار شدند باکی نیست در آنچه خوردهند چنان تقوا پیشه کنند وایمان داشته و کارهای نیک کنند !! (۳۶۲)

ابوسفیان نیز در فتح مکه اسلام آورد . وی در جریان جنگ حنین ، همراه سایر طلقاء (۳۶۳) عمداً و از روی نقشه پا به فرار نهاد و بنحوی اینکار را کرد که سپاه اسلام نیز بگریزد آنگاه شادمانه گفت : حالا تا خود دریا خواهند گریخت . (۳۶۴)

وی از شرکت کنندگان در ترور پیامبر در گردنه تبوک است . (۳۶۵)

و پیش از مرگش در زمان حکومت عثمان گفت : ( قسم به آن کسی که ابوسفیان به او قسم می خورد نه بهشتی در کار است و نه جهنمی ) . (۳۶۶)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) در هفت جا ابوسفیان را لعن فرموده است . (۳۶۷)

کسی که می خواهد دیدگاه افراد حزب قریشی را نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بفهمد باید دیدگاه امویان را نسبت به او بشناسد زیرا امویان هسته مرکزی حزب قریشی بودند .

حجّاج بن یوسف ثقیل جلّاد مشهور عرب به عبدالملک بن مروان خلیفه اموی نوشت : همانا شخص خلیفه در میان خانواده اش گرامی تر از فرستاده او به سوی ایشان است و خلفاء نیز چنین هستند ای امیر مؤمنان ! آنها مرتبه بالاتری از پیامبران دارند !(۳۶۸) ( یعنی تو خلیفه خدا هستی و از رسول او یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) برتری ) .

و گفت : خبر آسمان از خلیفه قطع نمی شود ! !(۳۶۹)

عبدالملک از این چاپلوسی به قدری خوشش آمد که از جنایات حجّاج چشم پوشی کرد و ولایت حجاز را به وی داد . البته همه خلفای اموی و عباسی با مزدوران چاپلوس خود که ایشان را مدح و در بزرگداشت ایشان غلو می کردند ، همین برخورد را داشتند !

خالد قسری می گفت : بخدا قسم امیرالمؤمنین ( منظورش عبدالملک بن مروان خلیفه عیاش اموی است ! ) نزد خداوند از پیامبرانش گرامی تر است . (۳۷۰)

همه پادشاهان بنی امیه و بنی عباس در همین مسیر گام برداشتند و قرنها پس از ایشان افرادی چون ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب نیز در پیروی از آنان گفتند :

این عصای من از محمد بهتر است زیرا از آن نفع می برم و با آن مار و عقرب و امثال آن را می کشم اما محمد مرده است و هیچ سودی از او باقی نیست او کر است و هیچ چیز نمی شنود. (۳۷۱)

---

[۲۵۲] - صحیح البخاری ، ج ۶ ، ص ۷۰ .

[۲۵۳] - سوره تحریم ، آیه ۵ ، صحیح مسلم ، ج ۴ ، ص ۱۸۸ .

[۲۵۴] - المستدرک ، حاکم نیشابوری ، ج ۴ ، ص ۱۶ ، حدیثهای ۶۷۵۳ و ۶۷۵۴ و ۲۳۵۱ و ۲۳۵۲ .

[۲۵۵] - سوره تحریم ، آیه ۱۰ .

[۲۵۶] - صحیح البخاری ، ج ۶ ، ص ۶۹ .

[۲۵۷] - سوره تحریم ، آیه ۴ و ۵ ، و تفسیر الثعلبی ، ذیل همین آیه و تفسیر ابن کثیر ، ج ۴ ، ص ۶۳۴ و صحیح البخاری ، ج ۳ ، ص ۱۶۳ .

[۲۵۸] - صحیح البخاری ، ج ۶ ، ص ۶۹ و طبقات ابن سعد ، ج ۸ ، ص ۵۶

[۲۵۹] - صحیح مسلم ، ج ۴ ، ص ۱۸۸ .

[۲۶۰] - سوره احزاب ، آیه ۳۰ .

[٢٦١] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ٨ ، ص ١٤٥ ، والمحبر ، ص ٩٤ - ٩٥ والمستدرک ، حاکم ، ج ٤ ، ص ٣٧ و الأستیعاب ، ج ٢ ، ص ٧٠٣ ، والإصابه ، ج ٣ ، ص ٥٣٠ و تاریخ الیعقوبی ، باب همسران پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) .

[٢٦٢] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ٨ ، ص ١٤٥ والمحبر ، ص ٩٤ - ٩٥ .

[٢٦٣] - المستدرک ، حاکم ، ج ٤ ، ص ٤٢ .

[٢٦٤] - المنتظم ، ابن جوزی ، ج ٣ ، ص ١٨ .

[٢٦٥] - تاریخ الطّبری ، ج ٢ ، ص ٤٣٩ و سیره ابن هشام ، ج ٤ ، ص ٣٠١

[٢٦٦] - سوره احزاب ، آیه ٣٣ .

[٢٦٧] - شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ، ج ٢ ، ص ٨٠ و تاریخ الطّبری ، ج ٣ ، ص ٤٧٧ و معجم البلدان ، ج ٢ ، ص ٣٦٢ والروض المعطار ، ص ٢٠٦ و تطهیر الجنان ، ابن حجر که در حاشیه الصواعق المحرقة چاپ شده است ، ص ١٠٨ .

[٢٦٨] - مروج الذّهب ، ج ٢ ، ص ٣٢٧ .

[٢٦٩] - مسند احمد حنبل ، ج ٦ ، ص ٢٢١ .

[٢٧٠] - صحيح البخاری ، ج ٤ ، ص ٤٦ .

[٢٧١] - البداية والنّهاية ، ابن کثیر ، ج ٥ ، ص ٢٤٥ .

[٢٧٢] - مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ، ج ٩ ، ص ٧٨ .

پدر زیاد ناشناخته است و او را زیاد پسر پدرش صدا می کردند بعدها معاویه به دروغ او را برادر خود خواند و او را فرزند ابوسفیان خطاب کرد .

[٢٧٣] - مقاتل الطالبين ، ابوالفرج اصفهانی ، ص ٤٣ .

[٢٧٤] - الكامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ٢ ، ص ١٠ و سنن ترمذی ، ج ٢ ، ص ٣٠٦ و مسند احمد ، ج ٣ ، ص ٣ و ٨٢ و حلیة الأولیا ، ابوونعیم اصفهانی ، ج ٥ ، ص ٧١ و تاریخ بغداد ، خطیب بغدادی ، ج ٩ ، ص ٢٣١ و ٢٣٢ .

[٢٧٥] - مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ٧ ، ص ٤٥ و تاریخ ابوالفداء ، ج ٢ ، ص ٢٥٥ و تاریخ الیعقوبی ، ج ٢ ، ص ٢٢٥ .

[٢٧٦] - تاریخ الطبری ، ج ٣ ، ص ٤٨٦ و ٤٨٧ .

[٢٧٧] - تفسیر العیاشی ، ج ١ ، ص ٢٠٠ و بحارالأنوار ، مجلسی ، ج ٢٢ ، ص ٥١٦ و ج ٢٨ ، ص ٢١ .

[٢٧٨] - الأصابة ، ابن حجر ، ج ٣ ، ص ٣٨٤ .

[٢٧٩] - الصراط المستقیم ، ج ٣ ، باب ١٢ ، ص ٤٦ .

[٢٨٠] - مصدر سابق .

[٢٨١] - نابلسی آنرا در ثلثیات مسند احمد ، ج ٢ ، ص ٤٨٩ و دیار بکری در تاریخ الخميس ، ج ٢ ، ص ١٧٣ و ابن سید النّاس در عيون الأثر ، ج ٢ ، ص ٣٤٠ ، و

سمهودی در وفاء الوفاء ، ج ۲ ، ص ۴۴۳ و بنهانی در الأنوار المحمدیة ، ص ۵۹۳  
آورده اند .

[۲۸۲] - سوره ضُحى ، آیه ۵ و کنزالعمال ، ج ۱۲ ، ص ۴۲۲ .

[۲۸۳] - صحيح البخاری ، کتاب اللباس ، ج ۴ ، ص ۳۳ و صحيح الترمذی ( الجامع ) ، ج ۴ ، ص ۴۸۸ و مسند احمد ( الفتح ) ، ج ۳۲ ، ص ۳۴ .

[۲۸۴] - فتح الباری ، فی شرح صحيح البخاری ، ج ۶ ، ص ۲۴۳ ، حدیث ۳۱۰۴ و  
صحيح البخاری ، ج ۴ ، ص ۹۲ و ۱۷۴ ، وج ۵ ، ص ۲۰ ، وج ۸ ، ص ۹۵ و صحيح  
مسلم ، ج ۸ ، ص ۱۷۲ و سنن ترمذی ، ج ۲ ، ص ۲۵۷ .

[۲۸۵] - سوره احزاب ، آیه ۳۳ .

[۲۸۶] - المنتظم ، ابن جوزی ، ج ۵ ، ص ۸۵ .

[۲۸۷] - مقاتل الطالبين ، ابوالفرج اصفهانی ، ص ۴۳ .

[۲۸۸] - المستدرک ، حاکم نیشابوری ، ج ۳ ، ص ۱۱۳ و السنن الکبری ، ج ۸ ، ص  
۵۹ و مجمع الزوائد ، ج ۹ ، ص ۱۳۶ و المناقب خوارزمی ، ص ۳۸۰ .

[۲۸۹] - الشافی ، سید مرتضی ، ج ۴ ، ص ۱۵۸ و الجمل ، شیخ مفید ، ص ۸۴ .

[۲۹۰] - مستدرک الصحيحین ، حاکم ، ج ۳ ، ص ۱۲۴ و کنزالعمال ، ج ۶ ، ص  
۴۰۰ والریاض النصرة ، ج ۲ ، ص ۱۷۷ و ۱۹۳ و ذخائر العقبی ، ص ۷۷ و حلیة  
الولیاء ، ابونعمیم اصفهانی ، ج ۱ ، ص ۶۳ و ...

[٢٩١] - تاريخ الطبرى ، ج ٢ ، ص ٤٣٩ والكامل فى التاريخ ، ابن اثير ، ج ٢ ، ص ٣٢٢ و صحيح البخارى ، ج ١ ، ص ١٧٢ و صحيح مسلم ، ج ١ ، ص ٣١٣ و ٩٤ و ٩٥ و ١٠١ .

[٢٩٢] - سورة تحريم ، آيه ٤ و ٥ و صحيح نجاري ، ج ٣ ، ص ١٣٦ و در تفسير ثعلبى و تفسير كشاف زمخشري آمده كه صالح المومنین على بن ابيطالب (عليه السلام) است .

[٢٩٣] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ٢ ، ص ٢٠٦ .

[٢٩٤] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ٢ ، ص ٢٠٦ .

[٢٩٥] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ٨ ، ص ١٤٥ و المحبر ، ص ٩٤ - ٩٥ .

[٢٩٦] - صحيح النّسائي ، باب الغيرة ، ج ٢ ، ص ١٥٩ .

[٢٩٧] - شرح نهج البلاغه ، ج ٢ ، ص ٨٠ .

[٢٩٨] - مروج الذهب ، مسعودى ، ج ٢ ، ص ٣٧١ .

[٢٩٩] - صحيح مسلم ، ج ١٤ ، ١٨ ، ٢٣ ، ص ٢١٥ ) و مسند احمد ( الفتح ، ج ١١ ، ص ١٢١ .

[٣٠٠] - صحيح البخارى ، ج ١ ، ص ٣٢٢ و صحيح مسلم ، ج ٧ ، ص ١٨ .

[٣٠١] - سير اعلام النبلاء ، ذهبي ، ج ٢ ، ص ١٩٦ و ١٩٨ و تذكرة الحفاظ ، ذهبي ، ج ١ ، ص ٢٩ .

[٣٠٢] - السيرة الحلبيّة ، ج ١ ، ص ٢٦٨ .

[٣٠٣] - تاريخ الاسلام ، ذهبي ، ج ٣ ، ص ١٤٩ و أنساب الأشراف ، بلاذری ، ص والعقد الفريد ، ابن عذریه ، ج ٤ ، ص ٢٤٧ .

[٣٠٤] - العقدالفريد، ابن عبد ربه الاندلسى ٤ / ٢٧٧

[٣٠٥] - صحيح البخاری ، كتاب اللباس ، ج ٤ ، ص ٣٣ .

[٣٠٦] - السیرة النبویة ، ابن کثیر دمشقی ، ج ٤ ، ص ٤٤٦ ، والبداية والنهاية ، ابن کثیر ، ج ٥ ، ص ٢٤٤ .

[٣٠٧] - صحيح البخاری ، كتاب الاحکام ، رقم ٥ ، ج ٩ ، ص ١٩٠ .

[٣٠٨] - آدم در زبان عربی از ریشه ( ادم ) بمعنى تیره رنگ است .

[٣٠٩] - شرح نهج البلاغه ابن أبي الحدید معتزلی ، ج ٣ ، ص ١٠٢ و تهذیب اللغة ، ج ٨ ، ص ١٢٢ و تاج العروس ، زبیدی ، ج ١٣ ، ص ١٨٨ والنهاية فى غريب والأثير ، ابن اثیر ، ج ٣ ، ص ٣٣٨ و مثالب العرب ، کلبی ، ص ١٠٣ .

[٣١٠] - أقرب الموارد ، ماده عسف .

[٣١١] - تهذیب التهذیب ، ابن حجر ج ٧ ص ٣٨٦ .

[٣١٢] - مصدر سابق .

[٣١٣] - مصدر سابق .

[٣١٤] - مصدر سابق .

[٣١٥] - عيون الأثر ، ابن سید الناس ، ص ٤٤٩ . البته ناشران متعصب این مطلب را در چاپ اخیر حذف کرده اند .

- [٣١٦] - السیرة الحلبیّة ، حلبی ، ج ٢ ، ص ٢١٧ .
- [٣١٧] - تاریخ الطّبری ، ج ٣ ، ص ٥٣١ .
- [٣١٨] - حاکم آنرا روایت کرده و ذهبی آنرا صحیح دانسته است . تاریخ الخلفاء ، سیوطی ، ص ٦٦ .
- [٣١٩] - شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ٢ ، ص ٣١ - ٣٤ .
- [٣٢٠] - مثالب العرب ، هشام بن کلبی ، ص ١٣٩ و معجم البلدان ، حموی ، ج ٢ ، ص ٤٢٣ و ج ٥ ، ص ١٨٥ و السیرة النّویة ، ابن کثیر ، ج ١ ، ص ١١٧ .
- [٣٢١] - مختصر تاریخ دمشق ، ج ٥ ، ص ٢٥٤ .
- [٣٢٢] - همانجا .
- [٣٢٣] - سوره حجرات ، آیه ١٣ .
- [٣٢٤] - سیر اعلام النّبلاء ، ذهبی ، ج ١ ، ص ٣٥٥ .
- [٣٢٥] - مصنفات شیخ مفید ، ج ١ ، ص ٣٦٩ .
- [٣٢٦] - تاریخ یحیی بن معین ، ج ٣ ، ص ٥٠٩ .
- [٣٢٧] - لسان المیزان ، ابن حجر عسقلانی ، ج ٣ ، ص ١٢٤ و ١٢٥ و ج ٤ ، ص ١٢٥ ، چاپ هند .
- [٣٢٨] - التاریخ الكبير ، نجاری ، ج ٤ ، ص ١٠٤ .

- [٣٢٩] - المجرحين ، محمد بن حبان تميمى ، ج ١ ، ص ٣٥٣ و ميزان الاعتدال ، ذهبي ، ج ٢ ، ص ٢٤٢ و ٢٤٣ .
- [٣٣٠] - لسان الميزان ، ابن حجر عسقلانى ، ج ٤ ، ص ١٣٦ ، چاپ حیدرآباد ، هند
- [٣٣١] - تاريخ المدنية المنورة ، ابن شبه ، ج ٤ ، ص ١٢٣٢ .
- [٣٣٢] - الكامل ، مبرد ، ج ٢ ، ص ٦٥٠ ، پس عایشه از موالی سیاهپوست بوده است .
- [٣٣٣] - العقد الفريد ، ابن عبدربه ، ج ٤ ، ص ٢٥٥ .
- [٣٣٤] - النور والبرهان ، ابن صباح مالکى .
- [٣٣٥] - الإمامة والسياسة ، ابن قتيبة دینوری ، ج ٢ ، ص ٢٠ .
- [٣٣٦] - المستدرک على الصحيحين ، ج ٣ ، ص ١٦٧ ، حدیث ٤٧٣٠ و اسدالغابه ، ج ٧ ، ص ٢٢٤ .
- [٣٣٧] - شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید معتزی ، ج ٣ ، ص ١٥ .
- [٣٣٨] - العثمانیة ، جاحظ (در گذشته به سال ٢٥٥ هـ . ق) ، ص ٢٣ ، و اللآلی المصنوعة ، سیوطی ، ج ١ ، ص ٣٠٤ - ٢٨٦ .
- [٣٣٩] - النصائح الكافية ، ص ٧٢ ، ٧٣ .
- [٣٤٠] - فتح الباری فی شرح صحيح البخاری ، ابن حجر عسقلانی ، ج ١٠ ، ص ٣٠ ، و صحيح مسلم ، ج ٦ ، ص ٨٨ .

[٣٤١] - اسباب النّزول ، واحدی و طبری نیز آنرا در تفسیر آیه ( لا تقربوا الصّلَاة و أنتم سکاری ) روایت کرده است ، ج ٢ ، ص ٢٠٣ ، و ٢١١ و ربیع الأبرار زمخشri .

[٣٤٢] - الأنوار العلویة ، ص ٢١٧ و مجمع الزوائد ، ج ٥ ، ص ٥١ و نوادر الأصول ، ترمذی ، والإصابة ، ابن حجر ، عمدة القاری ، عینی ، ج ١٠ ، ص ٨٢ و المستطرف ، اشبيھی ، ج ٢ ، ص ٢٩١ ، و سنن ابی داود ، ج ٢ ، ص ١٢٨ و مسند احمد ، ج ٢ ، ص ٥٣ و رسائل الجاحظ ، ص ٣٤ و کتاب مکّه ، فاکھی ، و سنن نسائی ، ج ٨ ، ص ٢٨٧ و المستدرک ، حاکم ، ج ٢ ، ص ٢٧٨ و تفسیر قرطبی ، ج ٥ ، ص ٢٠٠ ، و تفسیر ابن کثیر ، ج ١ ، ص ٢٥٥ و تفسیر الخازن ، ج ١ ، ص ٥١٣ و تفسیر الرّازی ، ج ٣ ، ص ٤٥٨ و تهذیب التهذیب ، ج ٨ ، ص ٢١٦ و حلیة الأولیاء ، ابونعمیم در شرح حال شعبه و عمدة القاری ، عینی ، ج ٢ ، ص ٨٤ و تفسیر ابن مردویه ، و فتح الباری فی شرح صحيح البخاری ، ج ١٠ ، ص ٣٠ .

[٣٤٣] - الأمتاع ، مقریزی ، ص و سیره ابن هشام ، ج ٢ ، ص ١٩٢ و عيون الأثر ، ج ٢ ، ص ٤٨ و عمدة القاری ، ج ١٠ ، ص ٨٢ .

[٣٤٤] - فتح الباری ، علی صحيح البخاری ، ج ١٠ ، ص ٣٠ و تفسیر الرّازی ، ج ٣ ، ص ٤٥٨ .

[٣٤٥] - العقد الفريد ، ج ٣ ، ص ٤١٦ و السنن الكبرى ، بیهقی ، ج ٨ ، ص ٢٩٩ و کنزالعممال ، ج ٣ ، ص ١٠٩ و محاضرات الرّاغب ، ج ١ ، ص ٣١٩ و جامع مسايند ابی حنیفه ، ج ٢ ، ص ١٩٢ و سنن النّسائی ، ج ٨ ، ص ٣٢٦ والآثار ، قاضی ابویوسف ، ص ٢٢٦ و سنن الدّارمی ، ج ٢ ، ص ١١٣ .

- [٣٤٦] - مغازي الواقدي ، ج ١ ، ص ٢٣٧ .
- [٣٤٧] - السيرة الحلبيه ، حلبي شافعى ، ج ٢ ، ص ٣٢١ .
- [٣٤٨] - مغازي الواقدي ، ج ١ ، ص ٤٧١ و مختصر تاريخ دمشق ، ابن عساكر ، ج ١١ ، ص ١٥٦ و ١٥٧ و طبقات الشعراء ، ص ٦٣ ، و البداوة والنهاية ، ج ٣ ، ص ١٠٧
- [٣٤٩] - مفاتيح الغيب ، ج ٩ ، ص ٥٢ و تفسير الفخر الرازى ، ج ٣ ، ص ٣٩٨ والسيره الحلبيه ، ج ٢ ، ص ٢٢٧ و تلخيص المستدرک ، ج ٣ ، ص ٣٧ و المستدرک حاكم ، ج ٣ ، ص ٣٧ .
- [٣٥٠] - تاريخ اليعقوبي ، ج ٢ ، ص ١٣٣ ، چاپ ليدن - هلند .
- [٣٥١] - كنزالعمال ، ج ٤ ، ص ٦٩٤ ، حديث ١٧٤٤٨ و نگاه کنید به نظریات الخليفتین اثر مؤلف حاضر ، ج ١ ، ص ٣٠٠ - ٢٩٣ . الإصابة ، ابن حجر ، ج ٢ ، ص ٢٠٩ و تاريخ ابوالفداء ، ج ١ ، ص ٢٢١ و ٢٢٢ و تاريخ الطبرى ، باب جنگ اُحد .
- [٣٥٢] - تاريخ ابوالفداء ، عمادالدین ابوالفداء ، ج ١ ، ص ٢٢١ و ٢٢٢ .
- [٣٥٣] - تاريخ ابوالفداء ، عمادالدین ابوالفداء ، ج ١ ، ص ٢٢١ و ٢٢٢ .
- [٣٥٤] - المستطرف ، ج ٢ ، ص ٢٦٠ ، جامع البيان ، ج ٢ ، ص ٢١١ .
- [٣٥٥] - مختصر تاريخ دمشق ، ابن عساكر ، ج ٤ ، ص ٧٦ .
- [٣٥٦] - مصدر سابق و البداية والنهاية ، ابن کثیر ، ج ٣ ، ص ٣٥٠ .
- [٣٥٧] - منتخب التواریخ ، محمد هاشم خراسانی ، ص ٦٣ و ارشاد القلوب دیلمی ، ص ٣٣٢ .

[٣٥٨] - مختصر تاریخ ابن عساکر ، ج ١ ، ص ١٧١ .

[٣٥٩] - شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید معتزی ، ج ٦ ، ص ٤٨ و البداية والنهاية ، ج ٥ ، ص ٢٥٠ و ٢٧٠ و سیر اعلام النبلاء ، ص ٢٦ .

[٣٦٠] - الكامل فی التاریخ ، ج ٣ ، ٧١ .

[٣٦١] - الإمامة و السیاسة ، ج ١ ، ص ١٣ .

[٣٦٢] - سوره مائدہ ، آیه ٩٣ ، والسیرة الحلبیّة ، حلبی ، ج ٢ ، ص ٣٣١ .

[٣٦٣] - روز فتح مکه ابوسفیان و معاویه و بسیاری از سران حزب قریشی که کافر بودند بدست پیامبر ( اسیر شدند و برده مسلمین گردیدند و پیامبر می توانست آنها را بفروشد یا بکشد یا آزاد کند . اما پیامبر با رأفت خود همه را بخشید و فرمود ( اذهبوا أنتم الطلقاء ) بروید که شما همه آزاد شده اید . به همین جهت است که حضرت زینب ( س ) در مجلس یزید فرمود : أَمِنَ الْعَدْلُ يَابْنَ الطَّلْقَاءِ تَخْدِيرُ حِرَائِكَ وَأَمَائِكَ وَبَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبِيلًا ؟ آیا این از عدالت است ای پسر آزاد شدگان پدرم که زنان و کنیزانت را بپوشانی و دختران رسول خدا را اسیر و سربرهنے بگذاری ؟

[٣٦٤] - الكامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ٢ ، ص ٢٦٣ .

[٣٦٥] - شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ٢ ، ص ١٠٢ و ج ٣ ص ٧٩ و أسد الغابه ، ج ٣ ، ص ١١٦ .

[٣٦٦] - مروج الذّهب ، مسعودی ، ج ١ ، ص ٤٤٠ والعثمانیة ، جاحظ ، ص ٢٣ .

[٣٦٧] - شرح نهج البلاغه ، ابن ابى الحدید ، ج ٢ ، ص ١٠٢ ، ج ٣ ، ص ٧٩ و  
اسدالغابه ، ج ٣ ، ص ١١٦ .

[٣٦٨] - العقد الفريد ، ابن عذرتبه ، ج ٢ ، ص ٣٥٤ وج ٥ ، ص ٥١ - ٥٢ و تهذيب  
تاریخ دمشق ، ج ٤ ، ص ٧٢ والبداية والنهاية ، ج ١٩ ، ص ١٣١ و نهج الصباغة ، ج  
٥ ، ص ٣١٧ .

[٣٦٩] - تهذيب تاریخ دمشق ، ج ٤ ، ص ٧٢ .

[٣٧٠] - الأغانى ، ج ١٩ ، ص ٦٠ و تهذيب تاریخ دمشق ، ج ٥ ، ص ٨٢ .

[٣٧١] - کشف الأریتاب ، ص ١٣٩ به نقل از خلاصه الكلام ، ص ٢٣٠ .

## فصل دهم

چه وقت و چطور رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) مسموم شد؟

چه وقت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) مسموم شد و چرا؟

شناخت زمان کشته شدن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) برای آگاهی از حقیقت حوادث و پیامدهای آنها بسیار مهم است.

وقدی روایت کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمان حمله به شام به رهبری اسامه بن زید را در تاریخ سه روز باقیمانده از ماه صفر صادر فرمود و خود در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول درگذشت پس سرپیچی از پیوستن به لشگر اسامه دو هفته طول کشیده است. (۳۷۲)

صاحب الطّبقات الکبّری می نویسد : ( پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ) پرچم اسامه را با دست خود بست و فرمود : جهاد کن به نام خدا و در راه خدا و با کسانی که به خدا کافرند بجنگ . اسامه بیرون رفت و در ( جرف ) اردو زد و هیچیک از سرشناسان مهاجرین و انصار باقی نماندند مگر آنکه به شرکت در آن غزوه فرا خوانده شدند از جمله ابوبکر ، عمر ، ابو عبیده جراح و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید و غیره (۳۷۳).

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) دستور لشگر اسامه را صادر کرد و زمان معینی را برای بستن پرچم جنگ تعیین فرمود و افراد شرکت کننده در آن را که سرشناسان قریش در بین آنها بودند مشخص کرد او را مسموم کردند .

ابن سعد می گوید : چون روز چهارشنبه شد مریضی رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) آشکار شد و او تب کرد و سردرد شد و چون صبح روز پنجشنبه فرا رسید پرچم اسامه را با دست خود بست . (۳۷۴)

این یعنی آنکه او را پس از آنکه دستور لشگر اسامه را صادر کرد و در فاصله زمانی بین دستور تشکیل لشگر و حرکت لشگر به سوی شام مسموم کرده اند . رسول خدا روز دوشنبه دستور تشکیل لشگر اسامه برای حمله به شام صادر فرمود و روز چهارشنبه مسموم شد . (۳۷۵) و روز پنجشنبه پرچم اسامه را بست .

آنحضرت طی دو هفته ای که زنده بود پیوسته به فرستادن لشگر اسامه اصرار می ورزید و مریضی اش سیزده شب طول کشید . (۳۷۶)

ابن سید النّاس می نویسد : پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) روز دوشنبه دستور تشکیل لشگر اسامه را صادر فرمود و چون روز چهارشنبه فرا رسید درد رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) شروع شد سپس تب کرد و سر درد شد . (۳۷۷)

اوّلاً : حزب قریشی هدف رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از تشکیل این لشگر را به خوبی دریافته بود ؛ لشگری که سرشناسان گروه قریش یعنی ابوبکر ، عمر ، عثمان ، ابو عبیده جراح ، عبدالرحمٰن بن عوف ، معاویه ، عمرو عاص ، خالد بن ولید ، ابوسفیان و سعد بن ابی وقاص باید به ناگزیر در آن شرکت می کردند .

ثانیاً : مقصد حمله ، سرزمین شام بود ؛ سرزمینی دور از مدینه که زمانی دراز برای رفتن و بازگشت از آن لازم بود .

ثالثاً : آنچه از لشگریان خواسته شده بود جنگیدن با رومیان در سرزمین شام بود در حالیکه اعراب از جنگیدن با آن نیروی بزرگ در آن برهه از زمان وحشت داشتند .

و اعراب قبل‌اً هم از جنگیدن با رومیان در جنگ تبوك وحشت داشتند در حالیکه پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بین آنها حضور داشت .

رابعاً : رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به دستور خدا امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را در غدیر خم به عنوان وصیٰ خود تعیین فرموده بود یعنی درست در یک فاصله زمانی کوتاه با این لشگرکشی .

خامساً : رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از وفات قریب الوقوع خود خبر داده بود و این یعنی انتقال خلافت به امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در غدیر خم با او بیعت کرده بود .

به این دلایل بود که قریش نقشه کشید تا به طور سرّی و به گونه‌ای که رسوا نشوند از دست پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) خلاص شوند .

چه کسانی مرگ پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بوسیله سم را تأیید کرده اند ؟  
کتابهای سیره و حدیث ، مرگ رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بوسیله سم را تأیید کرده اند و آنرا با احادیث متواتر ذکر کرده اند از جمله :

ابن سعد می گوید در روایتی آمده است : او ( پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ) مسموم درگذشت و شصت و سه ساله بود . این قول ابن عبده است . (۳۷۸)

شیخ مفید می گوید : او در مدینه روز دوشنبه دو شب باقی مانده از ماه صفر در سال دهم هجری درگذشت در حالیکه شصت و سه سال داشت . (۳۷۹)

علّامه حّلی شهادت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را به وسیله سم ذکر می کند (۳۸۰).

در کتاب جامع الرّوّاء آمده است : او ( پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ) در مدینه مسموم درگذشت . (۳۸۱)

شیخ طوسی می گوید : رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) دو شب باقی مانده از ماه صفر در سال دهم هجری مسموم درگذشت . (۳۸۲) و مجلسی می گوید : سال یازدهم هجری بود .

از دلایل شهادت آنحضرت می توان موارد ذیل را برشمرد :

علی بن ابیطالب (علیه السلام) و فضل و اسامه وارد قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) شدند سپس مردی از انصار که او را ابن خولی می نامیدند گفت :

شما می دانید که من داخل قبر شهداء می شدم و رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) برترین شهداء است ، لذا به او اجازه دادند که داخل شود . (۳۸۳)

بیهقی گفته است : حاکم از اصم از احمد بن عبد الجبار از ابی معن از اعمش از عبد الله بن نمره از ابی الأحوص از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که وی گفت :

اگر ۹ بار قسم بخورم که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) کشته شده است برایم محبوبتر است از اینکه یکبار قسم بخورم که او کشته نشده است به جهت آنکه خداوند او را پیامبر و شهید قرار داده است؟ (۳۸۴)

حاکم نیشابوری در کتابش (المستدرک علی الصحیحین) کشته شدن رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) و ابوبکر بوسیله سمّ را تأیید کرده است. آنجا که می گوید:

شعبی گفته است: بخدا قسم رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) و ابوبکر صدیق با سمّ کشته شدند و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابیطالب با شمشیر کشته شدند و حسن بن علی با سمّ و حسین بن علی با شمشیر کشته شد. (۳۸۵)

شعبی به خدای بزرگ قسم یاد می کند تا کشته شدن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) و ابوبکر را اثبات کند و قسم او پرمعناست. ابن مسعود درگذشت پیامبر با سمّ زن یهودی خیر را تکذیب کرده اما خود او تأیید و تأکید می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در سنه ۱۱ هجری کشته شده است. (۳۸۶)

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمود: هیچ پیامبر یا وصیّ او نیست مگر آنکه شهید می شود. (۳۸۷)

و نیز آنحضرت فرمود: هیچ کس از ما (اهل بیت عصمت و طهارت) نیست مگر آنکه مسموم یا مقتول خواهد بود. (۳۸۸)

پس از آنکه کشته شدن رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بوسیله سمّ پس از تعیین علی به جانشینی خود و بسیج افراد حزب فریشی برای جنگ با روم بر همه ثابت گردید؛ سران رژیم غاصب به دست و پا افتادند تا با غبار آلود کردن صحنه، دیده ها را از دیدن شرکت سران رژیم در قتل رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) باز دارند و

لذا گفتند درست است که رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌الله) مسموم شده امّا این اثر سمّ خیبر در سال هفتم هجری است که اینک او را از پای درآورده است !

البّتّه هیچ عاقلی چنین بهانه واهی را نمی‌پذیرد زیرا رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌الله) در سال ۱۱ هجری کشته شده و حادثه خیبر در سال هفتم اتفاق افتاده است .

### چه کسی رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌الله) را کشته است ؟

روایت شده است : پس بیهودش شد و چون به هوش آمد زنها به او دارو خوراندند درحالی که او روزه دار بود . (۳۸۹)

در دو روایت بخاری و مسلم از عایشه آمده است : ما به رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌الله) در هنگام بیماری اش دارو دادیم پس شروع کرد به اشاره کردن به ما که به من دارو ندهید .

گفتیم : ( مسئله ای نیست ) هر بیماری از دارو متنفر است .

اندکی بعد پیامبر (صلی الله علیه وآل‌الله) فرمود : هر کس در خانه است در برابر چشم من باید دارو بخورد بجز عمومیم عباس که در کنار شما حضور نداشت . (۳۹۰)

عبدالصّمد بن بشیر از ابوعبدالله ( امام صادق (علیه السلام) ) روایت کرده که آنحضرت فرمود : می دانید پیامبر (صلی الله علیه وآل‌الله) درگذشت یا کشته شد همانطور که خدا می فرماید : ( اگر او درگذرد یا کشته شود به جاهلیت باز می گردید ) . (۳۹۱)

او قبل از مرگ مسموم شد آندو زن به او سم نوشاندند. (۳۹۲)  
این روایت اشاره دارد به اینکه عایشه و حفصه به آنحضرت سم نوشانده و او را به  
قتل رساندند.

و در روایتی دیگر آمده است : عایشه و حفصه به او نوشاندند (سم را). (۳۹۳)  
و مجلسی می گوید : احتمال دارد که هر دو سم در شهادت پیامبر (صلی الله علیه  
وآلہ) مؤثر بوده اند. (۳۹۴)

منظور مجلسی از دو سم یکی سم خیر است و دیگری سمی که در روزهای آخر  
حیاتش به او نوشاندند . قبلًا ذکر کردیم که سمی که او را کشت همان سم دوم  
است و سم اول نمی تواند او را بکشد زیرا سم اول چهار سال قبل از شهادت او در  
خیر بوده در حالیکه رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در سال ۱۱ هجری شهید  
شده است .

از آن گذشته رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از مسمومیت طعام خیر توسط  
جبرئیل آگاه شد و از آن نخورد .

اما در حادثه دوم، سم را جرعه جرعه به خورد او دادند در حالیکه او نمی خواست  
بخورد ( البته در اثر ضعف شدید نمی توانست مقاومت کند ) پس سم وارد بدنش  
شده و او را گشت .

عاشه می گوید پس از مسموم شدن پیامبر به من گفت :  
وای بر آن زن اگر می توانست چنین نمی کرد. (۳۹۵)

این اعترافی است از سوی عایشه به انجام کاری زشت در حق رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) ...

در روایت بحارالأنوار آمده است که هر چهار نفر بر مسموم نمودن آنحضرت همدست شده بودند. (۳۹۶)

تعدادی از روایات مربوط به دارو دادن به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

از عایشه روایت شده که گفت :

ما به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در حال بیماری اش دارو خوراندیم .

به ما فرمود : به من نخورانید .

ما گفتیم : هر مریضی ازدوا بخش می آید ( و به کار خود ادامه دادیم ) .

چون به هوش آمد فرمود : هیچیک از شما باقی نماند الا آنکه باید دوا خورانده شود  
بجز عباس که در کنار شما حضور نداشت. (۳۹۷)

و از عایشه روایت شده که گفت :

ما در حال بیماری رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به او دارو خوراندیم و او شروع کرد به اشاره کردن به ما که به من نخورانید .

گفتیم : ( اهمیتی ندهید ) کراهیت مریض از دواست !

اند کی بعد پیامبر فرمود : هر کس در خانه است باید دارو خورانده شود و من نگاه می کنم ، بجز عباس که او در کنار شما حضور نداشت . (۳۹۸)

بخاری گفته است : این روایت را همچنین ابن ابی زناد از هشام از پدرش از عایشه روایت کرده است . (۳۹۹)

سندي در شرح بخاري گفته است : معنای کلام رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) که فرموده : ( هر کس در خانه است باید دوا خورانده شود ) عقوبتی است برای آنان که از نهی پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) سرپیچی کردند . (۴۰۰)

و آمده است : به او دوا خوراندند در حالیکه بیهوش بود و چون به هوش آمد فرمود : چه کسی با من چنین کرد ، این کار زنهائی است که از آنجا آمده اند و با دست به سوی حبشه اشاره کرد . (۴۰۱)

این یک افشاگری از سوی رسول خداست که او را به روشی که زنان حبشه به شوهرانشان سم می خوراندند مسموم کرده اند .

سم حبشه نیز معروف و مشهور بوده است و بعضی از حبشه ها متخصص در سحر و شعبد و انواع سم بوده اند . داستان انتقام گرفتن حبشه ها از سفیر قریش یعنی عماره بن ولید بن مغیره مؤید گفتار ماست .

در روایتی آمده است :

گفتیم در رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بیماری ذات الجنب (سینه پهلو) می بینیم ، بیایید به او دوا بخورانیم پس خوراندند .

چون رسول خدا بهوش آمد فرمود : چه کسی اینکار را انجام داده است ؟

گفتند : عمومیت عباس ، زیرا می ترسید سینه پهلو کرده باشی .

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : اینکار از شیطان بود و خداوند او را برابر من مسلط نمی کند . در خانه هر کس هست باید دوا خورانده شود مگر عمومیم عباس .  
پس همه اهل خانه را دوا دادند . (۴۰۲)

ظاهراً جمله آخر ( پس به همه اهل خانه دوا داده شد ) به روایت افزوده شده تا حقیقت را تحریف کند و ثابت کند که آن دارو بوده نه سم . در حالیکه قطعاً نه به آن اندازه بود که برای همه کفایت کند و نه آنکه آنرا نوشیده اند بلکه رسول خدا قصد داشت بیان بفرماید که می داند آن سم است . چه آنکه او لا شرکت عباس را در اینکار رد فرمود و ثانیاً اینکار را یک کار شیطانی نامید .

## بر حذر نمودن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) حاضران را از خوراندن دارو به وی

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) افراد حاضر در منزلش را از خوراندن دارو به وی منع کرده بود چنانچه عایشه از آنحضرت روایت کرده که فرمود : به من دارو نخورانید . (۴۰۳)

نهی رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از خوراندن دارو قبل از نوشاندن دارو به او بود زیرا پس از آن که اینکار را انجام دادند به آنها فرمود :  
آیا شما را نهی نکردم که به من دارو نخورانید . (۴۰۴)

پس نهی حضرت ختمی مرتبت از خوراندن دارو روشن و واضح است و هیچ شببه ای در آن وجود ندارد زیرا آنحضرت می دانست که آنها می خواهند دست بکاری ظالمانه و خطرناک بزنند .

و پس از آنکه به پیامبر علیرغم ممانعت او خورانند آنچه می خواستند بخورانند ، رسول خدا آنها را بشدت توبیخ کرد .

دیگر آنکه حتی دو نفر از محدثین یا مورخین در مسئله سرپیچی این افراد از دستورات و نواهی پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ، اختلاف نکرده اند و اینها همان کسانی هستند که با اوامر و نواهی پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) خصوصاً در دو هفته آخر حیات مبارک او مخالفت ورزیدند .

و دشمنی آنها زمانی تبلور عینی یافت که با دستور رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) مبني بر پیوستن به لشگر اسامه مخالفت کردند .

و به ویژه دشمنی آنها زمانی وضوح بیشتری یافت که با دستور رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) مبني بر آوردن ورقه و دواتی جهت نوشتن وصیت شریفش مخالفت کردند و نیز هنگامی که نسبت کفرآمیز هذیان گفتن را به پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآلہ) دادند .

و هنگامی که به زور، غصب خلافت کردند .

و ...

و از مجموع همه این مخالفت‌ها که از سوی حزب قریشی و پیروان آنها صورت می‌گرفت، پافشاری و نقشه‌کشی ایشان برای کشتن رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) و به چنگ آوردن حکومت، به خوبی اثبات می‌گردد.

این نتیجه‌ای است که دانشمندان و محققین به آن رسیده‌اند.

### چگونه پیامبر (صلی الله علیه وآل‌ه) ترور شد؟

شواهد و دلایل وجود دارد که دلالت می‌کند حاضرین در منزل رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) در هنگام بی‌حسّی آنحضرت به وی دارو خورانده‌اند زیرا عایشه می‌گوید:

ما به رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) هنگام بیماری اش دارو خوراندیم و او شروع کرد به اشاره کردن به ما که به من دارو نخورانید. (۴۰۵)

و روایت دیگری از طریق عایشه نیز تصريح دارد که رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) ایشانرا با اشاره منع می‌فرمود که دارو به او نخورانند. (۴۰۶)

یعنی رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) آنها را از خوراندن مایعی با کلام خود منع فرمود و چون علیرغم خواسته او آنرا به وی خوراندند دوباره نهی خود را با اشاره (دست) تکرار کرد زیرا توانایی سخن گفتن نداشت با اینهمه ممانعت او سودی نبخشید.

ظاهر روایت خوراندن دارو به رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) و نهی او از آن کار با اشاره، اینست که آنها آنرا توسط چند نفر و به هنگام خواب و بی‌حسّی به او

خورانده اند و چون رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در اثناء اینکار بیدار شده - دارو را به او خورانده بودند - و او نمی توانسته جلوی آنها را بگیرد لذا به اشاره اکتفا فرموده است ، همانطور که در روایت ذکر شد .

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) از خوراندن دارو منع فرموده بود و اینرا حاضرین شنیده بودند به همین جهت از دادن دارو در هنگام بیداری او خودداری کرده و منتظر خوابیدنش شده بودند .

سپس هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) خوابید آنچه را می خواستند علیرغم خواسته او در خواب به وی خورانند ، زیرا آمده است : هنگامی که بیدار شد (۴۰۷). . .

و آمده است : به او خورانند در حالیکه بیهوش بود و چون بهوش آمد فرمود : . . (۴۰۸).

آیا رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) و خاتم الانبیاء فایده دارو را نمی دانست و آنها می دانستند ؟ و آیا پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) مصلحت خود را تشخیص نمی داد و آنها تشخیص می دادند ؟

البته رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) مصلحت خود و امّت خود را از دیگران بهتر درک می فرماید و آگاهی او به فواید داروها بیش از همه است اما آنحضرت می دانست که این گروه قصد کشتن او را دارند و خاطرات حمله ایشان در گردنه تبوک (۴۰۹) و غیره هرگاه که می خواست پیش چشمش حاضر بود .

آیا می شود باور داشت که آنها در سال نهم هجری طرح ترور او را به آن دقّت ریخته و اجرا کنند و امروز در آغاز سال یازدهم هجری طول عمر او را بخواهند ؟ ! این در

حالی است که در همین روزهای آخر درباره خاتم پیامبران می گویند : او هذیان می گوید . (۴۱۰)

آنچه به ذهن سالم نزدیکتر می نماید آنست که گروه منافقین گردنہ تبوک می خواسته با خوراندن داروی سمی مُهلکی به حیات رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) پایان دهد تا بتواند نقشه های خود را جهت رسیدن به کرسی ریاست عملی سازد .

### قریش عباس را به خوراندن دارو متّهم می سازد

پس از آنکه به رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) علیرغم میل او دارو خوراندند ، فرمود : چه کسی این کار را کرد ؟

گفتند : عمومیت عباس . (۴۱۱)

این نشان می دهد که آنها کار زشت خود را منکر شده و آنرا به گردن عباس عمومی پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) انداختند . البته این امر بر رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) پوشیده نماند و او ساحت عباس را از آن مبرآ فرمود و خود آنها را به گناه متّهم کرد .

اینکه آنها عباس را متّهم می کنند خود دلیل آنست که کارشان از سر دشمنی و شیطانی بوده است والا دلیلی ندارد که از یک کار خوب با هدفی سودمند بگریزند . آنچه این رأی را تأیید و تقویت می کند فرمایش خود رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) است که کار ایشانرا کاری شیطانی وصف فرمود . (۴۱۲)

تبرئه کردن رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) عباس را از این گناه ، خود دلیلی واضح است که هیچ شایبه ای آنرا نمی آلاید زیرا فرمود :

هر کس در خانه است باید دارو خورانده شود بجز عمومیم ؛ ابن اسحاق آنرا چنین روایت کرده است : (۴۱۳)

به هر کس در خانه است باید دارو خورانده شود بجز عباس زیرا در کنار شما حضور نداشت . (۴۱۴)

پس عباس که اصلاً در منزل رسول خدا نبوده است چگونه به ارتکاب این کار رشت متهم می شود ؟

آمده است آن کسی که عباس را به دارو دادن به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) متهم کرد ، عایشہ بود . (۴۱۵) و در روایتی دیگر آمده است که همگی با هم گفتند : عموبیت عباس بود . (۴۱۶)

از آنچه گذشت روشن می شود که آنها به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) سم خوراندند و سم با دارو در تلخی مزه مشترک است . سپس اینکار را منکر شدند و گفتند : عباس دارو خورانده است . در نتیجه مطالب زیر در این حدیث فراهم آمده است :

- پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) قصد گروه را درباره قتل خود می دانست و لذا آنان را از خوراندن مایع بر حذر داشت .

- گروه به خوراندن مایع به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به زور و با عدم تمایل او در هنگام خواب اقدام کرده است .

- گروه، پیامد خوراندن مایع به رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) را به گردن عباس انداخته است .

- رسول خدا پس از این حادثه ، درگذشته است .

## چرا نزدیکان پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) در دارو دادن به وی شرکت نکردند

آنچه به درستی و حکمت نزدیکتر است این است که اگر آن گروه برای رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) خیر می خواستند باید خویشان او را برای خوراندن دارو فرا می خواندند و نزدیکترین منزل به خانه عایشه ، منزل فاطمه دختر پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) و علی (علیه السلام) داماد اوست . اما آندو شرکت نداشتند و همچنین عباس و اولاد او و سایر اولاد ابوطالب و هیچیک از بنی هاشم در جریان دارو دادن به رسول خدا حضور و شرکت نداشتند .

شگفتا که گروه مزبور نه رسول خدا و نه هیچیک از خویشان او را از طرح خوراندن مایع یاد شده خبردار نکرده بود . آیا هیچ کجا رسم هست که خانواده بیمار و نزدیکان او دارو دادن به وی را دوست نداشته باشند ؟ و آیا می شود باور کرد که همه بنی هاشم نوشاندن دارو را دوست نداشته و منفعت آن را نمی دانسته اند ؟ ! پس چرا آنان را خبر نکردند ؟

آنچه که سبب برانگیخته شدن شک پیرامون نقشه های شیطانی ایشان می شود این است که از سویی ارحام و خویشان رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را در نقشه شان شرکت ندادند و از سویی دیگر تبعات و پیامدهای آنرا به گردن ایشان انداختند !

لذا هنگامیکه رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) می فرماید : چه کسی اینکار را کرد ؟

می گویند : عمومیت عباس !(۴۱۷)

صحیح آن است که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) آنها را هنگام خوراندن اجباری دارو دیده و با اشاره ایشان را منع کرده اما آنها توانستند کار خود را به انجام رسانده و به هدف خود نایل گردند .

آنچه قابل ملاحظه می باشد این است که حیله گران قریش توانستند به هدف خود در مورد قتل پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) دست یابند در حالیکه یهودیان در این مورد شکست خورده بودند . به راستی چرا ؟

برای آنکه در جریان طعام خیبر ، اطلاع و آگاهی رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از طعام مسموم در پی به سخن آمدن غذا مانع اجرای نقشه یهودیان شد ; (۴۱۸) لذا شیاطین قریش دریافتند که هیچ راهی وجود ندارد مگر آنکه سم به اجبار وارد بدن رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) شود پس نقشه های دقیق برای آن کشیدند و همانگونه که برای سقیفه نقشه کشیدند و در کار خود موفق شدند ، زیرا به اسم خوراندن دارو با اجبار سم مهلك به خورد او دادند !

حکمت الهی اقتضا می کرد که تلاش های گذشته دشمنان را برای به قتل رساندن او نافرجام بگذارد و این تلاش شیطانی را در حق پیامبرش اجازه دهد که رسول خدا

(صلی اللہ علیہ وآلہ) تبلیغ خود را به تمام و کمال رسانده بود و آیه نازل گشته بود (اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً) (٤١٩).

## انجام دهنده این کار یک گروه بودند

با ملاحظه روایات مربوط به این موضوع در می یابیم که اقدام کنندگان به خوراندن دارو به رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) یک گروه بوده اند زیرا عایشه می گوید :

ما به رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ) در بیماری اش دارو خوراندیم و او فرمود : به من دارو نخورانید . (٤٢٠)

و آنچه دلالت می کند که آنها یک گروه بودند این است که پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) وقتی دارو دادن ایشان را حساس کرد و بیدار شد نتوانست آنها را از خود دور کند پس برای منع آنها بیش از اشاره نتوانست . (٤٢١) و اگر هم آنها را منع می کرد باز هم سودی نداشت زیرا آنها سم را به او خورانده بوده اند .

و نیز فرموده او به ایشان (آیا شما را نهی نکردم ) دلالت دارد بر اینکه آنان گروه بودند . (٤٢٢)

- [٣٧٢] - المغازى ، واقدى ، ج ١ ، ص ١٢٦ .
- [٣٧٣] - الطبقات الكبرى ، ابن سعد ، ج ٢ ، ص ٢٤٩ .
- [٣٧٤] - الطبقات الكبرى ، ابن سعد ، ج ٢ ، ص ٢٤٩ .
- [٣٧٥] - الطبقات الكبرى ، ابن سعد ، ج ٢ ، ص ٢٠٠ و ٢٠٥ و ٢٧٢
- [٣٧٦] - أنساب الأشراف ، ج ١ ، ص ٥٦٨ و سيرة ابن هشام ، ص ١٠٢٠ و الطبقات الكبرى ، ابن سعد ، ج ٢ ، ص ٢٠٦ .
- [٣٧٧] - عيون الأثر ، ابن سيد الناس ، ج ٢ ، ص ٢٨١ .
- [٣٧٨] - المجدى فى الأنساب ، محمد بن محمد علوى ، ص ٦ .
- [٣٧٩] - المقنعة ، شيخ مفيد ، ص ٤٥٦ و منتهى المطلب حلّى ، ج ٢ ، ص ٨٨٧
- [٣٨٠] - منتهى المطلب ، حلّى ، ج ٢ ، ص ٨٨٧ .
- [٣٨١] - جامع الرواية ، محمد على اربيلى ، ج ٢ ، ص ٤٦٣ .
- [٣٨٢] - تهذيب الاحكام ، ج ٦ ، ص ١ و بحار الأنوار ، مجلسى ، ج ٢٢ ، ص ٥١٤ .
- [٣٨٣] - انساب الأشراف ، ج ١ ، ص ٥٧٦ .
- [٣٨٤] - السيرة النبوية ، ابن كثير دمشقى ، ج ٤ ، ص ٤٤٩ .
- [٣٨٥] - المستدرك ، حاكم نيسابورى ، ج ٣ ، ص ٦٠ .

[٣٨٦] - السیرة النبویة ، ابن کثیر ، ج ٤ ، ص ٤٤٩ و البدایة والنهایة ، ج ٦ ، ص ٣٢٢ و ٣١٧ .

[٣٨٧] - بصائر الدّرّجات ، ص ١٤٨ و بحارالأنوار ، ج ١٧ ، ص ٤٠٥ و ج ٤٠ ، ص ١٣٩ .

[٣٨٨] - کفایة الأثر ، خزّاز قمی ، ص ١٦٢ و وسائل الشیعه ، ج ١٤ ، ص ٢ ، وج ١٤ ، ص ١٨ و بحارالأنوار ، مجلسی ، ج ٤٥ ، ص ١ و من لایحضره الفقیه ، ج ٤ ، ص ١٧ .

[٣٨٩] - الطبقات الکبُری ، ابن سعد ، ج ٢ ، ص ٢٣٥ .

[٣٩٠] - سنن البخاری ، ج ٧ ، ص ١٧ و ج ٨ ، ص ٤٠ و سنن مسلم ، ج ٧ ، ص ١٩٤ و ٢٤ .

[٣٩١] - سوره آل عمران ، آیه ١٤٤ .

[٣٩٢] - تفسیر العیاشی ، ج ١ ، ص ٢٠٠ و بحارالأنوار ، مجلسی ، ج ٢٢ ، ص ٥١٦ و ج ٢٨ ، ص ٢١ .

[٣٩٣] - بحارالأنوار ، مجلسی ، ج ٢٢ ، ص ٥١٦ .

[٣٩٤] - بحارالأنوار ، ج ٢٢ ، ص ٥١٦ .

[٣٩٥] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ٢ ، ص ٢٠٣ .

[٣٩٦] - بحارالأنوار ، مجلسی ، ج ٢٢ ، ص ٢٣٩ و ٢٤٦ . مقصود از چهار نفر ابوبکر ، عمر ، عایشہ و حفصہ می باشد .

[٣٩٧] - تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۸ .

[٣٩٨] - تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۸ .

[٣٩٩] - السیرة النّبویة ، ابن کثیر دمشقی ، ج ۴ ، ص ۴۴۹ و مسند احمد ، ج ۶ ،  
ص ۳۵ و صحیح البخاری ، ج ۷ ، ص ۱۷ و ج ۸ ، ص ۴۰ و صحیح مسلم ، ج ۷ ،  
ص ۲۴ و ۱۹۸ .

[٤٠٠] - صحیح البخاری ، شرح سندی ، ج ۳ ، ص ۹۵ .

[٤٠١] - الطّب النّبوی ، ابن جوزی ، ج ۱ ، ص ۶۶ و در روایات صحیح آمده است  
که عایشہ و حفصہ حبشی بودند .

[٤٠٢] - معجم ما استعجم ، عبدالله اندلسی ، ص ۱۴۲ .

[٤٠٣] - سنن البخاری ، ج ۷ ، ص ۱۷ و ج ۸ ، ص ۴۰ و سنن مسلم ، ج ۷ ، ص  
۲۴ و ۱۹۸ و تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۸ و مسند احمد ، ج ۶ ، ص ۵۳ .

[٤٠٤] - الطّب النّبوی ، ابن قیم جوزیّه ، ج ۱ ، ص ۶۶ .

[٤٠٥] - صحیح البخاری ، ج ۷ ، ص ۱۷ و ج ۸ ، ص ۴۰ و صحیح مسلم ، ج ۴ ،  
ص ۷۳۳ و السیرة النّبویة ، ابن کثیر دمشقی ، ج ۴ ، ص ۴۴۹ و مسند احمد بن  
حنبل ، ج ۶ ، ص ۵۳ .

[٤٠٦] - السیرة النّبویة ، ابن کثیر دمشقی ، ج ۴ ، ص ۴۴۹ و مسند احمد بن حنبل  
، ج ۶ ، ص ۵۳ و سنن مسلم ، ج ۷ ، ص ۲۴ و ۱۹۸ .

[٤٠٧] - تاريخ الطبرى ، ج ٢ ، ص ٤٣٨ و الطب النبوى ، ابن قيم جوزيه ، ج ١ ، ص ٦٦ .

[٤٠٨] - الطب النبوى ، ابن قيم ، ج ١ ، ص ٦٦ .

[٤٠٩] - المحتلى ، ابن حزم اندلسى ، ج ١١ ، ص ٢٢٥ .

[٤١٠] - صحيح البخارى ، باب قول المريض قوموا عنى ، ج ٧ ، ص ٩ ، و صحيح مسلم ، آخر كتاب الوصيئه ، ج ٥ ، ص ٧٥ .

[٤١١] - معجم ما استعجم ، عبدالله اندلسى ، ص ١٤٢ .

[٤١٢] - همانجا .

[٤١٣] - ذخائر العقبى ، ص ١٩٢ .

[٤١٤] - تاريخ الطبرى ، ج ٢ ، ص ٤٣٨ و صحيح البخارى ، ج ٧ ، ص ١٧ و ج ٨ ، ص ٤٠ و صحيح مسلم ، ج ٤ ، ص ١٧٣٣ .

[٤١٥] - السيرة النبوية ، ابن كثير ، ج ٤ ، ص ٤٤٦ .

[٤١٦] - معجم ما استعجم ، اندلسى ، ص ١٤٢ .

[٤١٧] - معجم ، استعجم ، اندلسى ، ص ١٤٢ .

[٤١٨] - العثمانية ، جاحظ ، ص ٥٥ و الطبقات ، ابن سعد ، ج ٢ ، ص ٢٠٢

[٤١٩] - سوره مائدہ ، آيه ٣ .

[٤٢٠] - سنن البخارى ، ج ٧ ، ص ١٧ و ج ٨ ، ص ٤٠ و سنن مسلم ، ج ٧ ، ص ٢٤ و ١٩٨ و تاريخ الطبرى ، ج ٢ ، ص ٤٣٨ .

[٤٢١] - السيرة النبوية ، ابن كثير دمشقى ، ج ٤ ، ص ٤٤٩ و مسند احمد بن حنبل ، ج ٦ ، ص ٥٣ و سنن مسلم ، ج ٧ ، ص ٢٤ و ١٩٨ .

[٤٢٢] - الطب النبوى ، ابن الجوزى ، ج ١ ، ص ٦٦ .

## فصل یازدهم

### تب و دردهای ناشی از سم

مشهور است که ورود سم به بدن انسان سبب بالا رفتن درجه حرارت بدن به میزان بسیار زیاد و خطرناک می شود که به نوبه خود موجب دردهای مداوم و سردردهای شدید و غیر قابل تحمل می گردد.

ما این عوارض بیماری را در کسانی که مسموم شده اند مانند رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) و ابوبکر مشاهده می کنیم. (۴۲۳)

ابن سعد می گوید : چون روز چهارشنبه فرا رسید بیماری رسول خدا شروع شد و او تب کرد و دچار سردرد شد. (۴۲۴)

طبرانی و هیثمی گفته اند که رسول خدا پس از آنکه تب کرد ، حجامت نمود (۴۲۵).

یعنی پیامبر (صلی الله علیه وآل‌ه) می خواست آن شدت تب را با حجامت فرو بنشاند .

ابن سیدالنّاس می گوید : رسول خدا دستور تشکیل لشگر اسامه را روز دوشنبه صادر فرمود سپس چون روز چهارشنبه شد ، درد رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) شروع شد پس تب کرد و دچار سردرد شد. (۴۲۶)

و هنگامی که ابوسعید خدری بر رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) وارد شد قطیفه ای روی پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بود . ابوسعید دستش را روی آن گذاشت و حرارت بدن پیامبر را از روی آن احساس کرد پس به رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) گفت :  
چقدر تب شما شدید است ؟ (۴۲۷)

مادر بشرین براء به پیامبر گفت : مانند این تبی که بر شما عارض گردیده من در هیچ کس ندیدم . (۴۲۸)

و رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به عایشه فرمود : بلکه ای وای سر من ، سپس به خانه میمونه بازگشت و آنجا دردش شدت گرفت . (۴۲۹)

عایشه می گوید : کسی را ندیدم که دردی شدیدتر از درد رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بر او عارض شده باشد . (۴۳۰)

از رسول خدا پرسیده بودند : بلا بر چه کسانی شدیدتر وارد می شود ؟

آنحضرت فرمود : پیامبران و پس از ایشان هر که به آنها شبیه تر باشد و پس از آنها هر که به آنها شبیه تر باشد . (۴۳۱)

## رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) کار آنها را شیطانی می خواند

پس از آنکه بر رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) سم خوراندند و آن حضرت به هوش آمد فرمود : هر کس در خانه هست باید دارو خورانده شود . (۴۳۲) این تلاش پیامبر برای گرفتن انتقام از آنان بود .

سندی در شرح بخاری می گوید : معنای کلام پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) که فرمود  
هر کس در خانه هست باید دارو خورانده شود مجازاتی است برای کسانی که نهی او  
را از آن کار گوش نکردند . (۴۳۳)

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) کار آنان را کاری شیطانی توصیف کرد و این  
بالاترین نشانه است بر اینکه عمل آنان از سر دشمنی بوده است . آنحضرت فرمود :  
آنکار از شیطان است . (۴۳۴)

### چرا پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) قاتل خود را معرفی نکرد ؟

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) و نوه بزرگوار او امام حسن بن علی (علیه السلام) در  
عدم افشاگری نسبت به قاتل خود یک شیوه را در پیش داشتند .

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در جریان گردنہ تبوک ، نام منافقینی را که سعی  
داشتند او را به قتل برسانند برای کسی جز حذیفة بن یمان بیان نکرد  
و امام حسن مجتبی را سه بار سم دادند اما او جان سالم به در برداشتند تا آنکه در آخرین  
باری که مسموم شد و به سبب آن شهید گردید ، پیشکشی که به نزد آنحضرت رفت و  
آمد داشت گفت :  
سم ، امعاء و احشاء این مرد را قطعه قطعه کرده است .

امام حسین (علیه السلام) گفت : ای ابا محمد ، به من بگو چه کسی به تو سم  
خورانده است ؟

امام مجتبی (علیه السلام) فرمود : برای چه می خواهی ای برادرم ؟

گفت : بخدا قسم قبل از آنکه تو را به خاک بسپارم او را خواهم کشت و اگر بر او  
دست نیابم یا در سرزمینی مخفی گردد می گردم تا به هر زحمت که شده بر او  
دست یابم .

امام مجتبی (علیه السلام) فرمود : برادرم جز این نیست که این دنیا چند شب  
فناپذیر است و بس . او را رها کن تا من و او نزد خداوند یکدیگر را ملاقات کنیم و از  
نام بردن او خودداری ورزید .

بعضی گفته اند معاویه به بعضی خدمه آنحضرت بخشش کرده بود تا وی را مسموم  
کند . (۴۳۵)

و در بحارالأنوار آمده که معاویه به جعده - دختر أشعث بن قیس کندی - که  
همسر امام بود ده هزار دینار و ده پارچه آبادی داد تا آنحضرت را مسموم کند  
(۴۳۶).

عدم افشاری قاتل در آن زمان حکمتی است از حکمت‌های پیامبران و اوصیای ایشان  
که به خود همان زمان مربوط می باشد و قطعاً دلایل متعددی داشته است .

اما اینک و پس از گذشت ۱۴۰۰ سال از آن تاریخ بر ما واجب است که پژوهش  
نموده و قاتل ایشان را بیابیم تا به دلایل پیوستن بعضی از صحابه به رسول خدا  
(صلی الله علیه وآلہ) دست یابیم و از حوادث دیگری نیز که رابطه جدی با این واقعه  
مهم دارد ، پرده برداریم .

## چرا فوت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را در اثر سم خبیر اعلام کردند؟

همه متون متفقند که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) مسموم کشته شد و صحابه بزرگ قتل او را با سم ذکر کرده اند و مسلمانان آثار سم را بر چهره و بدن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) مشاهده کرده بودند و عوارض آن که عبارت بود از تب بالا و دردهای مدام و طاقت فرسا و بالاخره مرگ سریع ، در رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) ظاهر گشته بود .

به همین جهت سلطه جویانی که آنحضرت را مسموم ساختند به سبب وجود شواهد بسیار و قطعی نمی توانستند مرگ آنحضرت را در اثر سم انکار کنند ، لذا با مردم در تأیید و تصدیق این مسئله هم‌صدا شدند . اصل قضیّه را تأیید کردند اما به طرز ماهرانه ای آنرا به سم خبیر نسبت دادند .

این هوشمندان حیله گر و شیطان صفت قریش بودند که چنین تفسیری از آن کار مهم بدست دادند ; همان کسانی که وقایع را به صورتی صحنه سازی و کارگردانی کردند که عقلها در آنها خیره و شگفت زده شده است .

برای همین است که در روایتی ساختگی آمده است : یهودیان او ( پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ) را در خبیر مسموم کردند . (۴۳۷) در حالیکه نصوص صحیح تصریح دارد بر اینکه خداوند سبحان پیامبرش را از آن غذای مسموم باخبر ساخت و او از خوردن امتناع ورزید . این از سویی نشانه های حقانیت نبوت را نشان می دهد و از سویی دیگر ساختگی بودن روایات حزب اموی را

اینست که می پرسیم :

اوّلاً : عوارض سم در سالهای پس از حادثه خیبر در رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ)  
آشکار نشد پس چگونه ممکن است پس از گذشت چند سال در اثر آن سم قدیم  
فوت کند ؟ !

و ثانیاً : پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) اصلاً از آن سم نخورده بود پس چگونه در اثر  
سمی که آنرا نخورده فوت کرده است ؟ !

و لذا از مشاهده آن عوارض و آثار سم و اعتراف همگان به مسمومیت پیامبر (صلی  
الله علیه وآلہ) نتیجه می گیریم که :

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) یکبار در زندگی اش سم خورده آن هم به دست  
افراد حزب قریشی و در اثر همان نیز درگذشته است .

## دو ترور در یک هفته

از وقایع مهمی که در تاریخ و سیره پیامبر اتفاق افتاده است ، ترور پیامبر (صلی الله  
علیه وآلہ) و دخترش در طی یک هفته است .

رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال یازدهم  
هجرت به شهادت رسید . (۴۳۸)

و هجوم به خانه فاطمه زهرا دختر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در روز چهارشنبه  
پس از بیعت عمومی با ابوبکر اتفاق افتاد . در روایات هجوم آمده است : مهاجمان  
آتش و هیزم با خود حمل می کردند . (۴۳۹)

بعدها ابوبکر از اینکه به خانه فاطمه دختر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) هجوم برده، اظهار پشیمانی می کرد . (۴۴۰)

شدّت خشونت و گستردگی هجوم ، بخوبی بیانگر میزان کینه حزب قریشی نسبت به رسول خدا است . این همان کینه دیرینه ای است که هر از گاهی و در جاهای مختلف و در زمان حیات رسول خدا مجال بروز و ظهور می یافت ؛ از جمله در زمان حیات آنحضرت و در مسجد او گروه قریش در جمع خود ، او را ( پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ) در نسبش متهم کردند . خداوند متعال پیامبرش را به وسیله جبرئیل آگاه فرمود و رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) خشمگین شده و به منبر رفت و خواست تا نسب اتهام زننده را بازگو کند . اینجا بود که عمر برخاست و عذرخواهی کرد و پیاپی شهادتین را بر زبان راند ( اظهار اسلام کرد ) با اینکه چندین سال از زمان ورودش به اسلام می گذشت . (۴۴۱)

نسبت هذیان گویی به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) پس از مسموم کردن او در اثناء بیماری رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بر اثر سمّ ، عمر بن خطاب در حضور آنحضرت گفت : او هذیان می گوید . و یاران عمر گفته او را با گفتن ( هذیان می گوید ، هذیان می گوید ) تأیید کردند . (۴۴۲)

اگر گروه قریش اطمینان از مرگ قریب الوقوع پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بوسیله آن سمّ نداشت ، قدرت بکار بُردن جمله سخیف ( هذیان می گوید ) را نداشت و نمی توانست افراد حاضر را از آوردن ورقه و دوات برای نوشتن وصیت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) باز دارد .

صاحب کتاب (الطبقات الکبری) می نویسد : پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) پس از گفتار ایشان که گفتند : هذیان می گوید و پس از بیرون کردن ایشان از خانه اش درگذشت . (۴۴۳)

پیش از آن عمر بن خطاب و یارانش جرأت اهانت به رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را نداشتند و بلکه بر عکس اگر اهانتی از سوی صحابه افشاء می شد بشدت به دست و پا می افتادند چنانچه عمر پس از جریان مسجد نبوی به وضعی شگفتی آور از پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) عذر خواهی می کند .

یعنی هنگامیکه رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) اهانتی را که عمر بن خطاب و یارانش نسبت به نسب شریف نبوی کرده بودند از جبرئیل امین شنید و به اهانت کنندگان ، با خشم اعلام فرمود که تهمت را شنیده است و خواست نسب اتهام زنندگان را افشاء فرماید عمر شروع کرد به عذرخواهی کردن و گفت :

ما را عفو کن ، خدا تو را عفو کند ، ما را ببخش ، خدا تو را ببخشاید ، با ما بُرداری فرما خدا با تو بُرداری کند . (۴۴۴)

و عمر زانو زد و گفت : راضی هستیم به اینکه خداوند پروردگار ما و اسلام دین ما و محمد (صلی الله علیه وآلہ) پیامبر ما است . (۴۴۵)

و پای رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را بوسید و گفت : ما از دوران جاهلیّت هنوز فاصله چندانی نگرفته ایم و خدا بهتر می داند پدران ما کیستند ! (۴۴۶)

مقایسه بین این دو نوع برخورد از سوی عمر و آنهم در فاصله ای کوتاه بیانگر آنست که در برخورد اول آنچه در مسجد نبوی بر زبان می آورد از ترس افشاء شدن نسبش

و برخلاف مکنونات قلبی اوست و لذا بشدت عذرخواهی می کند . - با آنکه آن اهانت را در خفا انجام داده بود - .

اما در روز پنجشنبه ای که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در بستر مرگ ، مسموم افتاده است ، عمر با چهره واقعی اش آشکار می شود و رو در رو به رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) اهانت می کند و بر این اهانت پای می فشارد و از آن ابدأ عذرخواهی هم نمی کند .

زیرا مطمئن است که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) از این سم مهلك که به او خورانده اند زنده نمی ماند .

## چرا شایعه عدم فوت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را ساختند ؟

مصلحت حزب قریشی که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را به قتل رسانده بود ، این بود که درگذشت آن حضرت را انکار کند . اینکار چندین فایده برای ایشان داشت از جمله اینکه : اذهان عمومی را از مسئله ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) تا مدّتی - ولو کوتاه - منصرف می ساخت . دیگر آنکه ابوبکر که در خارج شهر مدینه بود از راه برسد . همچنین زمینه مناسب برای اجرای طرح سقیفه به طور کامل فراهم آید .

لذا در روایتی آمده است : عمر و عثمان مرتبأ تکرار می کردند : پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) نمرده است ، چه کسی می گوید او مرده است ؟ سپس یاران پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را تهدید می کردند . (۴۴۷)

و نیز آمده است : اولین کسی که او را آرمیده دید و مرگ او را انکار کرد عثمان بود  
(۴۴۸).

و عمر گفت : بخدا قسم رسول خدا نمرده و نخواهد مرد . (۴۴۹)

و عمر گفت : با بدنش به نزد خدای بزرگ رفته است . (۴۵۰)

و عمر گفت : با روح و جسم اش مانند عیسی به آسمان برده شد . (۴۵۱)

و عمر گفت : روح وی چون موسی به آسمان برده شد . (۴۵۲)

و عمر گفت : او در حالت اغماء است . (۴۵۳)

و همانطور که در حضور مردم پیوسته فریاد می زد و تصریح می کرد که رسول خدا نمرده و نخواهد مرد ، پنهانی سالم بن عبید را نزد ابوبکر در ناحیه ( سنخ ) خارج مدینه فرستاد تا به او خبر دهد که پیامبر مرده است . (۴۵۴)

عمر در سخنان خود پیوسته تکرار می کرد : بعضی از منافقین گمان می کنند که رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) فوت کرده است و در حالیکه بخدا قسم رسول خدا نمرده است بلکه مانند موسی بن عمران نزد خدایش رفته است و او چهل روز از قومش غایب بود و بعد از اینکه گفتند مُرده است ، بازگشت .

بخدا قسم رسول خدا باز می گردد و دست و پای کسانی که گمان می کنند او مرده است را قطع خواهد کرد . (۴۵۵)

عمر ناچار بود که سلاح تهدید و ترساندن و دروغ را بکار گیرد تا بتواند به مردم عدم فوت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را بقولاند .

او می گفت : من امیدوارم پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) آنقدر زنده بماند که دستان و زبان کسانی را که گمان می کنند یا می گویند رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) مرده است ، قطع کند . (۴۵۶)

کسی که سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را بخوبی خوانده باشد در می یابد که عملیات پیچیده و مهمی متعاقب درگذشت رسول خدا صورت پذیرفته که سنگ اوّل بنای آن شایعه عدم وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) و ادعای بازگشت قریب الوقوع او به این دنیاست !

و ملاحظه می کند که آن گروهی که از دستورات رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) مبني بر پیوستن به لشگر اسامه سرپیچی کردند دقیقاً همان گروهی هستند که از دستور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) مبني بر آوردن ورقه و دوات برای نگاشتن وصیت اش سرپیچی و جلوگیری کردند .

و ایشان همان گروهی هستند که حضوراً به رسول خدا اهانت کرده و گفتند : هذیان می گوید .

و ایشان همان گروهی هستند که سم مهلك را به اسم دارو به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) خورانده اند .

و ایشان همان گروهی هستند که شایعه عدم وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را ساخته و منتشر کردند .

و ایشان همان گروهی هستند که در مراسم کفن و دفن رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) شرکت نکردند ، بلکه رفتند و در جریان سقیفه شرکت جستند و حکومت را به دست گرفتند .

و ایشان همان گروهی هستند که به خانه کوچک فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) با آتش و هیزم و شمشیر ، هجوم مرگبار آوردند .

پس نتیجه می گیرد که بین این اعمال رابطه ای وجود دارد و این کارها چشم بسته و اتفاقی صورت نگرفته است ; بلکه در ضمن نقشه ای دقیق و برنامه ریزی شده و منظم برای بیرون راندن رسول خدا و اهل بیت او از صحنه صورت پذیرفته است .

اینکه عمر و عثمان پس از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) می گویند : او نمرده است .

و می گویند : بخدا قسم نمرده و نخواهد مرد ! (۴۵۷)

و می گویند : روح او چون موسی به آسمان عروج کرد . (۴۵۸)

و می گویند : ....

اینها نشان می دهد که گروه مذبور از طرح این مطالب سعی داشته است تا به اهداف زیر دست یابد :

۱ - با ایجاد گرد و خاک و غبار آلود کردن صحنه ، هر نوع شببه ای را مبنی بر دست داشتن گروه مذبور در قتل رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) از اذهان مردم دور سازد و با تظاهر شدید به دوستی و علاقه خود به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) نشان دهد که اصلاً مرگ او را باور نمی کند و طالب ادامه حیات اوست .

۲ - با ایجاد موج - بوسیله شایعه نمردن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) - اوضاع را برای طرح سقیفه آماده سازند .

۳ - وقت را بگشند تا ابوبکر از خارج مدینه برگرد و این مسئله مستلزم آن بود که از مراسم تدفین جلوگیری کنند.

واضح است که نقشه آن گروه عبارت بود از برپا نمودن مراسم سقیفه و تسلط بر حکومت در زمانی که اهل بیت و مردم مشغول مراسم تفسیل، تکفین و تدفین پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بودند، چنانچه بیان می گردد.

و آنچه بسیار دور از ذهن است، این است که حزب قریشی - بویژه آن جماعتی از ایشان که به رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) گفتند: هذیان می گوید و پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) مجبور شد آنان را از خانه اش بیرون کند - خواستار و علاقمند ادامه حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) باشند.

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به ایشان فرموده بود: مرا رها کنید، وضعی که در آن هستم بهتر از آن چیزی است که مرا به سوی آن می خوانید. (۴۵۹)

و در روایتی آمده است که: چون در بیهوده گوئی و اختلاف نزد پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) زیاده روی کردند رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به ایشان فرمود: برخیزید. (۴۶۰)

در تمام آن اوقات، بنی هاشم دقیقاً با کارهای حزب قریشی مخالفت کرده و دستورات رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) و اهداف او را تأیید می کردند.

به عنوان مثال هنگامی که رسول خدا در طلب ورقه و دواتی، اهل بیت خود را صداقت کرد تا خواسته اش را برآورده سازند، آن گروه در مخالفت با این دستور برآمده و گفتند: او هذیان می گوید.

و هنگامی که بنی هاشم خواستار تسریع در امر تدفین رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بودند آن گروه به مخالفت برخاسته و در نهایت هم به سقیفه رفتند.

افراد حزب قریشی با همفکری یکدیگر نقشه ای فوری کشیدند تا از طرح پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) مبنی بر انتقال خلافت به علی (علیه السلام) و فرستادن آنها به سوی شام جلوگیری به عمل آورند. خطوط اصلی این نقشه، چند هدف مشخص را دنبال می کرد که مهمترین آنها عبارت بود از :

ترور رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) . . . این طرح مهم و نقشه خطرناک ، دقیقاً برگ دیگری از پرونده نقشه قبایل قریش برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در مکه است که می خواستند به آن وسیله پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را از هجرت به مدینه باز دارند . می بینیم هر دو طرح یک جهت را دنبال می کنند .

تفاوت بین دو عملیات هم در سه چیز تبلور می یابد : یکی آنکه اوّلی در مکه است و دومی در مدینه . و دیگری آنکه عملیات اوّل علنی بود ولی عملیات دوم سری و پنهانی !

سوم آنکه عملیات اوّلی برای ترور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) شکست خورد ولی عملیات دوم موفقیت آمیز بود .

نحوه عملکرد گروه قریش در جنگها نیز مؤید عدم تمایل ایشان برای شرکت در لشگر اسامه است زیرا در جنگهای احد ، خیبر و حنین گریختند و رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را رها کردند تا طعمه آسانی برای کفار و یهود باشد و اگر الطاف الهی نبود مسأله اسلام و مسلمین شکل دیگری می یافت . (۴۶۱)

یکی از اهداف قریش در نگهداشتن جسد رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) بدون تدفین ، مشغول کردن بنی هاشم و مسلمانان به آن بود تا آنها فرصت کافی برای به چنگ آوردن حکومت داشته باشند . زیرا می دانستند تا وقتی که جسد پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در دست بنی هاشم باقی است مُحال است آنرا ترک کرده و به سقیفه آیند و خلافت را مطالبه نمایند .

اینگونه بود که آن نقشه شیطانی مبنی بر رسیدن حزب قریشی به حکومت و محروم نمودن علی بن ابیطالب (علیه السلام) به موفقیت دست یافت .

متن زیر ، مطلب فوق را بهتر وضوح می بخشد :

( علی (علیه السلام) ، فاطمه (علیها السلام) را بر الاغی سوار می کرد و شبانه به در خانه های انصار می رفت تا از ایشان یاری جوید و فاطمه نیز خود از آنان یاری می طلبید اما آنان می گفتند :

ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) ، بیعت ما با این مرد انجام شده و اگر پسر عمومی تو برای بیعت با ما بر ابوبکر سبقت می گرفت از او به دیگری نمی پرداختیم .

پس علی (علیه السلام) به ایشان می فرمود : آیا باید پیامبر خدا (صلی الله علیه وآلہ) را در خانه اش بی غسل و کفن و دفن رها می کردم و به سوی مردم می شتافتم تا با ایشان بر سر حکومت نزاع نمایم ؟ !

و فاطمه (علیها السلام) می فرمود : ابوالحسن کاری نکرد مگر آنچه سزاوار بود و بایستی می کرد و اما آنچه آنها پدید آوردند خداوند سبحان آنها را در مورد آن مورد محاسبه قرار خواهد داد ) (۴۶۲).

خودداری از شرکت در مراسم خاکسپاری پیکر پاک پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) !

افراد حزب فریشی از شرکت در مراسم تشییع پیکر پاک حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآلہ) خودداری کرده و به سقیفه بنی ساعدہ شتافتند تا یکی از بین خود را به عنوان خلیفه مسلمانان ! انتخاب نمایند !

مهمنترین مصادر کتب اسلامی ، عدم شرکت این گروه در مراسم تدفین پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را ثبت کرده اند .

براستی قلب انسان مسلمان از شنیدن این خبر می خواهد بشکافد و نبض او از حرکت باز ایستاد که چگونه عده ای از صحابه از مراسم دفن پیامبرشان خودداری ورزیدند در حالیکه ادعای اسلام و ایمان داشته و آنرا اعلام هم کرده بودند .

شگفتی آور آنست که همان گروهی که روز پنجشنبه به رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) گفت : هذیان می گوید ، دقیقاً همان گروهی است که ادعا می کند پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) نمرده است و بعد هم باعث تأخیر در تدفین پیکر پاک رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) و اهانت به مقام شریف او می شود !

این صحنه سازی ها را کردند تا زمینه مناسب برای طرح سقیفه را فراهم آورند و بنی هاشم نیز سرگرم تدفین پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) باشند .

اما شگفت آورتر آنکه گورکن مهاجرین یعنی ابو عبیده جراح از حفر قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) خودداری می ورزد و به سقیفه می شتابد تا سنگ بنیان خلافت ناحق قریش را نهاده و استوار سازد مشروط بر اینکه سومین خلیفه باشد !

(۴۶۳)

هنگامیکه ابو عبیده جراح از حفر قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) خودداری ورزید بنی هاشم بنایا که از گورکن انصار (ابو طلحه زید بن سهل) خواستند تا اینکار را انجام دهد. (۴۶۴)

ابو عبیده جراح از زیرکترین و فرصت طلب ترین افراد قریش بشمار می‌رفت. وی در صدد فرصتی بود تا بتواند بر کرسی ریاست مسلمانان تکیه زند. مغیره بن شعبه درباره او گفته است:

دو زیرک قریش عبارتند از: ابوبکر و ابو عبیده جراح. (۴۶۵)

اما آنانکه مراسم غسل و کفن و دفن رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) را عهده دار شدند، بنی هاشم بودند همراه با تی چند از مؤمنین خالص؛ بطوریکه از زید بن ارقام روایت شده که گفت:

اگر علی بن ابی طالب (علیه السلام) و بقیه بنی هاشم به مراسم دفن رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) و اندوه ناشی از این مصیبت مشغول نمی‌شدند و در جایگاه و منزلت خود قرار می‌گرفتند، کسانی که در خلافت طمع ورزیدند نمی‌توانستند در آن طمع کنند. (۴۶۶)

عمر، عثمان، ابو عبیده جراح و گروهی از اعراب پشتیبان آنها از دفن رسول خدا روزهای دوشنبه و سه شنبه - با ایجاد شایعه عدم فوت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) و تهدید ارعاب مردم - جلوگیری بعمل آوردند تا روز چهارشنبه که ابوبکر از (سنج) بیرون مدینه رسید. (۴۶۷) آنگاه بنی هاشم را مشغول مراسم تدفین وانهادند و خود در مراسم شرکت نکردند و به سقیفه شتافتند و به غصب خلافت الهی پرداختند و کردند آنچه کردند.

براستی باید پیامبر اکرم حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی (صلی الله علیه وآلہ) را مظلوم ترین فرد تاریخ بشریت دانست چرا که خود آن بزرگوار فرمود : هیچ پیامبری را چون من آزار ندادند .

و فرمود : هرگاه بر یکی از شما مصیبتی وارد شد از مصیبت من یاد کند که آن بزرگترین مصیبت هاست . (۴۶۸)

## آیا رسول خدا در منزل حضرت فاطمه(علیها السلام)

### یا در منزل عائشة دفن شده است؟

عائشة گفت : رسول خدا در آغوش امام علی (علیه السلام) وفات یافت و امام علی(علیه السلام) غسلش داد و بدستور امام علی (علیه السلام) در محل وفاتش دفن شد (۴۶۹).

وحجرهای همسران رسول خدا در قبله مسجد بوده است ، و در شمال غربی مسجد منزل حضرت فاطمه است (۴۷۰). لذا قبر مقدس رسول خدا در حجره فاطمه واقع شده است.

و دولت امویها بعد از دفن شیخین اعلام کرده است که حجره که قبر مقدس در آن واقع است حجره عائشة است !

وبعد از شهادت رسول خدا کلام خطناکی بین فاطمه و عائشه جریان داشت که ابن ابی الحدید معزلی از ذکر آن امتناع ورزید (۴۷۱).

وعائشة در مراسم سوگواری حضرت فاطمة(عليها السلام) حضور نیافت و به امام علی(عليه السلام) خبری رسید که ایشان از وفات حضرت فاطمة(عليها السلام) خوشحال است(۴۷۲).

---

[۴۲۳] - الكامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۴۱۸ - ۴۱۹ .

[۴۲۴] - الطبقات الکبری ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۴۹ .

[۴۲۵] - مجمع الزوائد ، ج ۵ ، ص ۹۲ .

[۴۲۶] - عیوان الأثر ، ابن سیدالنّاس ، ج ۲ ، ص ۲۸۱ .

[۴۲۷] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۰۸ .

[۴۲۸] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۳۶ .

[۴۲۹] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۰۶ .

[۴۳۰] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۰۷ .

[۴۳۱] - الطبقات ، ج ۲ ، ص ۲۱۰ .

[۴۳۲] - ذخائر العقبی ، احمد الطبری ، ص ۱۹۲ والبداية والنهاية ، ابن کثیر ، ج ۵  
، ص ۲۴۵ و تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۸ .

[۴۳۳] - کتاب البخاری ، شرح سندي ، ج ۳ ، ص ۹۵ .

[٤٣٤] - البداية والنهاية ، ابن كثير ، ج ٥ ، ص ٢٤٥ .

[٤٣٥] - تهذيب الكمال ، مزدی ، ج ٦ ، ص ٢٥٢ .

[٤٣٦] - بحار الأنوار ، ج ٤٤ ، ص ١٣٥ والمناقب ، ابن شهر آشوب ، ج ٤ ، ص ٢٨ و  
الكامل في التاريخ ، ابن اثير ، ص ٢٩ .

[٤٣٧] - تاريخ الطبرى ، ج ٢ ، ص ٣٠٣ و المغتالين من الأشراف ، محمد بن حبيب ، ص ١٤٨ .

[٤٣٨] - در تاریخ شهادت حضرت ختمی مرتبت اختلاف کرده اند :

ابن شهر آشوب در کتاب مناقبش می گوید : او در تاریخ ٢ / صفر / ١١ هـ . ق رحلت کرده است .

ابن حزم و ابن جوزی : ٢١ / صفر / ١١ هـ . ق

مجلسی : ٢٨ / صفر / ١١ هـ . ق

ثعلبی در تفسیرش : ٢ / ربیع الاول / ١١ هـ . ق

ابن شهاب زهری ، واقدی ، کلینی و مسعودی : ١٢ / ربیع الاول / ١١ هـ . ق

طبری : ١٣ / ربیع الاول / ١١ هـ . ق

تاریخ الطبری ، ج ٢ ، ص ٤٥٥ .

[٤٣٩] - تاریخ ابوالفداء ، ج ١ ، ص ١٦٤ و العقد الفريد ، ابن عبدربه ، ج ٤ ، ص ٢٥٩ و تاریخ الطبری ، ج ٣ ، ص ١٩٨ و أنساب الأشراف ، بلاذری ، ج ١ ، ص ٥٨٦ .

[٤٤٠] - لسان الميزان ، ج ٨ ، ص ١٨٩ و تاريخ اليعقوبى ، ج ٢ ، ص ١٣٧ و شرح نهج البلاغه ، ابن ابى الحدید ، ج ٦ ، ص ٥١ ، والإمامه والسياسه ، ابن قتيبة ، ج ١ ، ص ١٨ و الشیخان ، بلاذری ، ص ٢٣٣ .

[٤٤١] - صحيح البخارى ، ج ٨ ، ص ٩٤ و ٩٥ وج ٨ ، ص ١٤٢ و ١٤٣ و صحيح مسلم ، ج ٧ ، ص ٩٢ و ٩٣ و مجمع الزوائد و منبع الفوائد ، ج ٧ ، ص ١٨٨ و الدر المنشور ، ج ٤ ، ص ٣١٠ و ابن جریر و ابن حاتم آنرا از سدی درباره آیه مبارکه ( يا ایها الّذين آمنوا لاتسألوا عن اشياء . . . ) روایت کرده اند و تفسیر ابن کثیر ، ج ٢ ، ص ١٧٥ و تذكرة الفقهاء ، ج ٢ ، ص ٤٧٠ .

[٤٤٢] - صحيح البخارى ، ج ٢ ، ص ١١٨ ، و مسند احمد ، ج ١ ، ص ٣٢٥ و شرح نهج البلاغه ، ج ٣ ، ص ١١٤ و الكامل فى التاريخ ، ج ٢ ، ص ٣٢٠ .

[٤٤٣] - الطبقات الکبرى ، ابن سعد ، ج ٢ ، ص ٢٤٥ .

[٤٤٤] - تذكرة الفقهاء ، ج ٢ ، ص ٤٧٠ .

[٤٤٥] - صحيح البخارى ، ج ٨ ، ص ١٤٢ - ١٤٣ و صحيح مسلم ، ج ٧ ، ص ٩٢ - ٩٣ و تفسیر الفخر الرّازی ، ج ٤ ، ص ٤٤٤ و تفسیر ابن کثیر ، ج ٢ ، ص ١٧٥ .

[٤٤٦] - ابن جریر و ابن حاتم از سدی در تفسیر آیه ( يا ایها الّذين آمنوا لاتسألوا عن اشياء . . ) آنرا روایت کرده اند . تفسیر ابن کثیر ، ج ٢ ، ص ١٧٥ .

[٤٤٧] - العثمانیه ، جاحظ ، ص ٧٩ .

[٤٤٨] - همانجا .

[٤٤٩] - تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۴۲ و تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۱۴ و سیره ابن هشام ، ج ۴ ، ص ۳۰۵ .

[٤٥٠] - تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۴۲ و سیره ابن هشام ، ج ۴ ، ص ۳۰۵ .

[٤٥١] - الملل و النّحل ، شهرستانی ، ج ۱ ، ص ۱۵ .

[٤٥٢] - سنن الدّارمی ، ج ۱ ، ص ۳۹ .

[٤٥٣] - الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۶۷ .

[٤٥٤] - کنزالعمّال ، ج ۷ ، ص ۲۳۲ ، چاپ مؤسسه الرّساله .

[٤٥٥] - تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۴ و تفسیر روح المعانی ، آلوسی ، ج ۴ ، ص ۷۴ .

[٤٥٦] - مسند احمد بن حنبل ، ج ۳ ، ص ۱۹۶ .

[٤٥٧] - تاریخ الطّبری ، ج ۲ ، ص ۴۴۲ و تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۱۴ و سیره ابن هشام ، ج ۴ ، ص ۳۰۵ .

[٤٥٨] - سنن الدّارمی ، ج ۱ ، ص ۳۹ .

[٤٥٩] - سنن البخاری ، ج ۴ ، ص ۴۹۰ ، حدیث ۱۲۲۹ و سنن مسلم ، ج ۱۱ ، ص ۸۹ و الطبقات ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۳۶ ، والمصباح المنیر ، ص ۶۳۴ .

[٤٦٠] - احمد بن حنبل آنرا در مسند خود ج ۱ ، ص ۳۲۵ از ابن عباس روایت کرده و مسلم آنرا در آخر باب وصایا اوایل جزو دوم روایت کرده است . و السقیفه و

فَدْكُ ، جَوَهْرِي ، صٌ وَسِنَنُ الْبَخَارِي ، ج٢ ، ص١١٨ وَتَارِيخُ الطَّبَرِي ، ج٢ ، ص٤٢٦ وَالْكَامِلُ فِي التَّارِيخ ، ج٢ ، ص٣٢٠

[٤٦١] - السِّيرَةُ الْحَلَبِيَّةُ ، ج٢ ، ص١٥٦ وَتَفْسِيرُ ابْنِ كَثِيرٍ ، ج١ ، ص٦٥٧ وَتَفْسِيرُ رُوحِ الْمَعَانِي ، آلُوَسِي ، ج٤ ، ص٩٩ وَأَنْسَابُ الْأَشْرَافِ ، ج١ ، ص١٨ (در حاشیه المغازی چاپ شده است) و مفاتیح الغیب ، ج٩ ، ص٥٢ و العثمانیّة ، ص٣٣٩ و تلخیص المستدرک ، حاکم ، ج٣ ، ص٣٧ و صحيح البخاری ، ج٤ ، ص٤٦٥ و تاریخ الیعقوبی ، ج٦ ، ص٦٣ و سنن النّسائی ، ج٣ ، ص٨٧١ .

[٤٦٢] - السَّقِيفَةُ وَفَدْكُ ، جَوَهْرِي ، ص٦ وَشَرْحُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ، ج٦ ، ص٢٨ وَالْإِمَامَةُ وَالسِّيَاسَةُ ، ابْنُ قَتِيبَةَ ، ج١ ، ص١٢ .

[٤٦٣] - تَارِيخُ الطَّبَرِي ، ج٢ ، ص٤٥٢ . الْبَتَّهُ وَى قَبْلَ ازْفُوتِ عُمَرٍ ازْ دُنْيَا رَفَتَ وَبَهْ آرْزُوِيشَ دَسْتَ نِيَافَتَ .

[٤٦٤] - هَمَانْجَا .

[٤٦٥] - تَهْذِيبُ الْكَمَالِ ، مَزِّي ، ج٩ ، ص٣٦٤ .

[٤٦٦] - الْفَتوْحُ ، ابْنُ عُثْمَانَ كَوْفِي ، ج١ ، ص١٢ .

[٤٦٧] - الطَّبَقَاتُ ، ابْنُ سَعْدٍ ، ج٢ ، ص٢٩٨ وَتَارِيخُ الطَّبَرِي ، ج٢ ، ص٤٥٢ .

[٤٦٨] - الطَّبَقَاتُ ، ابْنُ سَعْدٍ ، ج٢ ، ص٢٧٥ .

[٤٦٩] - مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر ٢ / ٣٨٢، ٣٩٣، الرُّوضُ الْأَنْفُ، السَّهِيلِيٰ / ٧، وفاء الوفاء، السمهودي ١ / ٣٣، طبقات ابن سعد ٢ / ٢٠٦ جاب دار صادر - ٥٨١ بیروت، دلائل النبوة، البیهقی ٧ / ٢٤٣ جاب دار الكتب العلمية - بیروت، مجمع

الزوائد ١ / ٢٩٣ ، فتح الباري ٨ / ١٠٦ ، كتاب السنّة، عمر بن أبي عاصم،  
الذرية الطاهرة، الدوّلابي ٩١، المعجم الكبير، الطبراني ١٢ / ٢٤، ١١٠ / ١٤٥، الماقب،  
الخوارزمي ٣٠٦ ، مناقب الإمام على ابن الدمشقي ١ / ١٠٩، كشف الخفاء، العجلوني ٢  
/ ٤١٨، ينابيع المودة، الحنفي القندوزي ٢ / ٢٢٩ .

[٤٧٠] - بحار الانوار ٢٨ / ١٢٦ .

[٤٧١] - شرح نهج البلاغة، معتزلي ١٤ / ٢٣ .

[٤٧٢] - شرح نهج البلاغة، معتزلي ٩ / ١٩٨ جاب دار احياء التراث العربي بيروت .

## فهرست منابع

### حرف الألف

- ١ - أنساب الأشراف، احمد بن يحيى بن جابر البلاذري، تحقيق المحمودي مؤسسة الأعلمى بيروت.
- ٢ - الأخبار الموقيات، الزبير بن بكار، المتوفى سنة ٢٥٦ هجرية طبع سنة ١٤١٦ هجرية وزارة الثقافة - بغداد.
- ٣ - الايضاح، الفضل بن شاذان النيسابوري، المتوفى سنة ٢٦٠ هجرية. مؤسسة الأعلمى - بيروت.
- ٤ - الإمامة والسياسة، ابن قتيبة عبد الله بن مسلم الدينوري المتوفى سنة ٢٧٦ هجرية، شركة الحلبي - مصر.
- ٥ - الاخبار الطوال، أحمد بن داود الدينوري المتوفى سنة ٢٨٢ هجرية - وزارة الثقافة والأرشاد - مصر.
- ٦ - اثبات الوصيّة، على بن الحسين بن علي المسعودي، المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف.
- ٧ - اضواء على السنة المحمديّة، محمود ابو ريه مؤسسة انصاريان ١٤١٦ هـ ١٩٩٥ م.

- ٨ - الطبقات الكبرى، ابن سعد، المتوفى سنة ٢٣٠ هجرية دار صادر - بيروت.
- ٩ - الإصابة، احمد بن على بن حجر العسقلاني، المتوفى سنة ٨٥٢ هجرية دار إحياء التراث العربي - بيروت.
- ١٠ - أسد الغابة، ابن الأثير على بن محمد الجزرى، المتوفى سنة ٦٣٠ هجرية دار احياء التراث العربي - بيروت.
- ١١ - الامالى، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، المتوفى سنة ٤٦٠ هجرية. مؤسسة النشر الاسلامى، قم.
- ١٢ - الامالى، المفيد، منشورات النشر الاسلامى، قم.
- ١٣ - الإمام الحسين (عليه السلام)، عبد الله العلailى، الشريف الرضى، قم.
- ١٤ - الاموال - ابو عبيد القاسم بن سلام المتوفى سنة ٢٢٤ هجرية. دار الكتب العلمية
- ١٥ - الاخبار الموقيات - الزبير بن بكار - منشورات الشريف الرضى - قم
- ١٦ - اطراف مسند الإمام أحمد، ابن حجر العسقلاني، دار ابن كثير، بيروت.
- ١٧ - الاختصاص، المفيد محمد بن محمد بن النعمان العكربى البغدادى المتوفى سنة ٤١٣ هجرية، منشورات جماعة المدرسين، قم.
- ١٨ - ارشاد القلوب - ابو محمد الحسن بن محمد الديلمى - منشورات الشريف الرضى - قم
- ١٩ - الاحتجاج، لأبي منصور احمد بن على الطبرسى، دار الاسوة، قم.

٢٠ - الارشاد. محمد بن محمد النعمان العكجرى البغدادى المتوفى سنة ٤١٣ هجرية. مؤسسة آل البيت. قم

## حرف الباء

٢١ - البداية والنهاية، ابن كثير، اسماعيل بن كثير الدمشقى المتوفى سنة ٧٧٤ هجرية مؤسسة التاريخ العربى بيروت.

٢٢ - البدء والتاريخ، احمد بن سهل البلخى، المتوفى سنة ٣٢٢ هجرية. دار الكتب العلمية، بيروت.

٢٣ - بحار الأنوار، محمد باقر المجلسى، المتوفى سنة ١١١١ هجرية. مؤسسة الوفاء، بيروت.

٢٤ - البيان والتبين، الجاحظ، دار صعب، بيروت.

٢٥ - بلاغات النساء لأحمد بن أبي طاهر طيفور المتوفى سنة ٢٨٠ هجرية. المطبعة الحيدرية - قم.

## حرف التاء

- ٢٦ - تاريخ الامم والملوك لأبي جعفر محمد بن جرير الطبرى، المتوفى سنة ٣١٠ هجرية مؤسسة الأعلمى - بيروت.
- ٢٧ - تاريخ أبي الفداء اسماعيل بن على، دار الكتب العلمية - بيروت.
- ٢٨ - تفسير القرآن العظيم، ابن كثير أبي الفداء اسماعيل الدمشقى المتوفى سنة ٧٧٤ هجرية، دار احياء التراث العربى - بيروت .
- ٢٩ - تاريخ المدينة المنورة، عمر بن شبة النميرى المتوفى سنة ٢٦٢ هجرية طبعة السعودية.
- ٣٠ - تاريخ أبي زرعة الدمشقى، عبد الرحمن بن عمرو النصرى، المتوفى سنة ٢٨١ هجرية دار الكتب العلمية - بيروت.
- ٣١ - تاريخ الخلفاء، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطى، المتوفى سنة ٩١١ هجرية. الدار المتحدة - مصر.
- ٣٢ - تاريخ اليعقوبى، أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر، المتوفى سنة ٢٩٢ هجرية دار صادر - بيروت ١٣٧٥هـ .
- ٣٣ - تاريخ خليفة بن خياط، خليفة بن خياط العصفرى، المتوفى سنة ٢٠٤ هجرية دار الكتب العلمية - بيروت.
- ٣٤ - التنبيه والاشراف، على بن الحسين المسعودى، المتوفى سنة ٣٤٥ هجرية دار صادر - القاهرة.
- ٣٥ - تاريخ مختصر الدول، ابن العبرى غريغوريوس الملطى المتوفى سنة ٦٨٥ هجرية طبع مؤسسة نشر الثقافة الاسلامية - قم.

- ٣٦ - تنبيه الخواطر ونزهه النواظر، ورام بن أبي نؤاس المالكي، دار التعارف - بيروت.
- ٣٧ - ثبیت الامامه، يحيى بن الحسين بن القاسم المتوفى سنة ٢٩٨ هجرية، دار السجاد، بيروت.
- ٣٨ - تفسیر المیزان، محمد حسین الطباطبائی، مؤسسه اسماعیلیان، الطبعه الثانية قم.
- ٣٩ - تفسیر التبیان، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، مکتب الاعلام الاسلامی - قم.
- ٤٠ - تفسیر مجمع البیان، لأبی الفضل بن الحسن الطبرسی، المتوفی سنة ٥٤٨ هجریة المکتبه العلمیة - طهران.
- ٤١ - تقریب المعرف، لأبی الصلاح تقی بن نجم الحلبی، المتوفی سنة ٤٤٧ هجریة. طبع قم.
- ٤٢ - تاریخ بغداد، ابو بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی،المتوفی سنة ٤٦٣ هجریة دار الكتب العلمیة، بيروت.
- ٤٣ - تفسیر الالوسي، محمود البغدادی المتوفی سنة ١٢٧٠ هجریة. دار احیاء الترات العربی، بيروت.
- ٤٤ - تنویر الحالک فی شرح موطأ مالک، جلال الدین السیوطی، دار الفکر - بيروت.
- ٤٥ - تاریخ الإسلام، محمد بن أحمد الذہبی، المتوفی سنة ٧٤٨ هجریة دار الكتاب العربی.

- ٤٦ - تفسير الفخر الرازى - دار احياء التراث العربى - بيروت.
- ٤٧ - تاريخ ابن الوردى، زين الدين بن عمر المتوفى سنة ٧٤٩ هجرية دار الكتب العلمية - بيروت.
- ٤٨ - تفسير الكشاف، الزمخشري، مكتب الإعلام الإسلامي ١٤١٤ هـ .
- ٤٩ - تاريخ الخميس لحسين بن محمد بن الحسن الدياري بمرى - دار صادر بيروت.

## حرف الجيم

- ٥٠ - الجرح والتعديل، عبد الرحمن بن أبي حاتم الرازى، المتوفى سنة ٣٢٧ هجرية.  
دار احياء التراث العربى - بيروت.
- ٥١ - الجمل، المفید محمد بن العکبری، مکتبة الداوری، طهران.
- ٥٢ - جمهرة أنساب العرب، على بن احمد بن حزم، المتوفى سنة ٤٥٦ هجرية. دار  
الكتب العلمية، بيروت.
- ٥٣ - جمل من أنساب الاشراف، احمد بن يحيى البلاذري، المتوفى سنة ٢٧٩ هجرية  
دار الفكر، بيروت - لبنان.

## حرف الحاء

٥٤ - حياة الصحابة، محمد يوسف الكاندھلوی، دار الكتب العلمية، بيروت.

٥٥ - حياة محمد، محمد حسين هيكل، طبع مصر.

٥٦ - حديث الافک - جعفر مرتضى - دار التعارف - بيروت

٥٧ - حياة الحيوان الکبری، محمد بن موسی الدمیری، المتوفی سنة ٨٠٨ هجریة.  
منشورات الشریف الرضی - قم.

## حرف الخاء

٥٨ - الخصال، محمد بن على ابن بابویه القمی الصدوق، المتوفی سنة ٣٨١ هجریة.  
منشورات النشر الاسلامی، قم.

## حرف الدال

٥٩ - دلائل النبوة، احمد بن حسين البیهقی، المتوفی سنة ٤٥٨ هجریة دار الكتب  
العلمیة بيروت.

٦٠ - دلائل الصدق، محمد حسن المظفر، دار المعلم، القاهرة.

٦١ - الدرجات الرفيعة. على خان الشيرازى. مؤسسة الوفاء - بيروت

## حرف الراء

٦٢ - رجال الطوسي، ابو جعفر محمد بن الحسن المتوفى سنة ٤٦٠ هجرية. المكتبة الحيدرية، النجف.

٦٣ - الرد على المتعصب العنيد، ابن الجوزى، تحقيق المحمودى.

٦٤ - رجال الكشى، تحقيق مهدى الرجائى. مؤسسة آل البيت - قم.

٦٥ - رجال السيد بحر العلوم، محمد مهدى بحر العلوم. منشورات الصادق، طهران.

٦٦ - الروض الأنف، عبد الرحمن السهيلى المتوفى سنة ٥٨١ هجرية. دار احياء التراث العربى - بيروت.

## حرف السين

٦٧ - السيرة الحلبيه، على بن برهان الدين الحلبي الشافعى، المتوفى سنة ١٠٤٤ هجرية دار احياء التراث العربى - بيروت.

٦٨ - سيرة ابن اسحاق، محمد بن اسحاق بن يسار، المتوفى سنة ١٥١ هجرية دار الفكر بيروت

٦٩ - السيرة النبوية، أحمد زيني دحلان، المتوفى سنة ١٣٠٤ هجرية دار احياء التراث العربي بيروت.

٧٠ - سيرة ابن هشام لأبي محمد عبد الملك بن هشام، شركة الحلبي - مصر ١٣٥٥هـ ، ١٩٣٦ م.

٧١ - سيرة المصطفى، معروف الحسني، دار القلم، بيروت.

٧٢ - السيرة النبوية، عيون الأثر، محمد ابن سيد الناس، المتوفى سنة ٧٣٤ هجرية. مؤسسة عزالدين، بيروت.

٧٣ - السيرة النبوية، أبو حاتم محمد بن احمد التميمي، المتوفى سنة ٣٥٩ هجرية دار الكتب العلمية، بيروت.

٧٤ - السقيفة وفك، الجوهرى، مكتبة ناصر خسرو، طهران.

٧٥ - سفينه البحار - عباس القمى - دار الاسوه - قم

٧٦ - كتاب سليم بن قيس الهلالي، تحقيق الانصارى - نشر الهادى - قم.

## حرف الشين

٧٧ - شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد المعتزلي، دار الحلبي وشركاه، مصر، وطبعة دار الفكر، بيروت.

## حرف الصاد

٧٨ - صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج النيسابوري المتوفى سنة ٢٦١ هجرية تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي. دار احياء التراث العربي - بيروت.

٧٩ - صحيح النسائي، مكتب التربية العربي لدول الخليج ١٤٠٨ هـ.

٨٠ - صحيح الترمذى، مكتب التربية العربي لدول الخليج ١٤٠٨ هـ.

٨١ - صحيح أبي داود، مكتب التربية العربي لدول الخليج ١٤٠٩ هـ.

٨٢ - صحيح ابن ماجة، مكتب التربية العربي لدول الخليج ١٤٠٨ هـ.

٨٣ - صحيح البخارى، محمد بن اسماعيل بن ابراهيم المتوفى سنة ٢٥٦ هجرية دار القلم - بيروت.

٨٤ - الصحيح من سيرة النبي الاعظم، جعفر مرتضى، دار السيره، بيروت.

## حرف العين

- ٨٥ - العقد الفريد، ابن عبد ربه، دار احياء التراث العربي بيروت.
- ٨٦ - عمر بن الخطاب الفاروق القائد، محمود شيت خطاب، دار مكتبة الحياة -  
بيروت.
- ٨٧ - عبقرية عمر، عباس محمود العقاد، دار الهلال.
- ٨٨ - عيون الاخبار - عبد الله بن مسلم ابن قتييبة الدينوري المتوفى سنة ٢٧٦ هجرية. دار الكتب المصرية - القاهرة ١٩٢٥ م.

## حرف الغين

- ٨٩ - الغارات، ابراهيم بن محمد بن سعيد ابن هلال الثقفى، دار الكتاب الاسلامي، ايران.

## حرف الفاء

- ٩٠ - الفتوح، ابن اعثم، احمد بن اعثم الكوفي المتوفى سنة ٣١٤ هجرية دار الكتب العلمية.
- ٩١ - الفاروق عمر، محمد حسين هيكل، دار المعارف - مصر، ط . الخامسة.

٩٢ - فتح البارى، احمد بن على بن حجر العسقلانى، المتوفى سنة ٨٥٢ هجرية. دار الكتب العلمية، بيروت.

٩٣ - فتوح الشام، محمد بن عمر الواقدى، المتوفى سنة ٢٠٧ هجرية. دار الكتب العلمية، بيروت.

## حرف القاف

٩٤ - قصص العرب، جاد الحق والبجاوى ومحمد أبو الفضل، دار احياء الكتب العربية.

## حرف الكاف

٩٥ - الكامل فى التاريخ، ابن الأثير على بن أبي الكرم الشيبانى، دار بيروت ١٣٨٥ هـ - ١٩٦٥ م.

٩٦ - فتوح البلدان، احمد بن يحيى البلاذرى، تحقيق رضوان محمد رضوان دار الكتب العلمية - بيروت.

٩٧ - الكافى، أبي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الكلينى، المتوفى سنة ٣٢٩ هجرية دار الكتب العلمية، طهران.

## حرف اللام

٩٨ - لسان الميزان، احمد بن على بن حجر العسقلاني، المتوفى سنة ٨٥٢ هجرية  
دار الفكر - بيروت.

٩٩ - لسان العرب، ابن منظور محمد بن مكرم، مطبعة ادب الحوزة ١٤٠٥ هـ .

## حرف الميم

١٠٠ - المعارف، لأبي محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة، دار الثقافة - مصر.

١٠١ - مروج الذهب، على بن الحسين المسعودي، دار الأندلس بيروت.

١٠٢ - مقاتل الطالبين، أبو الفرج الأصفهانى، المتوفى سنة ٣٥٦ هجرية الطبعة  
الثانية المكتبة الحيدرية - النجف.

١٠٣ - مختصر تاريخ دمشق، ابن عساكر، لمحمد بن مكرم (ابن منظور) دار الفكر -  
دمشق.

١٠٤ - ميزان الاعتدال، محمد بن احمد بن عثمان الذهبي، المتوفى سنة ٧٤٨  
هجرية دار المعرفة - بيروت.

- ١٠٥ - المغازى، محمد بن عمر الواقدى المتوفى سنة ٢١٢ هجرية طبع دار المعرفة الاسلامية ١٤٠٥ هجرية.
- ١٠٦ - مناقب أمير المؤمنين عمر، محمد بن الجوزى، دار الكتب العلمية - بيروت.
- ١٠٧ - المنتظم، أبو الفرج بن الجوزى، المتوفى سنة ٥٩٧ هجرية. دار الكتب العلمية - بيروت.
- ١٠٨ - المثالب، هشام ابن الكلبى، دار الهدى للتراث - بيروت.
- ١٠٩ - من لا يحضره الفقيه، لأبى جعفر محمد بن على ابن بابويه القمى الصدوق، نشر الإمام المهدى (عليه السلام) - قم.
- ١١٠ - مرآء العقول، محمد باقر المجلسى، دار الكتب العلمية - طهران.
- ١١١ - معانى الاخبار، ابو جعفر محمد بن على الصدوق، المتوفى سنة ٣٨١ هجرية مؤسسة النشر الاسلامى، قم.
- ١١٢ - المستدرک، الحاکم محمد بن عبد الله النیسابوری المتوفى سنة ٤٠٥ هجرية، دار الكتب العلمية - بيروت.
- ١١٣ - مقتل الحسين (عليه السلام)، الموفق بن احمد المکي الخوارزمى، المتوفى سنة ٥٦٨ هجرية. دار انوار الهدى، قم.
- ١١٤ - المناقب، الموفق بن احمد الخوارزمى، المتوفى سنة ٥٦٨ هجرية. مؤسسة النشر الاسلامى - قم.

١١٥ - معجم البلدان، أبي عبد الله ياقوت بن عبد الله الحموي، المتوفى سنة ٦٢٦ هجرية. دار الكتب العلمية، بيروت.

١١٦ - المحتلي، على بن احمد بن سعيد بن حزم الأندلسى - طبع دار الفكر.

١١٧ - معجم الادباء، ياقوت بن عبد الله الحموي، المتوفى سنة ٦٢٦ هجرية. دار التراث العربي، بيروت.

١١٨ - المعجم الكبير، ابو القاسم سليمان بن احمد الطبراني، المتوفى سنة ٣٦٠ هجرية دار احياء التراث العربي، بيروت.

١١٩ - معجم رجال الحديث، ابوالقاسم الموسوى الخوئى، مركز نشر آثار الشيعة، قم.

١٢٠ - الملل والنحل، الشهيرستانى، المكتبة الانجلو مصرية - القاهرة.

١٢١ - مرآة الجنان لعبد الله بن اسعد بن على اليافعى المتوفى سنة ٧٦٨ هجرية دار الكتب العلمية.

١٢٢ - مشكل الآثار لأحمد بن محمد بن سلامة الطحاوى. المتوفى سنة ٣٢١ هجرية. دائرة المعارف. الهند طبعة ١٣٣٣ هجرية.

## حرف النون

١٢٣ - نواذر المخطوطات - عبد السلام هارون - دار الجيل - بيروت.

١٢٤ - النسب، لأبي عبيد القاسم بن سلام، المتوفى سنة ٢٢٤ هجرية دار الفكر، بيروت.

## حرف الواو

- ١٢٥ - وقعة صفين، نصر بن مزاحم المنقري، المتوفى سنة ٢١٢ هجرية. مكتبة المرعشى النجفى، قم ١٤١٨هـ.
- ١٢٦ - وفيات الأعيان، احمد بن محمد بن ابراهيم ابن خلkan، المتوفى سنة ٦٨١ هجرية دار الكتب العلمية، بيروت.
- ١٢٧ - وسائل الشيعة، محمد بن الحسن الحر العاملى، المتوفى سنة ١١٠٤ هجرية. دار احياء التراث العربى، بيروت.
- ١٢٨ - وقعة الطف - لأبى مخنف لوط بن يحيى - مؤسسة النشر الإسلامى - قم.
- ١٢٩ - الوفا بأحوال المصطفى لأبى الفرج عبد الرحمن بن على بن محمد بن الجوزى المتوفى سنة ٥٩٧ هجرية. دار الكتب العلمية.

## حرف الياء

- ١٣٠ - ينابيع المودة، سليمان بن ابراهيم القندوزى الحنفى، - الشريف الرضى، قم.